غروب غفلت

سمانه رحمان نژاد

بسم الله الرحمن الرحیم

غروب غفلت

نویسنده:

سمانه رحمان نژاد

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

غروب غفلت

مشخصات کتاب

سرشناسه: رحمان نژاد، سمانه، ۱۳۵۹

عنوان و نام پدیدآور: غروب غفلت/ مؤلف: سمانه رحمان نژاد

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۲

مشخصات ظاهری: ۱۸۷ص

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: داستان های فارسی قرن ۱۴

یادداشت: کتابنامه: ص ۱۷۰ به صورت زیرنویس

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۴ع ۷۶ح/۸۳۴۵ PIR

رده بندی دیویی: ۶۲/۳فا۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۴۷۸۵۴

غروب غفلت

مؤلف: سمانه رحمان نژاد انتشارات: نبأ

ویراستار: رؤیا نواییچاپ و صحافی: دالاهو

چاپ اول: ۱۳۹۲ تعداد صفحات: ۱۸۷ صفحه

شابک: ۱-۰۲۹-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۷۰.۰۰۰ریالآماده سازی: دفتر فنی چکاد

تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از بهار شیراز، کوچه مقدم، نبش ادیبی، پلاک ۲۶/تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲/۷۷۵۰۴۶۸۳

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

غروب غفلت

سمانه رحمان نژاد

انتشارات نبأ

ص:۱

فهرست

ص:۵

روزهای زندگی

دوباره برگ ها دارن جوونه می زنن و سبز می شن. هوای سرد و بی روح زمستون داره جاش رو با هوای پر از احساس و امید بهار عوض می کنه.

انگار دارن می گن شما هم شروع کنید، از خواب بیدار شید و دوباره جوونه بزنید و سبز شید و به ثمر بنشینید. خدا داره دکورش رو عوض می کنه تا حوصله بنده هاش سر نره. اما خدایا! ما نمی بینیم حتی احساس هم نمی کنیم، برای ما همه چیز عادیه! چون تا به حال فکر نکردیم اگر هر روز زمستون باشه یا تابستون چه اتفاقی می افته!

نمی دونم خدا چرا ما نعمت هات رو نمی بینیم، شاید نمی خوایم یا شاید هم بلد نیستیم که ببینیم. فقط وقتی که ذره ای از نعمت هات رو از دست می دیم، می فهمیم که ای وای! من این نعمت رو داشتم، اما بودنش رو احساس نمی کردم.

مثل ثانیه ها و دقیقه ها، مثل هزاران فرصت در زندگی و میلیاردها نعمت دیگه... .

ص:۷

خوش آمد گل و از آن خوش تر نباشد

که در دستت به جز ساغر نباشد

زمان خوشدلی دریاب و دریاب

که دایم در صدف گوهر نباشد

غنیمت دان و می خور در گلستان

که گل تا هفته دیگر نباشد

چقدر زود دیر می شه و زندگی امتحانش رو می گیره، بعد هم یه نمره دقیق و حساب شده بهت می ده، نمره ای که هیچ ارفاقی در کارش نیست و زمانی که نتیجه کارات رو دریافت می کنی، می بینی همه چیز در نظر گرفته شده و تو فقط می تونی افسوس بخوری و هزاران شاید و باید برای خودت ردیف کنی.

همه مون می دونیم بین هزاران دیروز و میلیون ها فردا فقط یه دونه امروزه، پس از دستش ندیم. شاید فردایی نباشه. پس امروز رو قدر بدونیم و غنیمت بشمریم و نذاریم فرصتمون از دست بره.

این قافلهٔ عمر عجب می گذرد

دریاب دمی که با طرب می گذرد

می خوام براتون قصه بگم، قصه یکی یه دونه خدا که نمی دونست خدا، فقط یک بنده با این خصوصیات داره. آره، سارا نمی دونست لحظه زندگیش واسه خدا مهمه.

من واقعاً نمی دونستم خدا از قبل برای تمام مشکلاتم نسخه داده. شاید اگر هم می دونستم، کودکی بودم که حاضر به خوردن دارو نبودم. اما همین دارو نخوردن ها مسیر زندگیم رو عوض کرد و روحم رو بیمار کرد، هنوز هم به سلامتی کامل نرسیدم و دوران نقاهت رو طی می کنم.

واسه همین دلم می خواد از درد و درمانم براتون بگم. شاید خیلی از شماها هم به درد من مبتلاـ شده باشین و دنبال درمان باشید.

همیشه فکر می کردم دین یه سری دستورالعمل های سنتی و قدیمیه که با علم و زندگی جدید سازگاری نداره و برای همون ۱۴۰۰ سال پیش خوبه. در قرن اتم، فضا و اینترنت که نمی شه از قوانین و احکامی استفاده کرد که چهارده قرن پیش برای انسان های عقب مانده اومده بوده، این قوانین نمی تونه

حلال مشکلات قرن ۲۱ با این همه پیشرفت تکنولوژی باشه. به همین دلیل همیشه دنبال بهانه ای بودم که دین رو رد کنم.

مثلاً حجاب، واسه من معضلی بود. آخه چرا باید آدم این قدر خودش رو بپوشونه؟!

اگر همه آزاد باشن که هر جوری دلشون می خواد بیان توی جامعه، دیگه همه چیز عادی می شه و این قدر چشم چرونی و ناامنی و... پیش نمیاد.

به نظر من از بس که سخت گرفتند مردم حریص شدند. مردها نمی دونن کدوم یکی رو نگاه کنند. وقتی مردها توی خیابون زنی رو می بینن تا جایی که در تیر رسشون هست با چشم همراهیش می کنن.

خلاصه، حریص ترین آدم هم وقتی آزاد باشه، دیگه از نگاه کردن سیر می شه.

اگر محدودیت های بین زنان و مردان برداشته بشه و زن ها مجبور به رعایت حجاب نباشن، به تدریج نگاه هوس آلود مرد و زن به هم از بین می ره و یک رابطه دوستی سالم و پاک بین مرد و زن به وجود میاد، مثل دوستی دو مرد یا دو زن با هم. بدون اینکه هیچ قصد و غرضی بینشون باشه.

اگر روابط آزاد باشه و جامعه نسبت به آن، دید منفی نداشته باشه، مدتی دخترها و پسرها یا مردها و زن ها حریصانه با هم برخورد می کنند ولی به تدریج میل و علاقه شان به این روابط کم می شه و نسبت به هم بی تفاوت می شن.

اما حجاب و این محدودیت های دست و پاگیر، ناپاکی و ولع را بیشتر می کنه و در پایان جامعه را به قهقرا می کشونه و پایه و اساس همه خانواده ها رو از بین می بره.

الان روابط به قدری محدود شده که هیچ دختری جرئت نداره از پسری آدرس بپرسه، اولاً پسره فکر می کنه ازش خوشش اومده و می خواد بهش

پیشنهاد ازدواج بده! دوما هر کسی که از کنارش رد بشه به یه چشم دیگه نگاهش می کنه، مخصوصاً این خانم خان باجی ها که می گن به خدا دیگه دوره آخرالزمان شده! خدایا از این دجال ها به تو پناه می بریم!

همیشه به مامانم می گفتم: «به خدا من توی دلم هیچی نیست، نه می خوام کسی رو منحرف کنم و نه می خوام خودم رو نشون بدم، فقط می خوام شیک و به روز باشم. مهم نیت آدم، این ها همه حرفه. اگر مردی این قدر سست اراده ست و احساس می کنه با دیدن من به گناه می افته و به انحراف کشیده می شه، خدا روی چشماش پلک گذاشته، چشماش رو ببنده تا خدایی نکرده، زبونم لال منحرف نشه.»

یک بار سر کلاس به دبیر معارفمون گفتم: «شما که این قدر از اسلام تعریف می کنید چرا باید مردها این قدر آزاد باشن و زن ها خودشون رو توی یک کیسه سیاه بپیچن و فقط صورتشون پیدا باشه، اون هم چون بتونن نفس بکشن و خفه نشن و جلوی پاشون رو ببینن؟!»

بیچاره معلممون تا آخر کلاس از حجاب گفت، اما به نظر من که همه حرفهاش تکراری بود.

آخر حرفهاش بهم گفت: «روزی که خودت وارد زندگی و اجتماع بشی حرف های من رو می فهمی. احکام خدا بی علت نیست حتما منفعت زن در این پوشش بوده.» اما گوشم به این حرف ها بدهکار نبود و شاید بهتره بگم اصلاً درک نمی کردم.

همیشه بعد از مدرسه پای کامپیوتر می نشستم و با دوست های مدرسم چت می کردم خیلی خوش می گذشت.گاهی اوقات یکی دوتا پسر ناآشنا هم به اکیپمون اضافه می شد و حسابی می خندیدیم. فردا هم توی مدرسه وقایع رو تعریف می کردیم و قرار می گذاشتیم بعد از مدرسه کِی آنلاین باشیم و چی بگیم. تمام فکر و ذکرمون اینترنت بود و چت.

مامـانم و بابام هم کاری نداشـتند که من ساعت ها پای کامپیوتر چه کار می کنم، فکر می کردنـد درس می خونم و تحقیقات علمی عالیه انجام می دم.

یکی از دوستام می گفت: «چت فارسی که خوب نیست، انگلیسی یه چیز دیگه ست از همه جای دنیا میان. واقعاً عالیه!

سری به سایت های انگلیسی زدم اما چون به زبان مسلط نبودم، نمی تونستم خوب ارتباط برقرار کنم.

راسته که می گن باید برای هر کاری انگیزه داشته باشی تا بتونی موفق بشی. همین برام انگیزه شد تا انگلیسی یاد بگیرم. اسمم رو کلاس زبان نوشتم و شروع کردم به خوندن زبان، مامانم هم ذوق می کرد که دخترش این قدر پشتکار داره و داره خوب پیش می ره. بیچاره خبر نداشت که انگیزه و هدف من از یاد گرفتن زبان چیه!

نزدیک های کنکور بود که با کامران تو چت های انگلیسی آشـنا شدم. چند روز یکبار با هم حرف می زدیم. اما کم کم این حرف زدن ها زیاد تر شد.

کـامران چهارسـال از من بزرگ تر بود و دانشـجوی حسابـداری. شب هـا به بهـانه کنکور بیـدار می مونـدم و باهـاش چت می کردم. اوایل، رابطمون زیاد جدی نبود اما بعد از چند هفته خیلی به هم عادت کرده بودیم.

اگر یـک شـب به هر دلیلی نمی تونسـتیم بـا هم حرف بزنیم فکر می کردیم که دنیـا به آخر رسـیده. اصـلاً فکرش رو هم نمی کردم این قـدر بهش علاقه پیـدا کنم، اما این علاقه کاذب ایجاد شـده بود و من نمی تونسـتم بـدون اون حتی یک روز رو هم بگذرونم. هر روز باید باهاش حرف می زدم. اون هم به من عادت کرده بود.

کامران اصرار داشت عکسم رو ببینه یا با هم قرار بذاریم و همدیگرو ببینیم. اما من می ترسیدم.

واهمه داشتم از اینکه آدم بیخودی باشه و عکسم برام دردسر بشه. می ترسیدم بیرون باهاش قرار بذارم. دلهره داشتم نکنه این آشنایی کامل برام دردسر درست کنه و یا کسی از فامیل و دوستان ما رو با همدیگه ببینن.

با اینکه بهش علاقه داشتم اما ترس و وحشت عجیبی هم داشتم. هنوز بهش اعتماد نکرده بودم.

از اون اصرار بود و از من هم انکار.

اواخر تابستون بود که بالاخره منو راضی کرد که توی پارک قرار بذاریم و همدیگرو ببینیم.

قرار شد دوشنبه ساعت چهار بعدازظهر به بهانه کلاس انگلیسی توی پارک ملت همدیگرو ببینیم. اطلاعاتی درباره لباس هامون بهم دادیم و جای قرار رو مشخص کردیم.

ترس و اضطراب بدی داشتم.

حالم بد بود و تقریبا مامانم هم متوجه نگرانی و اضطرابم شده بود.

بعد از ناهار بهم گفت: «می خوای امروز کلاس نرو! اصلاً حال نداری.»

گفتم: «نه امروز امتحان میان ترم دارم باید برم.»

آره، واقعاً حالم بد بود.

خیلی دلهره داشتم که نکنه کامران اون کسی نباشه که من توی ذهنم ساختم، از طرفی می ترسیدم کامران از من خوشش نیاد، می ترسیدم کسی منو توی پارک ببینه، خلاصه هزار ترس و وحشت دیگه.

حدودا ساعت سه حاضر شدم و از خونه اومدم بیرون. یک ربع به ۴ سر قرار رسیدم.

دیدم هنوز یک ربع وقت دارم، رفتم به سمت دیگه پارک و محل قرار رو زیر نظر گرفتم.

یک پسر ۲۵-۲۴ ساله با شلوار سفید و تی شرت خاکستری اومد و روی صندلی نشست.

عکسش رو دیده بودم اما تا حدودی با خودش فرق داشت.

اصلاً پاهام نای حرکت نداشت که برم جلو. فکر کنم ضربان قلبم بالای چهارصد می زد. دفعه اولم بود که با کسی قرار می ذاشتم.

بالاخره رفتم.

بعد از سلام و احوالپرسی نشستیم با هم کلی حرف زدیم. البته پشت کامپیوتر راحت تر با هم حرف می زدیم. نمی دونم اون هم مثل من دفعه اولش بود یا نه!

من اهل قیدوبند نبودم اما اهل دوست پسر هم نبودم.

یکی دو ساعتی با هم قدم زدیم و صحبت کردیم. بالاخره مدت کلاس انگلیسی هم تموم شد و از هم خداحافظی کردیم.

شب تا صبح به حرف هامون فکر می کردم. احساس می کردم بعد از دیدارمون علاقم بهش جدی تر شده.

فکر می کردم آدم خوبیه و می تونم بهش اعتماد کنم و پایه های یک زندگی جدید رو با کمک اون بسازم.

فردای اون روز توی چت بهم گفت: «دیشب تا صبح به من فکر می کرده و اصلاً نخوابیده.»

هردومون عاشق شده بودیم و فکر می کردیم گمشده مون رو پیدا کردیم.

دیگه بیشتر با هم قرار می ذاشتیم و با هم بیرون می رفتیم. حتی تلفنی هم حرف می زدیم.

با اینکه بهش علاقه پیدا کرده بودم ولی ته دلم دلشوره و اضطراب هم داشتم.

همش می ترسیدم نکنه با کسی دیگه هم دوست باشه و یا توی همین چت ها با کسی دیگه هم دوست بشه.

شاید اون هم همین احساس رو درباره من داشت. نمی دونم! اما همیشه طوری حرف می زد که احساس می کردم واقعاً با هیچ کسی رابطه نداره. ما با هم قول و قرار ازدواج گذاشتیم، ولی نمی دونستیم که چطور با خانواده هامون مطرح کنیم.

مامان و بابام منتظر جواب کنکور بودند. خودم هم خیلی دلشوره داشتم.

فکر می کردم اگر قبول نشم مامان و بابام چی می گن!

نمی گن تو ساعت ها توی اتاق چه کار می کردی، البته خداییش بعضی وقت ها درس هم می خوندم.

آخه پدرومادرم خیلی روی من حساب می کردند و می گفتند که سارا دانشگاه تهران یا علامه قبول می شه. اما خودم می دونستم سارا کجا و علامه کجا! سارا کجا و دانشگاه تهران کجا!

بالاخره روز جواب کنکور رسید. پاهام حس نداشت، احساس می کردم اصلاً نمی تونم راه برم.

به مامانم گفتم: «اگه می شه شما برید و روزنامه بخرید من نمی تونم.»

مامانم هم کلی قربون صدقه ام رفت که بچه ام طفلکی از استرس نمی تونه را بره، خدا لعنت کنه اونایی که اصلاً کنکور رو گذاشتن با جون بچه های مردم بازی می کنن!

مامان بهم گفت: «نتیجه کنکور اصلاً مهم نیست مهم این که تو اهل تلاش و درس خوندنی امسال نشد سال دیگه اما من مطمئنم که همین امسال قبول می شی.

بیچاره مامانم!

ص:۱۴

خودم می دونستم امکان قبولی ندارم. با خودم فکر می کردم که چی کار کنم و چی بگم که دل مامان و بابام بسوزه و غر نزنند و دنبال علت نگردن.

مامان که روزنامه رو آورد با ترس و واهمه و استرس روزنامه رو از دست مامان گرفتم.

نشستم اسم ها رو نگاه کردم و زدم زیر گریه.

گفتم اسم من نیست! مامان بدبخت شدم!

تا تونستم گریه کردم.

مامانم همش دلداری می داد و می گفت: «من که بهت گفتم اصلاً مهم نیست. انشاءالله سال دیگه، دنیا که به آخر نرسیده! شاید دانشگاه آزاد قبول شدی خدا رو چه دیدی!

اون شب کذایی هم گذشت.

جواب دانشگاه آزاد هم یک هفته بعد اومد.

ادبیات انگلیسی دانشگاه تهران شمال قبول شده بودم. خیلی خوشحال بودم که بالاخره من هم دانشجو شدم. احساس می کردم بزرگ شدم. این رشته مورد علاقه ام نبود ولی خوب از هیچی بهتر بود.

رابطه من و کامران هم ادامه داشت، گاهی اوقات قرار می ذاشتیم و همدیگر رو می دیدیم و هر روز با هم حرف می زدیم.

یک روز کامران گفت: «من دیگه از این وضعیت خسته شدم و دوری تو رو نمی تونم تحمل کنم باید موضوع رو با خانواده هامون در میان بذاریم.»

گفتم: «آخه چی بگیم؟! بگیم توی چت با هم آشنا شدیم؟!»

کامران هم گفت: «لازم نیست راستش رو بگیم. می گیم توی دانشگاه با هم آشنا شدیم.

اون روز از دانشگاه که اومدم، بعد از ناهار به مامانم گفتم یکی از هم دانشگاهی هام از من خواستگاری کرده و می خواد بیاد خواستگاری.

مامانم گفت: «خوب تو چی ازش می دونی؟ از خانوادش، کارش و تحصیلاتش چیزی می دونی؟»

گفتم: «چیز زیادی نمی دونم. فقط می دونم ۲۳ سالشه، دانشجوی حسابداری و بعدازظهرها هم شرکت عموش کار می کنه.

مامانم گفت: «باید به بابات بگم.»

بعد ازمشورت، مامان و بابا به این نتیجه رسیدند که نه! ما این ها رو نمی شناسیم، سارا موقعیت های بهتر از این داره.

وقتی که مامانم گفت: «نه!» انگار خونه رو سرم خراب شد.

فکر نمی کردم بگن نه. البته می دونستم جوابشون مثبت هم نخواهد بود. اما انتظار داشتم حداقل تلفنی با هم حرف بزنند.

به کامران گفتم: «خانواده ام راضی نیستند.»

کامران هم گفت: «راضی شون می کنیم.»

چند تا جمله بهم یاد داد که به مامان بگم.

دو سه روز بعد دوباره به مامانم گفتم: «اون پسره اصرار داره که یکبار با خانواده اش بیان. همه آدم ها که از اول همدیگرو نمی شناسن، با هم آشنا می شن، خوب اجازه بدید اوناهم بیان ببینیمشون و با هم آشنا بشیم.

مامانم تقریبا راضی شده بود البته، بیشتر به این امید بود که یکبار بیان و اون بتونه یه عیبی پیدا کنه و همه چی تموم بشه.

من به همین هم راضی بودم.

مامان به بابا گفت: «بذار یکبار بیان تا خیال پسره هم راحت بشه و دیگه مزاحم سارا نشه.»

بالاخره روز خواستگاری رسید.

از رفتار و حرکات خانواده کامران مشخص بود که اوناهم به زور اومدن.

البته مادر کامران هم علنا گفت که ما به اصرار کامران جون اومدیم، به نظر ما الان زوده که کامران ازدواج کنه. طوری حرف می زد که انگار من برای پسرشون کارت دعوت فرستادم.

وقتی که رفتند پدرم حسابی عصبانی شده بود. می گفت: «دیدید این ها ارزش اومدن نداشتند، فکر می کنن من دخترم رو از سر راه آوردم.

البته من هم از رفتارشون خوشم نیومد، اما چی کار می تونستم بکنم؟!

بدبختی من این بود که کامران رو دوست داشتم و روزهای خوبی رو برای زندگی مشترکمون توی ذهنم ساخته بودم. در این مورد خیلی هم پیش رفته بودم. دیگه نمی تونستم دلم رو زیر پا بذارم.

مشکلاتمون چند برابر شده بود. دیگه مطمئن بودیم که خانواده هامون به هیچ وجه به این ازدواج رضایت نمی دن.

چند ماهی گذشت. من وکامران تمام تلاش خودمون رو می کردیم تا خانواده هامون رو تحت فشار بذاریم و به هر نحوی که شده عشقمون رو به اون ها ثابت کنیم.

بالاخره خانواده ها به این نتیجه رسیدند: «حالا که بچه ها راضی هستند ما نمی تونیم کاری بکنیم.»

من و کامران فکر می کردیم دیگه به تمام خواسته هامون رسیدیم. اصلاً باورمون نمی شد که از این به بعد می تونیم با هم زیر یک سقف زندگی کنیم و لازم نیست این قدر واسه دیدن همدیگه زجر بکشیم.

خوش خبر باشی ای نسیم شمال

که به ما می رسد زمان وصال

یک هفته بعد عقد کردیم و قرار شد هر وقت خونه پیدا کردیم بریم سر خونه زندگی مون.

روزهای خوشی داشتیم. کامران می گفت: «اصلاً باورم نمی شه، همش فکر می کنم دارم خواب می بینم، یعنی تو زن من شدی!»

بعد از مدتی خونه هم پیدا کردیم. یه عروسی معمولی گرفتیم و زندگی مون رو شروع کردیم. زندگی خوبی داشتیم. کامران کاری به کارم نداشت. در مورد آرایش و حجاب هم نظری نداشت، از دست بکن نکن های مامانم هم راحت شده بودم.

چند ماهی همه چیز بر وقف مراد گذشت. واقعاً راسته که می گن تا زیر یک سقف نرید همدیگرو نمی شناسید.

بـا کامران که بیرون می رفتیم زن ها رو خیلی نگاه می کرد و من هم عصـبانی می شـدم، با یک نگاه حتی رنگ لاک خانومه رو هم می دید. سعی می کردم خودم رو کنترل کنم و به روی خودم نیارم. ولی خیلی ناراحت می شدم.

یه بار که بیرون بودیم دیگه طاقت نیاوردم و گفتم: «چرا این قدر زن ها رو نگاه می کنی؟!»

اون هم عصبانی شد و گفت: «منظورت چیه؟! چشمهامو ببندم و راه برم؟!»

هیچی نگفتم چون جوابی نداشـتم. یاد حرف های خودم افتادم که به مامانم می گفتم: «اگر مردی با دیدن من منحرف می شـه چشم هاش رو ببنده!»

آخه چه جوری؟ اصلاً مگه چشمای مردها بسته هم میشه؟!

مدتی از زندگی مون گذشت. احساس می کردم اصلاً براش جاذبه ای ندارم و به من توجه نمی کنه.

سر هر مسئله کوچیکی دعوامون می شد. انگار یک خلاء وجود داشت. وقتی می رفتیم بیرون خیلی آرایش می کردم اما دریغ از یک نگاه، منو اصلاً نمی دید.

نمی دونم حسودی می کردم یا احساس خطر! شایـد دلم می خواست تمام نگاه هاش و توجهش واسه من باشه، واسه منو خونه خودمون.

تا اینکه عروسی یکی از همکارهای شرکتش دعوت شدیم. توی اون عروسی چند تا از خانم های همکار کامران هم بودن.

کامران خیلی راحت باهاشون حرف می زد و شوخی می کرد و می خندید.

داشتم منفجر می شدم. آخه هر چیزی حدی داره، چه لزومی داره که این ها این قدر با هم راحت باشن مگه با هم نسبتی دارن؟!

عروسی برام جهنم شده بود.

شب که اومدیم خونه دعوامون شد. بهش گفتم چرا هیچ حدومرزی قائل نیستی؟

کامران هم گفت: «این ها همکارهای من هستند ما هر روز همدیگرو می بینیم. حالا مگه چی شده؟ ترسیدی برم عقدشون کنم! نترس من توی همین یکیش هم موندم. مگه تو به سالم بودن من شک داری؟»

حرفاش بیشتر داشت دیوونم می کرد تا آرومم کنه.

من یک زندگی انحصاری می خواستم. زندگی که کامران واسه من باشه و من هم واسه اون.

گفتم: «نه چیزی نشده، اما شرف و غیرت هم خوب چیزیه! تو سالمی. اما همین سلامتت داره کم کم تبدیل به سرطان می شه!»

کامران هم عصبانی شد و گفت: «مگه من با تو کاری دارم، خودت رو هفتاد قلم واسه مردهای کوچه و خیابون آرایش می کنی و لباس تنگ می پوشی و می ری بیرون تا به حال به تو چیزی گفتم؟ اما تو به همه کارای من کار داری، حتی با نگاه من هم کار داری. آره، عفت و حیا هم چیز بدی نیست! من هم خیلی بدم میاد توی خیابون همه بهت نگاه می کنند.

انگار حرف هایی که تمام این مدت توی دلش جمع شده بود و ریخت بیرون.

اون شب تا صبح به همه حرفای که به هم زده بودیم فکر کردم. نمی دونستم حق با من یا با اون!

فقط از حرفاش فهمیدم که از آرایش و لباس پوشیدن من راضی نیست. اما اون منو همین طوری قبول کرده بود. تا به حال هم اعتراضی نکرده بود و من هم فکر می کردم از پوشش و ظاهر من راضیه.

یاد حرفای دوستم افتادم که می گفت: «مردها هزار تا کار ناجور هم که کرده باشن دوست دارن با یک دختر آفتاب و مهتاب ندیده ازدواج کنن، اگرچه بدشون هم نمی اد با زن های دیگه خوش بگذرونن اما دوست ندارن هیچ کس به زنشون چپ نگاه کنه. دوست دارن زنشون فقط مال خودشون باشه و جزو دارایی هاشون و زن های توی کوچه و خیابون هم نیمه انحصاری تا حدی که طرف مقابل اجازه می ده مال اونا باشه.

آخه چرا؟!

توی حرفهاش بهم گفته بود به تو هم توی خیابون خیلی نگاه می کنن. مگه من چیزی بهت می گم؟

ولی من متوجه نگاه دیگران نشده بودم. من برای دیگران آرایش نمی کردم. برای اون آرایش می کردم تا منو ببینه. می خواستم بگم من هم از زن هایی که نگاه می کنی چیزی کم ندارم! اما اون یه جور دیگه تعبیر می کرد.

یک دفعه توی یک سایت ماجرایی رو خونده بودم که دقیقاً وضعیت الان منو می گفت.

متن ماجرا این بود:

جوان خیلی آرام و متین به مرد نزدیک شد و با لحنی مؤدبانه گفت: «ببخشید آقا! می تونم یه کم به خانوم شما نگاه کنم و لذت ببرم؟»

مرد که اصلاً توقع چنین حرفی را نداشت و حسابی جا خورده بود، مثل آتشفشان از جا در رفت و میان بازار و جمعیت، یقه جوان را گرفت به دیوار کوفت و فریاد زد:

«مرتیکه عوضی، مگه خودت ناموس نداری. خیلی بیجا می کنی که به زن من نگاه کنی. خجالت نمی کشی؟»

جوان خیلی آرام، بدون اینکه از رفتار و فحش های مرد عصبی شود و واکنشی نشان دهد، مؤدبانه ادامه داد: «خیلی عذر می خوام فکر نمی کردم این قدر عصبی و غیرتی بشین، دیدم همه دارن بدون اجازه نگاه می کنن و لذت می برن، من گفتم که حداقل از شما اجازه بگیرم که نامردی نکرده باشم! حالا هم یقمو ول کن. از خیرش گذشتیم.»

مرد خشکش زد... همانطور که یقه جوان را گرفته بود، آب دهانش را قورت داد و زیر چشمی زنش را برانداز کرد.(۱)

مونده بودم چه کار کنم. اون از نگاه های مردم ناراحت بود و این موضوع براش مسئله ای شده بود، اما خودش تمام زن ها رو برانداز می کرد.

احساس می کردم اگه زندگیم همین سیری رو که پیش گرفته طی کنه آخر خوشی نخواهد داشت. آخه چی کار باید می کردم؟ اشتباه من کجا بوده؟ چرا زندگی من باید اینجوری بشه؟ اصلاً کامران به من علاقه داره؟ چرا این توجه ها و شوخی خنده ها توی خونه خودمون نیست؟ شاید من خیلی حساس شدم اما رفتار اون هم درست نیست. چطوری می تونم تغییرش بدم؟!

آخه مگه میشه کسی رو تغییر داد؟!

سعی کردم حساس نباشم و فراموش کنم. ولی توی وجودم احساس خلاء می کردم، یه چیزی کم بود. روزها گذشت و هفته ها طی شد. اما لذتی

۱- وندی شلیت: نابودی عفاف ارمغان فمینیسم، چاپ آمریکا .

از زندگی مون نمی بردیم همه چیز، روزمره و عادی و پر از شک وظن شده بود.

اون عشقی که اول زندگی مون به هم داشتیم از کلبه کوچیکمون پر کشیده بود.

سر هر موضوع کوچیک و پیش پا افتاده دعوامون می شد. شاید هم دنبال بهانه ای می گشتیم که با هم دعوا کنیم. دیگه گرمایی وجود نداشت که مشکلات رو تو خودش ذوب کنه.

کی کند سوی دل خسته من نظری

چشم مستش که به هر گوشه خرابی دارد

یک شب سر موضوع یه فیلم دعوامون شد.

کامران هم توی عصبانیتش گفت: «طلاق بگیر برو با یکی دیگه تو چت آشنا شو و ازدواج کن، با همون هایی که قبلاً تا صبح باهاشون حرف می زدی. حتما ID اون ها رو داری. هنوز هم دیر نشده این مهارت و توانایی رو داری که مردها رو گول بزنی و شیفته خودت کنی!

با این حرفهاش مثل بمب منفجر شدم و بهش گفتم: «این وضعیت خودته نه من. معلوم نیست با چند نفر دوست بودی و هستی. تو حدومرزی بین زن و مرد رو قائل نیستی!

خلاصه اون گفت و من گفتم. با این حرف ها به هر دو مون ثابت شد که حتی یک ذره هم به هم دیگه اطمینان نداریم. نمی دونم ریشه این همه بی اعتمادی از کجا بوده.

چند روزی با هم قهر بودیم اما دوباره آشتی کردیم البته ظاهراً.

ما ته قلبمون از همدیگه ناراضی بودیم. کامران خیلی نسبت به من سرد شده بود. من هم دیگه علاقه ای بهش نداشتم. دیگه منتظر اومدنش نبودم. بیشتر وقتمو با دوست هام می گذروندم.

بـا مامـانم هم نمی تونسـتم درد دل کنم چون می گفت خودت خواسـتی. مـا همون اول بهت گفـتیم این به درد تو نمی خوره. خود کرده را تدبیر نیست.

کامران شب ها دیر می اومد خونه و بیشتر شب ها هم شامش رو بیرون می خورد.

وقتی هم ازش می پرسیدم چرا دیر می آیی، می گفت که شرکت کار دارمو همون جا هم یه چیزی می خورم.

چنـد ماهی به همین وضـعیت گذشت. دیگه به دیر اومدنای کامران شک کرده بودم. یه روز به سـرم زد، برم در شـرکت ببینم کامران توی شرکت می مونه یا نه؟

از ساعت چهار رفتم نزدیک های شرکت و توی ماشین نشستم.

ساعت شیش کامران اومد بیرون و چندتا خیابون بالاتر یه خانومی رو سوار کرد که انگار منتظرش بود، اصلاً باورم نمی شد.

همش با خودم فکر می کردم که خانومه کیه؟ چرا سوار ماشین کامران شد؟! و هزاران چرای دیگه!

برگشـتم خونه. همش می خواسـتم دلیلی واسه خودم بیارم و کار کامران رو توجیه کنم، آخه اصـلاً باورم نمی شد. به کامران شک کرده بودم اما دلم نمی خواست این شک واقعیت داشته باشه.

کامران مثل هر شب خسته و بی حال اومد خونه.

ازش پرسیدم چه خبر؟ گفت هیچ خبر کار و کار و کار.

توی دلم گفتم: «آره جون خودت کار و کار و کار.»

دوباره فردا هم از بابام ماشین گرفتم و رفتم دنبالش. مثل دیروز کامران ساعت شیش اومد بیرون و همون خانوم رو سوار کرد.

چند روز تعقیبش کردم و از کل ماجرا باخبر شدم. همون بلایی که می ترسیدم سرم اومده بود.

تصمیم گرفتم دیگه وضعیتم رو مشخص کنم.

شب که اومد خونه سر میز شام ازش پرسیدم چه خبر؟ کجا بودی؟ کجا هستی؟

کامران هم گفت: «هیچ خبر، دنبال یه لقمه نون، شرکت بودم.»

دیگه حالم از جواب ها و دروغ های هر شبش بهم می خورد.

گفتم: ساعت شیش۶ که شرکت نبودی؟ زنگ زدم گفتن آقا کامران بیشتر از ساعت شیش نمی مونن؟

هیچی نگفت.

گفتم: «اون خانومه کیه که هر روز با هم ساعت شیش می رید؟!»

کامران شوک شده بود. واسه چند دقیقه جوابی نداشت.

یک دفعه با عصبانیت گفت: تعقیبم می کنی؟

گفتم: «آره چند روزه که تعقیبت می کنم. آخه می ترسیدم یه وقت این قدر که کار می کنی مریض بشی!

کامران هم گفت: «تو نگران مریض شدنم نباش. یکی از همکاراست. من غروب ها می رسونمش.

گفتم: «تو مگه آژانس شرکتی یا راننده تاکسی؟»

کامران گفت: «بیچاره شوهرش مرده یه دونه هم بچه داره. من هم خواستم کمکی کرده باشم.

گفتم: تو به زندگی خودت کمک کن نمی خواد به فکر زندگی مردم باشی. بعد از رسوندن تا آخر شب اونجا می مونی؟ حتما ظرف ها رو هم می شوری؟ جارو هم می زنی؟ گردگیری هم می کنی بعد می آی خونه؟!

کامران هم عصبانی شد و داد زد زنمه. چند ماه عقد کردیم. من دیگه از زندگی با تو خسته شدم. تو اون کسی نبودی که من دنبالش می گشتم.

احساس می کردم دیگه قلبم نمی زنه. چند لحظه فقط همدیگرو نگاه کردیم. هیچ حرفی واسه گفتن نداشتیم. رفتم توی اتاق. اون هم با خیال راحت شامش رو می خورد. داشتم از این خونسردیش منفجر می شدم. شاید هم می خواست این طور وانمود کنه.

زندگی ما مرگ مغزی شده بود و داشت نفس های آخرش رو می کشید.

وسایلمو جمع کردم و بهش گفتم: «تکلیف منو روشن کن.»

گفت: «تکلیفت روشنه یا می مونی و اونو تحمل می کنی یا از مهرت می گذری و از زندگی من می ری بیرون. من حوصله ندارم با زنی زندگی کنم که مبصر من باشه و مدام بگه چرا حرف زدی؟ چرا نگاه کردی؟ چرا رفتی؟ چرا اومدی؟

حرف هاش را نمی فهمیدم. یعنی چی؟ چرا من برم بیرون؟ من که داشتم زندگیم رو می کردم یکی دیگه وارد این حریم شد و حالا من باید برم.

به همین راحتی زندگی که با هزار عشق و امید شروع کرده بودیم تبدیل به خاکستر شد.

صادقانه پذیرفتم

چه ابلهانه با تو خوش بودم

چه کودکانه همه چیزم شدی

چه زود نیازمندت شدم

چه حقی_رانه ترکم کردی

چه بی رحمانه مرا سوزاندی

و

چه ناجوانمردانه واژه غریب خداحافظی به میان آمد

دیگه نمی تونستم تحمل کنم. توی اون زندگی جایی برای من نبود.

آژانس گرفتم و رفتم.

تا چشمم به مامان و بابام افتاد بغضم ترکید. اون بیچاره ها هم شوکه شده بودند. داستان زندگی عاشقانمون رو براشون تعریف کردم.

مامان و بابام باورشون نمی شد که ما این قدر مشکل داشتیم و حالا هم کار به اینجا کشیده. بابام گفت: «طلاقت رو بگیر. آقا فکر کرده من دخترم رو از سر راه آوردم.»

رفتم توی اتاق و به این وضعیت اسف بارم فکر کردم. چرا من؟ چرا زندگی من باید اینجوری بشه؟!

ما که زندگی مون رو با عشق شروع کردیم. اگر یک روز نمی تونستیم با هم حرف بزنیم می مردیم! پس چرا، چرا، چرا؟

شب تمام خاطراتم رو از اول مرور کردم و به این ۴ سال از بین رفته فکر کردم.

نیمه شب آواره و بی حس و حال

در سرم سودای جامی بی زوال

پرسه ای آغاز کردیم در خیال

دل به یاد آورد ایام وصال

دل به یاد آورد اول بار را

خاطرات اولین دیدار را

آن نظر بازی آن اسرار را

آن دو چشم مست آهووار را

همچو رازی مبهم و سر بسته بود

چون من از تکرار او هم خسته بود

آمد و هم آشیان شد با من او

هم نشین و هم زبان شد با من او

خسته جان بودم که جان شد با من او

ناتوان بودم و توان شد با من او

دامنش شد خوابگاه خستگی

این چنین آغاز شد دلبستگی

وای ازآن شب زنده داری تا سحر

وای از آن عمری که با او شد به سر

مست او بودم ز دنیا بی خبر

دم به دم این عشق می شد بیشتر

آمد و در خلوتم دم ساز شد

گفت وگوها بین ما آغاز شد

گفتمش در عشق پا برجاست دل

گر گشایی چشم دل زیباست دل

گر تو زورق بان شوی دریاست دل

بی تو شام بی فرداست دل

دل ز عشق تو ویران شده

در پی عشق تو سرگردان شده

گفت در عشقت وفادارم بدان

من تورا بس دوست می دارم بدان

شوق وصلت را به سر دارم بدان

چون تویی مخمور خمارم بدان

با تو شادی می شود غم های من

با تو زیبا می شود فردای من

گفتمش عشقت به دل افزون شده

دل ز جادوی رخت افزون شده

جز تو هر یادی به دل مدفون شده

عالم از زیباییت مجنون شده

در سرم جز عشق او سودا نبود

بهر کس جز او در این دل جا نبود

دیده بر جز روی او بینا نبود

همچو عشق من هیچ گل زیبا نبود

روزگار اما وفا با ما نداشت

طاقت خوشبختی ما را نداشت

پیش پای عشق ما سنگی گذاشت

بی گمان از مرگ ما پروا نداشت

آخر این قصه هجران بود و بس

حسرت و رنج فراوان بود و بس

یار ما را از جدایی غم نبود

در غمش مجنون و عاشق کم نبود

بر سر پیمان خود محکم نبود

سهم من از عشق، جز ماتم نبود

با من دیوانه پیمان ساده بست

ساده هم آن عهد و پیمان را شکست

بی خبر پیمان یاری را گسست

این خبر ناگاه پشتم را شکست

آن کبوتر عاقبت از بند رست

رفت و با دلدار دیگر عهد بست

تا که گویم که هم خون من است

خصم جان و تشنه خون من است

بخت بد بین وصل او قسمت نشد

این گدا مشمول آن رحمت نشد.(۱)

بالاخره از هم طلاق گرفتیم. تا یه مدت فقط دنبال مقصر می گشتم. تقصیر من بود؟! یا تقصیر اون زنه یا تقصیر کامران؟! کی باعث شد زندگی ما اینجوری بشه.

به خودم می گفتم: «شاید اگه من همون طوری که کامران می خواست می شدم و بیشتر حواسم بود این جوری نمی شد.

شاید هم نه! اگر اون زن جلوی راه کامران سبز نمی شد و جلب توجه نمی کرد، کامران هم سراغش نمی رفت.

۱- دکلمه عشق تلخ از مرحوم مازیار مقدم

باز دوباره می گفتم نه تقصیر کامرانه، اگر به اون زن توجه نمی کرد و سرش رو می نداخت پایین ما الان داشتیم زندگی مون رو می کردیم. آخرش هم می گفتم لعنت به هرچی زنه. می دیدم خودم هم زنم. می گفتم لعنت به هرچی مرده. اما واقعاً لعنت به کی؟ به چی؟»

تو یه کتاب خونده بودم: «برق عشق فوری که بتونه رابطه بین دو نفر رو تنظیم کنه پس از خاموش شدنش فقط زنه که با بدبختی باید بار بی صاحبی را به دوش بکشه.»

واقعاً من زندگیم رو باخته بودم و کامران داشت به راحتی به زندگیش ادامه می داد. اما علت این باخت رو نمی دونستم و اصلاً هم نمی خواستم قبول کنم که خودم هم اشتباه کردم.

حال و حوصله هیچ کاری رو نداشتم نه درس، نه کار و نه کلاس... .

مامانم می گفت: «می دونم سخته، اما سعی کن خودت رو پیدا کنی. این جوری از بین می ری. آخرش چی؟ دوباره شروع کن تو جوونی و بهترین موقعیتها رو داری.

اتفاقی نیفتاده! اشتباهی شده بود، پاکش کردیم. به قول قدیمیا جلوی ضرر رو از هرجا بگیری منفعته.

من هم گفتم:

گرچه آب رفته باز آید به رود

ماهی بیچاره اما مرده بود

شاید پاک کردنش برای شما آسون باشه اما من نمی تونم چند سال از عمرم رو پاک کنم. حالا واقعاً مگه پاک می شه؟! تازه اگر هم پاک بشه ردش می مونه.

دنیا برای کسی که زندگیش رو باخته و هدفی از زندگیش نداره تموم شده، آخه با چه ذوق و شوقی صبح دوباره کار و فعالیت و زندگیش رو شروع کنه.

زندگی وقتی زیباست که بدونیم به چه دلیل زندگی می کنیم اما من دلیلی پیدا نمی کنم.

مامانم می گفت: «تو چیزی رو نباختی؟ زندگی اصلاً بردن و باختن نیست. زندگی راهیِ که باید طی کنی و هر وقت هم زمین خوردی، باید خودت رو تکون بدی و دوباره پاشی و به راهت ادامه بدهی.

به خدا توکل کن و بلند شو. زندگیت را دوباره شروع کن.

بله مامان جان، گفتنش آسونه اما به قول شاعر:

قدر افتادن کسی داند که خود افتاده است

لیک چون افتاد کسی، برخاستن مشکل است(۱)

حرف های مامانم رو گوش می کردم اما نمی تونستم عمل کنم من چند سال از بهترین سال های زندگیم رو از دست داده بودم. من با دست های خودم چاله ای کنده بودم که به چاه عمیقی تبدیل شد و نابودم کرد.

می تونستم سالی که پشت کنکور بودم خوب درس بخونم و رشته ای رو که دوست داشتم، قبول بشم و با کسی ازدواج کنم که یار زندگیم باشه نه بار زندگیم، اما من زندانی هوای دلم شدم و بازی رو خیلی راحت باختم.

از زندگانیم گله دارد جوانیم

شرمنده جوانی از این زندگانیم(۲)

دیگه نمی تونم به عقب برگردم و همه چیز رو دوباره درست کنم، این مسیر یک راه بیشتر نداره؛ پیش به جلو. باید رفت اما به کجا؟

دلداده و اسیرم جز غم نشد نصیبم

در شهر بی وفایی من خسته و غریبم

آتش گرفته جانم در انتظار آبم

با این همه سیاهی دنبال آفتابم

۱- شاعر مرتضی زنگنه

۲- شاعر مرحوم شهریار

افتاده در نگاهم از سایه های وحشت

چیزی نمانده بر دل جز ناله ها و حسرت

آفت زده به باغم، یأس آمده سراغم

در کوره راه سینه محتاج یک چراغم(۱)

۱- شاعر رحیم.م. آلهاشم

نقطه سر خط

روزها و هفته هام به بطالت می گـذشت چند ماهی رو همین طوری گذروندم. یه روز با خودم خلوت کردم و گفتم تا کی؟ تا کی می خواهی همین طوری زندگی کنی؟ آخرش که چی؟

تـا ده سال دیگه هم به همین وضـعیت ادامه بـدم به هیـچ کس ضـرری نمی رسه، فقط خودم کیش ومات می شم. پس بایـد با همین چند تا سرباز کاری بکنم.

دوباره رفتم سراغ چت. سری به چت روم های paltalk زدم. اسم یکی از اتاق ها توجه ام رو جلب کرد، اسمش another path بود، یعنی «راهی دیگر» گفتم خوب یعنی چی؟ یعنی یه جور دیگه زنـدگی کنیم؟ کنـار اسم اتاق نوشـته بود Just F، «فقط خانم ها» فکر کردم از این سایت های مزخرفه و... از چت اومدم بیرون. همین چت ها منو بدبخت کرده بود.

فردای اون روز شیطون وسوسه ام کرد و رفتم سراغ همون چت روم. با کمال تعجب و برخلاف انتظارم همه خانم بودند.

ص:۳۳

مکالماتشون رو خوندم و فهمیدم درباره ادیان مختلف و تجربیاتشون از دین حرف می زنند. تقریبا از بیشتر ادیان دنیا اونجا حضور داشتند مسیحی، مسلمان، یهود و... .

ازم پرسیدند چند سالته؟ اهل کجایی؟ و چه دینی داری؟

گفتم: «۲۶ سالم و مسلمانم.»

گفتند: «خوب، پس می تونی به ما کمک کنی.»

گفتم: «فکر نمی کنم. من چیز زیادی از دینم نمی دونم.»

گفتند: «چه طور مسلمانی هستی که چیزی درباره دینت نمی دونی؟»

گفتم : «پدر و مادرم مسلمان بودند و من هم مسلمان شدم.»

دیگه حرفی نزدم چون حرفی برای گفتن نداشتم.

فقط مکالمات اون ها رو می خوندم. بعضی هاشون تازه مسلمان شده بودند اما خیلی قشنگ بحث می کردند. باورم نمی شد که تازه مسلمان شده باشند. سؤال های قشنگی هم رد و بدل می شد، همه اون ها علامت سؤال های ذهن من هم بودن که جوابی براشون نداشتم. شاید به این خاطر که هیچ وقت دنبال پاسخی برای سؤال هام نبودم.

یه لحظه به خودم گفتم من ۲۶ ساله که مسلمانم، اما هیچ چیز درباره دینم نمی دونم. چرا؟ چرا حرف های این ها برام تازگی داره؟ چرا من هم مثل این ها دینم رو خودم انتخاب نکردم؟! چرا درباره دینی که به من به ارث رسیده تحقیق نکردم؟

بحث هاشون برام هم جالب بود و هم عجیب. فکر نمی کردم کسی این قدر ریزریز مسائل دینش براش مهم باشه و بحث کنه و دنبال جواب بگرده. آخه من درباره مسائل دینی فقط یه چیز هایی توی مدرسه یاد گرفته بودم اون هم برای امتحان نه برای عمل.

دانشـگاه هم دو واحـد معـارف اسـلامی پـاس کردم که حتی یک کلمه هم از اون نفهمیـدم فقط حفظ کردم و امتحان دادم تا درسم پاس بشه. اما اون ها خیلی قشنگ با هم بحث می کردند.

برام سؤال شده بود چرا اصـلاً این فکر به ذهنشون خطور کرده که دینشون رو عوض کنند و چرا توی این همه دین، اسـلام رو انتخاب کردن؟

یکی از اون هایی که تازه مسـلمان شده بود اسمش کاترین بود. اطلاعات خوبی درباره دین اسلام داشت. خواستم خداحافظی کنم که کاترین گفت: «ایمیلم رو بهش بدهم، تا با هم بیشتر در تماس باشیم.» ایمیلم رو دادم و خداحافظی کردم.

کاترین

اشاره

تـا اینکه یه روز از طرف کاترین برام یه ایمیل اومـد که نوشـته بود چرا دیگه سـری به چت روم اون ها نمی زنم. من هم براش نوشتم وقت نداشتم. ازش خواستم اطلاعات بیشتری درباره خودش بهم بده.

اون هم برام نوشت که خانوادش مسیحی هستن و چهار سال که مسلمان شده و توی کالیفرنیا زندگی می کنه.

بهش گفتم: «اگه می شه، یه روز تنهایی باهم چت کنیم. اون هم با کمال میل پذیرفت.»

قرار گذاشتیم ساعت نه صـبح به وقت ما آنلاین باشـیم. به نظرم دختر آرومی بود؛ یه آرامش خاصـی داشت. وقتی باهام حرف می زد قانع می شدم.

کـاترین نقش مهمی تو زنـدگی من بـازی کرد و می تونم بگم تو این بیابـان تاریـک فانوس راهم شـد. به همین خاطر دلم می خواد تمام مکالماتمون رو براتون بنویسم.

کاترین: «از خودت بیشتر برام بگو.»

سارا: «دانشجوی رشته ادبیات انگلیسی بودم اما ترک تحصیل کردم.»

ص:۳۷

کاترین: «من هم دانشجوی رشته داروسازی هستم. چرا درست رو ادامه ندادی؟ ازدواج کردی؟»

سارا: انگیزه ای برای ادامه دادنش نداشتم. چند ماهی که طلاق گرفتم.»

کاترین: «انشاءالله که دوباره انگیزه پیدا می کنی و ادامه می دی.»

سارا: «مسلمان شدنت برام جالبه. چرا مسلمان شدی؟ چرا دینت رو تغییر دادی؟ شما که همه جور آزادی توی دینتون دارین، چرا اسلام؟!»

کاترین: «مفصله، حوصله داری؟»

سارا: «خیلی زیاد.»

چرا پرستش، چرا اسلام؟

کاترین: «همیشه سؤال من این بود که همه مردم روی کره خاکی یه دینی دارن؛ یکی مسیحی، یکی مسلمان، یکی یهودی، یکی هندو، یکی ستاره پرست و هزارن دین دیگه. خوب، چرا باید دین باشه؟ چرا حس پرستش هست؟ مگه بدون دین نمی شه زندگی کرد؟ بعضی ها یک خدا رو می پرستن و بعضی ها چندتا خدا رو بعضی ها هم مخلوقات آفریدگار رو می پرستن مثل ماه، خورشید، ستاره و... خلاصه این که دین چیه؟»

سارا: «خوب، جواب این سؤال ها رو تو دین خودت پیدا نکردی؟»

کاترین: «نه، از چند تا اسقف پرسیدم، اما جواب قانع کننده ای بهم ندادند و همین مسئله باعث صدها سؤال دیگه شد.»

سارا: «چه سؤال هایی؟!»

کاترین: «چرا بشر نیاز به پرستش داره؟ چرا ما خدا و حضرت مسیح را به عنوان یک موجود قابل پرستش می پرستیم؟

چرا حضرت مسیح به خاطر گناهان ما به دار آویخته شد؟ خوب حالا که به دار آویخته شد ما چه کسی رو بپرستیم؟ آخه اگر خدا این قدر ضعیف باشه که به دار کشیده بشه، چطور می شه بهش اتکا کرد و پرستید؟

چرا سه تا خدا وجود داره؟ از این سه تا کدوم بهترن؟

همیشه برام سؤال بود که چرا دین جدیدتری نیومده که قابلیت حل مشکلات و مسائل این دوره رو داشته باشه و بتونه سؤال های ما رو جواب بده.

چند دفعه توی کلیسا سؤال هایم رو مطرح کردم. اما اون ها می گفتند دین رو باید همین جوری که هست بپذیری بدون هیچ گونه سؤالی. آخه مگه این جوری می شه؟ یه بار پرسیدم چرا حضرت مسیح به خاطر گناهان ما به دار آویخته شد؟»

اسقف گفت: «ما باید او را به عنوان یک قربانی و خدا بپذیریم.»

به نظرم جوابش بدترین جواب ممکن بود. اصلاً نمی تونستم قبول کنم که حضرت مسیح به خاطر کفاره گناهان تمام افراد بشر به صلیب کشیده شده، پس دیگه هرگونه خلافی مجاز، چون یه نفر جورش رو کشیده. بعد چه طوری می شه فرد به صلیب کشیده رو به عنوان خدا بپذیریم؟»

سارا: «خوب، چطور از این سردرگمی در اومدی؟»

کاترین: «می دونی مشکل ما آدم ها چیه؟ بیشترمون دین رو از فرهنگمون می گیریم. مثلاً‌ـ مسیحی هستیم چون در محیطی متولد شدیم که همه مسیحی هستن. افراد کمی هستن که از خودشون می پرسن چرا مسیحی، یهودی یا مسلمان و... هستن؟

اگر هم بپرسن به ندرت تحقیق می کنن و حاضر به تغییر هم نیستن چون آسونتره که مطابق رسم و رسوم اطرافیانمون زندگی کنیم. مثلاً اگر تمام

فامیل بی دین هستن خوب خیلی سخته که یک نفر طرفدار دین باشد و بخواد به قوانین دین عمل کنه.»

دقیقاً وضعیت منو گفت، مسلمان هستم چون خانوادم مسلمان هستن اما هیچ چی از اسلام نمی دونم.

کـاترین: «همیشه پیش خودم فکر می کردم آیـا راه حلی برای مشـکلات غیر قابـل حل این کره خاکی وجود داره که انسان ها بتونن به آرامش برسن و این قدر توی استرس زندگی نکنن؟!»

سارا: «جواب سؤال هات رو پیدا کردی؟»

کـاترین: «به این راحتی نه. خیلی تحقیق کردم. توی تحقیقاتم به این نتیجه رسـیدم که دین اسـلام پاسـخ گوی تمام سؤال های منه.

می دونی فهمیدم که اسـلام یعنی آرامش، اعتماد به یه وکیل، تکیه به یه قادر مطلق به یه عظیم، به کسی که همه چیز در دست اوست، به مهربان ترین مهربانان.

خوب به نظرت وقتی انسـان یـک همچنین کسـی رو داشـته باشه باز هم دلهره و اضـطراب داره و باز هم سـردرگمه؟! من توی اسـلام اینو پیـدا کردم. علاوه بر این خـدا برای تمـام مشـکلات دنیای مـدرن و عصـر کامپیوتر و الکترونیک و دوران جنگ و خونریزی و کشت و کشـتار و قتل و هزاران بدبختی دیگه راه حل گذاشته و در کتاب الهیش راه رو نشون داده و با امامانی که فرستاده این راه را کاملا روشن کرده.»

سارا: «کاترین، از اول برام توضیح بده که چطور با دین اسلام آشنا شدی؟»

کاترین: «توی دانشگاه یه دوست مسلمان داشتم که به همه سؤال هام درباره مسیحیت پاسخ داد. جواب هاش کاملاً قانع کننده بود، برام خیلی

سخت و عجیب بود که پاسخ سؤال هام رو از منبعی گرفتم که چیزی درباره اون نمی دونستم.»

سارا: «راستش رو بخوای خیلی دلم می خواد جواب سؤال هات رو بهم بدهی، وقتی از مسیحیت و سؤال هات حرف زدی خیلی دلم می خواست جوابهاش رو بدونم. آخه الان به خاطر تبلیغات دین مسیحیت خیلی ها به این دین علاقه مند شدن.»

کاترین: «حتما، یه روز سر فرصت همه رو با آیات قرآن بهت جواب می دم. به نظرم کسی به دین مسیحیت علاقه مند می شه که درباره اون تحقیق نکرده و چیزی از تحریفاتش نمی دونه.»

سارا: «حتما همینطوره، خوب بقیه تحقیقات رو واسم تعریف کن.»

کاترین: «بعد، از کتابخانه دانشگاه کتاب دایره المعارف رو گرفتم و تمام لغاتی رو که به اسلام مربوط می شد، پیدا کردم.»

سارا: «چه لغاتی؟»

کاترین: «مثل مسلمان، اسلام، قرآن، نماز، روزه، حجاب، حج، شیعه، سنی و... .

درباره هر کدوم از این لغت ها تحقیق و مطالعه کردم. یه ترجمه قرآن به انگلیسی هم خریدم. واقعاً جذب قرآن شده بودم. کاملا احساس می کردم که این حرف و گفته بشر نیست. برخلاف انجیل هم تناقضاتی در اون ندیدم.

البته اوایل همش دنبال نکته و یا مسئله ای می گشتم که در اسلام غیرمنطقی باشه اما هیچ نکته غیرمنطقی پیدا نکردم.

در اسلام هر نکته و هر مسئله ای یک توضیح منطقی داره برعکس مسیحیت که عقایدش رو باید بدون چون وچرا باور کرد.

پس از مدت کوتاهی حدودا سه ماه، اسلام برام مثل یک آهن ربا شده بود. احساس می کردم تنها راه نجات من همین دینه. یک مسئله ای که خیلی روی

من تأثیر گذاشت این بود که اسلام نمی خواد انسان بدون تفکر و تعقل تسلیم بشه. در قبول دین اجباری نیست. راه درست و نادرست برای همه روشن شده.(۱) خدا از انسان خواسته که تفکر کنه و عقاید رو بسنجه و بعد تصمیم بگیره. برای انتخاب هیچ اجباری وجود نداره.

خستت کردم؛ خیلی حرف زدم. ولی باورت نمی شه از وقتی که مسلمان شدم انگار گنجی پیدا کردم که می خوام با دیگران قسمت کنم.»

سارا: «نه اصلاً، حرف هات واقعاً برام جالبه.»

از حرف هاش خیلی لذت می بردم، تا به حال هیچ کس باهام اینجوری حرف نزده بود. انگار دری به روم باز شده بود. من هیچ وقت فکر نکرده بودم که چرا مسلمونم؟ من هم تمام این سال ها دنبال آرامش بودم، اما چرا نرسیدم؟

کاترین: «این هم ماجرای مسلمان شدنم، البته نمی شه سه سال رو در چند سطر خلاصه کرد. تو از خودت بگو ، چی کار می کنی؟»

سارا: «من هیچ کار. فقط فکر می کنم.»

حرفی برای گفتن نداشتم، چون نقطه مثبتی نداشتم.

کاترین: «فکر چی؟»

سارا: «فکر این که چرا همه بدبختی ها واسه منه!»

کاترین: «خوب، از خدا می پرسیدی که چرا همه بدبختی ها واسه تو!حتما راه حلی داره که بهت نشون بده. می دونی یک مزیت دیگه دین اسلام نسبت به مسیحیت چیه؟

تو می تونی مستقیم از هر جایی و هر زمانی که خواستی با خدا صحبت کنی و اشتباهاتت رو بگی و ازش کمک بخوای، ببین چند بار در طول روز

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۶: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی»

سر نمازها از خدا می خوایم کمکمون کنه و راه رو به ما نشون بده. «ایاک نعبد و ایاک نستعین» «اهدنا الصراط المستقیم.»

مسلمون ها می تونن یه رابطه مستقیم با خدا داشته باشن، لازم نیست واسه دعا کردن برن کلیسا و برای اعتراف به گناهان و طلب عفو و آمرزش برن پیش اسقف اعظم و اعتراف کنن.

می دونی چی کار کن، برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بخون.

بعد روی سجادت بنشین و هر اتفاقی که تا به حال برات افتاده و هر خطایی که تا به حال ازت سر زده رو به خدا بگو. خدایی که مشکلات من و تو در برابر قدرت لایزالش هیچه.

اینجوری خالی می شی و احساس می کنی بارت سبک شده، وقتی که کوله بار گناهات و فکرهای جور واجورت خالی بشه اون وقت می تونی تصمیم بگیری. تا وقتی که این کوله پره نمی تونی کاری بکنی.»

سارا: «آخه، خدا هم به کسی نگاه می کنه که با او ارتباط داره.»

کاترین: «نه نه، اصلاً این طوری نیست. خدا خودش می گه: «ای بندگانم که در نفس های خودتان اسراف کردید از رحمت خدا ناامید نشوید همانا خدا همه گناهان را می آمرزد و آمرزنده مهربان است.»(۱)

سعی کن ارتباطت رو با خدا دو طرفه کنی، این ماییم که ارتباطمون رو با خدا قطع کردیم وگرنه از طرف خدا همیشه وصله. تو خودت گوشی رو گذاشتی و می گی صدا نمی یاد! گوشی رو بردار و شروع کن به حرف زدن.»

سارا: «شاید حق با تو باشه.»

ص:۴۳

۱- سوره زمر آیه ۵۳: قُل یا عِبادِیَ الَّذِین أسرَفُوا عَلَی أنفُسِهِم لاتَقنَطُوا مِن رَّحمَهِ الله إن اللهَ یَغفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیم

کاترین: «سارا دوباره شروع کن. چرا دنبال کارهای دانشگاهت نمی ری؟ فکر کنم برای روحیه ات خیلی خوب باشه. کار و فعالیت به آدم انرژی می ده.»

سارا: «نمی دونم. انگیزه ای ندارم.»

کاترین: «تو حرکت کن، مطمئن باش انگیزه هم پیدا می کنی.»

بی پناهم، پناهم ده

بعد از خداحافظی با کاترین تمام حرف هاش رو دوباره خوندم. خیلی روی حرف هاش فکر کردم. همش احساس می کنم عمرم به باد رفته و هیچ کار درستی انجام ندادم.

حتی خودم رو هم نمی شناسم، من کیم؟ توی این دنیا اومدم که چی کار کنم؟ برای اینکه درست زندگی کنم باید چی کار کنم؟!

تمام کارهایی که به نظرم درست بود نتیجه اشتباه و عاقبت بدی داشت. پس باید چی کار کنم؟

تصمیم گرفتم به حرف کاترین گوش کنم. وضو گرفتم و توی سجاده نشستم. خیلی وقت بود که نماز نخونده بودم. یادمه اون قدیم ها برای اینکه نمره خوب بگیرم نماز می خوندم و برای نماز صبح ساعت کوک می کردم.

دو رکعت نماز خوندم و بعد از نماز کلی با خدا حرف زدم. حرف می زدم و گریه می کردم. همه چیزو گفتم. حرف هایی رو که توی دلم سنگینی می کرد بالاخره به یکی گفتم. واقعاً عقده های دلم خالی شد.

یا رب تو علاج درد مایی

بر درد درون ما شفایی

ما خسته دل و فسرده حالیم

از بار گنه شکسته بالیم

غرقیم همه به بحر عصیان

هستیم گدای لطف و احسان

با اینکه ز کبر خود نمائیم

در اصل فنای در فنائیم

هستی و خودیتی نداریم

از خویش منیتی نداریم

بر درگه تو ذلیل و خواریم

سرمایه به جز گنه نداریم

ای غوث و غیاث بی پناهان

بخشنده جمله گناهان

یا رب تو ببین اسیر نفسیم

عمریست همه هوا پرستیم

از باده کبر جمله مستیم

آلوده هر گناه و پستیم

بگشای دری زتوبه،ای یار

ما را تو زمعصیت نگهدار

ما گرچه به عهد بی وفائیم

لکن به در تو ما گدائیم

بر سائل خود عنایتی کن

از غم زدگان حمایتی کن

ای مایه آبروی مسکین

ثابت قدمم نمای در دین

گفت وگوی دوباره با کاترین

دو سه روز بعد دوباره با کاترین قرار گذاشتم. بعد از حال و احوال رفتیم سراغ پرسش و پاسخ. سؤال هایی رو که بین ما

ردوبدل شد، براتون می نویسم.

سارا: «تو همه چیز اسلام رو قبول کردی؟ منظورم اینه که تمام مسائل دین اسلام برات حل شده است؟»

کاترین: «متوجه نشدم؟ خوب، اگر بعضی از مسائل رو نمی پسندیدم و برام حل نشده بود که این دین رو قبول نمی کردم، می رفتم سراغ دینی که تمام مسائل و قواعدش قابل قبول باشه، اجباری نبود که مسلمان بشم.

من تقریباً روی تمام مسائل دین تحقیق کردم اثرات و علت اون ها را تا حدی که برام قابل قبول بشه پیدا کردم.

مگه می شه قسمتی از دین رو قبول کرد و قسمتی از اون رو رد کرد؟»

سارا: «آره می شه، البته نمی دونم می شه یا نمی شه. من با نماز و روزه مشکلی ندارم اما با بعضی از مسائل مخالفم.»

ص:۴۵

کاترین: «آیا به قسمتی از کتاب الهی ایمان می آورید و به بعضی دیگر کافر می شوید؟ پس جزای چنین مردم بدکار چیست به جز ذلت و خواری در زندگی این جهان و سخت ترین عذاب در روز قیامت، خدا غافل از کردار شما نیست.(۱)

با چه مسائلی مخالفی؟ علت مناسب و مستدلی برای مخالفتت پیدا کردی؟ یا چون برات خوشایند نبود ردشون کردی و نپذیرفتی؟!»

سارا: «من اهل تحقیق نیستم. ولی به نظرم بعضی از مسائل قابل قبول نیست.»

کاترین: «مثلا چی؟»

سارا: «من بیشتر روی مسائل زنا مشکل دارم. حجاب، حقوق زنان، ارث، چند همسری مردان و ... .

کاترین: «حوصله تحقیق که نداری، حتما حوصله گوش کردن هم زیاد نداری. خوب چی کار کنیم؟!»

سارا: «نه وقتی تو جواب سؤال هام رو می دی خوب قانع می شم و حس تحقیق پیدا می کنم. ببین مثلاً حجاب. به نظر من زیاد هم ضرورت نداره. چرا زن ها باید این قدر خودشون رو بپوشونند؟»

کاترین: «اول از همه توی دین نظر تو مهم نیست. چون انسان نمی تونه برای خودش تصمیم بگیره باید تدابیر از مافوق بیاد. چون نمی دونه که چی به نفعشه و چی به ضررش. فقط کاری رو می خواد انجام بده که دلش می خواد.»

۱- سوره بقره آیه: ۸۵ أفَتُومِنُونَ بِبَعضِ الکتابِ و تَکفُرُونَ بِبَعضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن یَفعَلُ ذالِکَ مِنکُم إلَّا خِزیٌ فِی الحَیوهِ الدُّنیا و یَومَ القِیامهِ یُرَدُّونَ إلَی أَشَدِّ العَذابِ و مَااللهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعمَلُون

حجاب در ادیان

کاترین: «اتفاقاً به نظر من حجاب لازمه یک زندگی خوب و سالمه. همه ادیان حجاب داشتند و بعدا حذف شده. ببین، پس چیزی که در تمام ادیان بوده نکته مهمی بوده. ثمرات و عواقب خاصی داشته که در تمام ادیان بیان شده.»

سارا: «در کدام ادیان حجاب وجود داشته می تونی بهم ثابت کنی؟ تا جایی که من دیدم بجز مسلمان کسی حجاب نداره.»

کاترین: «بله، مسلمانان به این امر عمل کردند اما در دیگر ادیان هم حجاب بوده. اگر چیزی رو ندیدی دلیل بر نبودنش نیست. می تونم با سند برات ثابت کنم.

اوایل حجاب برای من هم سخت بود. یک سال بعد از مسلمان شدنم حجاب گذاشتم. اثرات حجاب را در محیط آمریکا حس کرده بودم اما از نگاه ها و حرف های مردم می ترسیدم. خیلی تحقیق کردم بالاخره بعد از یک سال محجبه شدم.

تمام فایل هایی رو که در مورد اسلام و حجاب مطالعه کردم روی کامپیوترم هست. می تونم در اختیارت بذارم.»

سارا: «خیلی خوبه. همه رو برام ایمیل کن. خوب من آماده ام».

حجاب در آیین یهود

کاترین: «از دین یهود شروع می کنم که قوانین سختی دارند. مواردی که در تورات به چادر و روبنده اشاره شده که نشان دهنده حجاب زنان بوده عبارت اند از:

۱. تورات، کتاب روت باب سوم، عبارت ۱۵: بوعز به آن زن گفت: «چادری که بر تواست بیاور و بگیر. پس آن بگرفت و به او شش کیل جو پیموده، بر وی گذارد و به شهر رفت.»

۲. تورات، سفر پیدایش، باب ۳۸، عبارات ۱۴و۱۵: (درباره عروسی یهودا) "پس رخت بیوکی را از خویشتن بیرون کرده، برقعی به رو کشیده و خود را در چادری پوشیده و به دروازه عینیام که در راه تمنه است، بنشست."

این عبارات نشون می ده که در دین یهود هم پوششی برای زنان بوده. در قوانین یهود رعایت نکردن عفت و عشوه گری دارای مجازات بوده و حجاب از ضروریات زندگی به حساب می ومده به طوری که رعایت نکردن آن یکی از علل نزول بلا بوده.

۳. تورات، کتاب اشعیا نبی، باب سوم، عبارات ۱۶-۲۰: "خداوند زنان مغرور اورشلیم را نیز محاکمه خواهد کرد. آنان با عشوه راه می روند و النگوهای خود را به صدا در می آورند و با چشمان شهوت انگیز در میان جماعت پرسه می زنند. خداوند بر سر این زنان بلای گری خواهد فرستاد تا بی مو شوند. آنان را در نظر همه عریان و رسوا خواهد کرد. خداوند تمام زیورآلاتشان را از ایشان خواهد گرفت. گوشواره ها، النگوها، کلاه ها، عطردان ها، انگشترها و حلقه های زینتی. آری، خداوند از همه این ها محرومشان خواهد کرد. به جای بوی خوش عطر بوی گند و تعفن خواهند داد. تمام موهای زیبایشان خواهد ریخت و زیباییشان به رسوایی تبدیل خواهد شد."

ویل دورانت، در این مورد می گوید: «در طول قرون وسطی، یهودیان همچنان زنان خویش را با البسه فاخر می آراستند، اما به آن ها اجازه نمی دادند که با سر عریان به میان مردم روند. نپوشاندن موی سر، خلافی بود که مرتکب را مستوجب طلاق می ساخت. از جمله تعالیم شرعی یکی آن بود که

مرد یهودی نباید در حضور زنی که موی سرش هویداست، دست دعا به درگاه خدا بردارد.»(۱)

نکته ای در کتاب تلمود(۲)، یکی از کتاب های فقهی یهود، دیدم که برام خیلی جالب بود؛ هر زنی که از قوانین حجاب تخلف کنه مرد می تونه بدون پرداخت مهریه زن را طلاق بده:

«اگر زنی به نقص قانون یهود بپردازد مثلاً بی آنکه سر را پوشیده باشد به میان مردم برود و یا با هر سنخی از مردان درددل کند و یا صدایش آنقدر بلند باشد که چون در خانه اش تکلم کند همسایگانش بتوانند سخنان او را بشنوند مرد حق دارد بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد.»

دکتر مناخیم بریر، پرفسور ادبیات در کتاب زنان یهودی در ادبیات ربانی می گوید: همواره این سنت برای زنان یهودی وجود داشته است که با پوشش در مجامع بروند حتی این که تمام صورت را بپوشانند و تنها یک چشم را آزاد بگذارند.(۳)

سارا: «وای چقدر جالب، اصلاً فکر نمی کردم انبیاء قبلی هم حرفی از حجاب زده باشند. تصور من این بود که حجاب مخصوص دین ماست و اسلام پایه گذار این قانون بوده.»

کاترین: «خسته که نشدی؟»

سارا: «نه، اصلاً.»

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۲، ص۶۲.

۲- کتاب تلمود عبارت است از تفاسیر متون تورات که طی قرون اولیه میلادی توسط دانشمندان طراز اول یهود صورت پذیرفته است و نیز مجموعه فقه مدون و آیین نامه زندگی یهودیان است.

۳- Dr . Menachim Brayer : “ He Jewish Women in Rabinic Lieraure ” p.۱۳۹

حجاب در دین مسیحیت

کاترین: «در دین مسیحیت هم حجاب بوده در چند جای انجیل ذکر شده که زنان چطور پوشش و حیا داشته باشن:

۱. انجیل، رساله اول پولس به تیموتائوس، باب دوم، عبارات ۱۳-۹: «زنان نیز باید در طرز پوشاك و آرایش خود باوقار باشند. زنـان مسـیحی بایـد برای نیکوکاری و اخلاق خوب خود مورد توجه قرار گیرنـد نه برای آرایش مو و یا آراسـتن خود به زیور آلات و لباس های پر زرق وبرق. زنان بایـد در سـکوت و اطاعت کامل به فراگیری مسایل روحانی بپردازنـد. اجازه نمی دهم زنان به مردان چیزی یاد دهند و یا بر آن ها مسلط شوند.»

۲. انجیـل، رسـاله اول پطرس، فصـل سوم، عبـارات ۱-۶: «برای زیبـایی به آرایش ظـاهری نظیر جواهرات و لبـاس هـای زیبـا و آرایش گیسوان توسل نجویید. بلکه بگذارید باطن و سیرت شما زیبا باشد. باطن خود را با زیبایی پایدار یعنی با روحیه آرام و ملایم زینت دهیـد که مورد پسـند خـداست. این گونه خصایل در گذشـته در زنان مقـدس دیـده می شـد. ایشان به خدا ایمان داشـتند و مطیع شوهران خود بودند.»۳. انجیـل، رسـاله اول پولس به قرنتیان، باب ۱۱، عبارت۶: «اگر زن نمی خواهد موی سـر خود را بپوشاند، باید موی سرش را بتراشد و اگر از این کار خجالت می کشد، پس باید سر خود را بپوشاند.»

۴. انجیـل، رسـاله اول پولس به قرنتیان، باب ۱۱، عبارت ۱۳-۱۷: «حـال نظر خودتـان در این باره چیست؟ آیا درست است که یك زن در یك جمع بدون پوشش سر دعا کند؟ آیا خود غریزه و طبیعت به ما نمی آموزد که سر زن باید پوشیده باشد؟ زیرا زن هـا به موی بلنـد افتخار می کننـد، چون مو برای پوشـش به آن ها داده شـده است در حالی که موی بلنـد برای مردان عیب است. اما اگر کسی می خواهد در این باره بحث و مجادله کند، تنها چیزی که

می توانم به او بگویم این است که ما همیشه این را تعلیم داده ایم که زن به هنگام دعا و یا نبوت باید سر خود را بپوشاند. تمام کلیساها نیز در این امر توافق دارند.»

نظر دو مرجع مسیحیت و دو اسقف بزرگ، کلمنت(۱) و ترتولیان(۲)، درباره حجاب این است که زنان بایـد کاملا در حجاب و پوشیده باشند مگر آنکه در خانه خود باشند زیرا فقط لباسی که او را می پوشاند می تواند از خیره شدن چشم ها به سوی او مانع گردد.زن نبایـد صورت خود را عریان ارائه دهـد تا دیگری را با نگاه کردن به صورتش وارد گناه کنـد. برای زنان مؤمن عیسوی در نظر خداوند پسندیده نیست که نزد بیگانگان به زیور آراسته گردد و حتی زیبایی طبیعی آن نیز باید مخفی گردد. زیرا برای بینندگان خطرناک است.(۳)

اگر دقت کرده باشی در تصاویر مذهبی زنان مسیحی پوشیده هستند، حتی الان هم همه راهبه ها محجبه هستند.»

سارا: «من تا به حال این ها رو نشنیده بودم. حتی روی این مسئله هم دقت نکرده بودم که چرا لباس راهبه ها پوشیدست.»

کاترین: «من هم تا قبل از اینکه دنبالش نرفته بودم چیزی نمی دونستم. اشکال ما آدم ها اینه که اگر چیزی رو نبینیم فکر می کنیم وجود نداره. خودت هم می تونی حجاب در ادیان رو مطالعه کنی.»

سارا: «من فکر می کردم چون اروپا و امریکا و کلا سرتاسر دنیا حجاب ندارن حجاب هم در ادیان آن ها وجود نداشته.»

کاترین: «نه، در کتاب های دینی شون اومده ولی چون بهش عمل نمی کنن به دست فراموشی سپرده شده.

ص:۵۱

۱- Titus Flavius Clemens , clement of Alexandria

۲- Quintus Septimus Florens Tertullianus (۱۶۰-۲۲۵ AD)

۳- De Viginibus Velandi / De Cultu V-Vi کتاب زن و آزادی، دکتر حکیم الهی ص۵۳ و

البته، وقتی که می خواهن به کلیسا، کنیسه و معابدشون برن با پوشش می رن. مثلاً یهودیان موهای خود را با روسری یا با کلاه گیس می پوشونن تا احترام به خدا رو نشون بدن.

بعضی از زن های یهود بعد از ازدواج موی خود رو می پوشونن که نشون می ده ازدواج کردن. تا عملا عفت و پاکی خود را ثابت کنن و موقعیت خودشون رو در اجتماع تایید کنن.

حتی اگه به یه قرن پیش و یا بیشتر توجه کنی، می بینی که حجاب بوده و سال به سال کم تر شده. حجاب یک دفعه برداشته نشده، بلکه ما ریزریز و به تدریج به عریانی و نیمه عریانی رسیدیم.»

توی دلم گفتم که آره، ما هم که مسلمونیم سعی می کنیم این حکم خدا را تا جایی که می تونیم کمرنگ تر کنیم.

سارا: «آخه در دید عموم دین ربطی به زندگی روزمره نداره و اجرای احکام اون انتخابیه. معمولاً دین در زمان های خاص و مکان های خاص استفاده می شه؛ ماه رمضون یا در مساجد و معابد.»

کاترین: «این جور آدم ها رو می گن دین دار دوره ای. مثلاً یک دوره مسلمان هستن و اعمال رو انجام می دن بعد دوباره می ذارن کنار! این ها یا خوابن یا خودشون رو زدن به خواب. البته خدا کنه که خواب باشن چون آدمی رو که خوابه می شه بیدار کرد اما آدمی که خودش رو زده به خواب هر چی هم صداش بزنی باز هم بیدار نمی شه. اتفاقاً یکی از دوستانم که به تازگی مسلمان شده می گفت: «من به این خاطر مسلمان شدم که دین اسلام در زندگی روزمره نقش داره و دینی نیست که مثلاً فقط برای یکشنبه ها باشه.»

همیشه یادت باشه، شیطان گام به گام انسان رو از خط خارج می کنه. امروز بهت می گه ولش کن نمی خواد این کار درست رو انجام بدی، فردا

ص:۵۲

بهت می گه اشکال نداره، اتفاقی نمی افته این گناه رو انجام بده، پس فردا می گه اصلاً این کار اشتباه و غلط صددرصد درسته!»

موضوع برام جالب شده بود چرا حجاب در تمام ادیان ذکر شده و ضرورتش چیه؟حجاب در کشورهای غربی در قرون پیش چه جوری بوده؟ حجاب چه اثراتی داره؟ منافع آن برای زن چیه؟حجاب چه اثری روی خانواده، زندگی زناشویی، تربیت نسل، جرائم و... داره؟!

سارا: «در دین زردتشت چطور، حجاب بوده؟»

کاترین: «چیزی درباره این دین نشنیدم.»

سارا: «این دین در ایران باستان بوده و الان هم پیروانی داره.»

کاترین: «من اطلاعاتی از این دین ندارم. می تونی خودت تحقیق کنی نتیجه اش رو هم به من بگی.»

سارا: «حتما، برای من هم دعا کن تا از خواب بیدار بشم.»

کاترین: «تو بیدار شدی که اومدی دنبال تحقیق، اما هنوز از جات پا نشدی. با دانشگاه چی کار کردی؟»

سارا: «دیروز رفتم دانشگاه. قرار شد از ترم بعد ثبت نام کنم و این یه ترم رو هم تمام کنم.»

کاترین: «عالیه»

سارا: «کسی دیگه رو می شناسی که روی مسئله حجاب تحقیق کرده باشه و محجبه شده باشه؟»

کاترین: «زیادن. توی همون سایت paltalk می تونی با خیلی ها در این مورد حرف بزنی. راستی برنامه Skyp رو روی گوشی موبایلت دانلود کن، تا بیشتر با هم در ارتباط باشیم.»

شب تصمیم گرفتم اخلاق و رفتارم را توی خونه تغییر بدم.

ص:۵۳

آخه که چی؟ چرا این قدر اخم می کنم؟ چرا این قدر قیافه می ام؟ مگه چی شده؟ آسمون که به زمین نیومده؟

حس فعال بودن کاترین واقعاً بهم انرژی می ده من هم دلم می خواد فعال باشم این قدر مثل سیب زمینی بی خاصیت نباشم. نمی دونم چرا توی وجود ما جوون ها اون حس سرزندگی نیست. شاید به خاطر اینه که هدفی رو دنبال نمی کنیم. اون شب شام رو من آماده کردم. مامان و بابام کلی خوشحال بودن که من کاری می کنم و چهره ام خندونه. با این تصمیم روحیه خودم هم کلی عوض شده بود.

حجاب در دین زرتشت

به کاترین گفته بودم درباره حجاب در دین زرتشت تحقیق می کنم. به سایت های زیادی مراجعه کردم و به این نتیجه رسیدم که اون ها هم حجاب داشتن.

درکتاب _وندی داد_ زرتشتیان این گونه آمده است: «کلام ایزدی است که کردار زشت را نابود می کند، از تو ای مرد خواهش می کنم پیدایش و فزونی را پاك و پاکیزه ساز، از تو ای زن خواهش می کنم تن و نیرو را پاك و پاکیزه ساز.»(۱)

تاکید و سفارش _موبدان _به حفظ حجاب و پوشش، برگرفته از اصول اساسی این آیین در کتاب آسمانی _گاتا_ زرتشت است. پیروان این آیین برای حفظ امنیت کامل باید پوشش و حجاب را رعایت کنند. اصل آزادی اقتضا می کند برای سلب نکردن آزادی دیگران و عدم تهییج قوه شهوت دیگران پوشش و حجاب را رعایت کنند.(۲)

۱- کتاب وندی داد، ص ۲۷۵، بند ۱۰

۲- کتاب حریم ریحانه، ص ۵۰

شریعت زرتشت، عقیده دارد که حجاب یکی از ابتدایی ترین باورهایی است که در این شریعت به آن تاکید شده است.

در دین زرتشت، لباس رایج آن زمان که شامل لباس بلند، شلوار و سرپوش، یعنی چادر یا شنلی بر روی آن، بوده مورد تقریر و تنفیذ قرار گرفته است. هر چند که استفاده از سدره و کشتی، لباس مذهبی ویژه زرتشتیان، نیز توصیه شده است. البته بر هر مرد و زنی واجب است که هنگام انجام مراسم عبادی و نیایش، سر خود را بپوشاند.

بنا به گفته مؤبد _رستم شهرزادی _پوشش زنان باید به گونه ای باشد که هیچ یک از موهای سر زن از سرپوش بیرون نباشد. در خرده اوستا، به طور صریح چنین آمده است:

«نامی زت واجیم، همگی سر واپوشیم و همگی نماز و کریم بدادار هورمزد؛ یعنی همگان نامی ز تو بر گوییم و همگان سر خود را می پوشیم و آن گاه به درگاه دادار اهورمزدا نماز می کنیم».

براساس آموزه های دینی، یک زرتشتی مؤمن، باید از نگاه ناپاک به زنان دوری جوید و حتی از به کارگیری چنین مردانی خودداری کند. در اندرز _آذربادماراسپند_ مؤبد موبدان آمده است: «مرد بدچشم را به معاونت خود قبول مکن.» پوشش موی سر و داشتن نقاب بر چهره، پس از سقوط ساسانیان نیز ادامه یافته است.

مطالبی رو که پیدا کرده بودم برای کاترین فرستادم. اون هم خیلی خوشحال شده بود. بهم گفت که تحقیقم رو کامل تر کردی.

ص:۵۵

فلرا

اشاره

صبح رفتم سراغ سایت paltalk. سایت مثل همیشه شلوغ بود. نمی دونستم چطور شروع کنم. نوشتم من دارم در مورد حجاب تحقیق می کنم کسی دوست داره به من کمک کنه؟

فلرا: «چند وقته که داری تحقیق می کنی؟»

سارا: «تقریبا ده روزه.»

فلرا: «به چه نتیجه ای توی این چند روز رسیدی؟»

سارا: «فهمیدم که ادیان دیگه هم حجاب داشتن. اما خیلی دلم می خواد با اون هایی که تازه حجاب گذاشتن حرف بزنم. چرا حجاب گذاشتن و چرا احساس کردن که حجاب ضروریه؟»

فلرا: «فکر کنم تمام کسانی که توی چت هستن می تونن کمکت کنن و داستان محجبه شدن و علتش رو بهت بگن.»

سارا: «دوست داری خودت برام تعریف کنی که چرا حجاب گذاشتی؟»

ص:۵۷

فلرا: «با کمال میل. خیلی خوشحال می شم اگه خاطرات محجبه شدنم به کسی کمک کنه. من تو یه شرکت طراحی لباس زنانه کار می کردم. شرکت ما یکی از شرکت های معروف طراحی مد لباس زنانه بود.

بیشتر طراحان شرکت مرد بودن. تمام هدف شرکت این بود که چه لباسی طراحی کنن که بیشتر مشتری رو جلب کنه و لباس تحریک آمیزتر باشه. بالاخره اینکه رنگ، مدل و تزئیناتش چطوری باشه که جذاب تر باشه.

بعضی وقت ها اعصابم خورد می شد که چرا مردها تصمیم می گیرن که ما زن ها چی بپوشیم. انگار زن یه وسیله یا یه عروسک خوشگله در خدمته آقایون!

بعد از اینکه لباس طراحی و دوخته می شد چند نفر باید می پوشیدن تا آقایون نظر بدن تا عیب و ایراد لباس گرفته بشه.

در قسمت فروش هم چند تا دختر جوان لباس های جدید رو می پوشیدن و با ادا و اطوار زنانه و با استفاده از جذابیتشون سعی می کردن مشتری رو جلب کنن.

من اهل دین و مذهب نبودم ولی از کارها و روش اون ها خیلی بدم می اومد.

یه روز با خودم فکر می کردم که با پوشیدن این لباس ها تو یه مهمونی دل چندتا مرد شکار می شه؟! چند تا مرد از زنشون سرد می شن و کانون گرم چند تا خانواده مثل خانواده ما یخ می زنه!

اگه واقعاً هدف لذت جنسی و شهوت نیست چه اصراری که زن ها اینطوری لباس بپوشن؟

البته این مسئله را تا وقتی که توش نباشی نمی تونی احساس کنی؟ شاید هم باورت نشه؟ من زندگی بدی داشتم. پدر و مادرم از هم طلاق گرفتند.

پـدرم بـا چنـد نفر دیگـه رابطه داشت. اصـلاً عشـق و علاـقه ای به خـونه و خـونه اومـدن نـداشت. بیشـتر وقت فراغتش صـرف خوشگذرانی خودش می شد.

چنـد سال با مادرم زنـدگی کردم و بعـد از چند سال مادرم هم ازدواج کرد. توی خونه ما عشق و علاقه ای نبود. برای این که اساسی وجود نداشت. البته این معضل خیلی هاست.»

سارا: «واقعاً همین طوره، چطور مسلمان شدی؟»

فلرا: «خانواده ام کاتولیک بودن و من هم تابع دین اون ها. بعـد از طلاق پـدرومادرم، احساس شـکست می کردم انگار به هیچ جا تعلق نداشـتم. از رفتن به کلاس های دینی یکشنبه ها و کلیسا و هر چیزی که به آن مربوط می شد طفره می رفتم. از حرف هاشون خوشم نمی اومـد. از ۱۴ سـالگی سـعی کردم درباره دینم تحقیق کنم اما هر وقت کتاب مقـدس یا کتابی در مورد دین کاتولیک می خووندم جواب درستی برای سؤال هام درباره زندگی و هدف زندگی پیدا نمی کردم.

یه روز تو یکی از کتاب های مذهبی با کلمه اسـلام روبه رو شدم. چیزی درباره اسلام نمی دونستم. بجز اطلاعات غلطی که از رسانه ها و مردم درباره اسلام و مخصوصاً وضعیت زنان مسلمان شنیده بودم؛ همین انگیزه ای شد تا درباره اسلام تحقیق کنم و ببینم این چه دینی که این قدر زن رو خوار و حقیر می کنه؟ می خواسـتم بدونم چیزای که درباره این دین شـنیدم صحت دارد یا نه؟! اولش فقط حس کنجکاوی بود!

بعـدا فهمیـدم هیـچ کـدوم از شـنیده هام درست نبوده. بلکه در دین اسـلام زنان با مردان مساویند. زن ها تو این دین نسـبت به ادیان دیگر مقام و جایگاه محترم تری دارن. مسلمان ها به مسیح اعتقاد دارن و اون رو پیامبر خدا می دونن.

به مطالعاتم ادامه دادم تا همه چیز برام روشن شد و تصمیم گرفتم مسلمان بشم.»

سارا: «حالا که مسلمان شدی نظرت درباره اسلام و قرآن چیه؟!»

فلرا: «من مطمئنم که اسلام تنها راه زندگیه. اسلام نوریه که با آن نور می تونیم راه رو ببینیم.

قرآن کتاب حل المسائله. خدا در قرآن درباره تمام مسائلی که ممکنه برای بشر مشکل ساز بشه راه حل گذاشته. حتی ارتباط بین زن و مرد و نحوه نگاه کردن، حرف زدن و پوشش رو هم مشخص می کنه.

یه روز که آیه ۳۰ و ۳۱ نور رو می خوندم کلی گریه کردم.

گفتم خدایا چقدر شیوا راه رو به ما نشون دادی ولی ما به خاطر هوس خودمون از راهت فاصله گرفتیم و به این چاه افتادیم که روزبه روز با پیشرفت تکنولوژی این چاه رو واسه خودمون عمیق تر می کنیم.

خدا توی این آیات مسئله حجاب، نگاه به نامحرم، راه رفتن و زینت کردن رو گفته و می خواد نشون بده که چطور زن ها بازیچه دست مردهای هوس باز نشن و حریم زندگی ها رو حفظ کنن. من این ها رو واقعاً توی محیط کارم حس کرده بودم.»

چطور محجبه شدم!

سارا: «چطور محجبه شدی؟ با مشکل روبه رو نشدی؟»

فلرا: «مشکل که خیلی داشتم. اما می دونستم واقعاً حجاب لازمه. البته از مردم می ترسیدم از نگاه های دلسوزانه، پرحقارت و شاید تنفرآمیزشون... .

یه بار خواهرم قرار بود بیاد کلاس دنبالم. وقتی منو با روسری دید عصبانی شد و گفت اون آشغال رو از سرت در بیار. فکر کنم تمام دوست هام شنیدند. خیلی ناراحت شده بودم. البته اون روز تا خونه روسری رو در نیاوردم اما

بعدش دیگه نتونستم و تا یه مدت هم دیگه حجاب نداشتم. ولی باید تصمیم خودم رو می گرفتم. به خودم گفتم مثلاً اگر پزشکت بهت بگه باید تحت درمان قرار بگیری باز هم می گی نه، به خاطر مردم فعلا نه؟! باید از خدا بترسم یا از مردم؟ اصلاً این کار عقلانی یا نه؟

بالاخره تصمیم گرفتم سر کار با حجاب برم. از شب روسری و لباس هام رو آماده گذاشتم که بهانه ای نداشته باشم که یادم رفت یا وقت نیست و... صبح لباس هام رو پوشیدم و روسری رو هم سرم کردم. قلبم به شدت می زد، استرس زیادی داشتم تا شرکت همش فکر می کردم. منتظر نگاه ها و حرف ها و متلک های همکارام بودم. «بسم الله الرحمن الرحیم» گفتم و در شرکت رو باز کردم. فکر می کردم الان همشون می خندن و منو مسخره می کنند. اما همه مثل روزهای قبل مشغول کارهاشون بودند. هیچ اتفاقی نیفتاد. اتفاقاً یکی از همکارانم بهم گفت که چقدر روسری بهت می آد!

اون روز از خوشحالی توی پوستم نمی گنجیدم من بالاخره موفق شده بودم با حجاب سر کار برم. احساس زیبایی می کردم. احساس می کردم بالاخره تونستم رضایت خدا رو به دست بیارم.

حتی باورت نمی شه همکارام از اون به بعد بیشتر بهم احترام می ذاشتن.»

سارا: «خیلی جالب بود. الان هم توی همون شرکت کار می کنی؟»

فلرا: «نه از محیط اونجا بدم می اومد. بعد از مسلمان شدنم استعفا دادم. الان توی دفتر یک مجله کار می کنم.»

سارا: «اونجا چی کار می کنی؟»

فلرا: «حسابدارم. تو هم کار می کنی؟»

سارا: «نه کار نمی کنم. راستی رفتار خانواده ات باهات چطوره؟ خواهرت؟»

فلرا: «اوایل واسه اون ها هم سخت بود. خواهرم دلش نمی خواست با من جایی بره.

اما به نظرم اگر همیشه روی عقیده و اعتقادات محکم بایستی کسی جرئت نمی کنه دخالت کنه. اگه خود انسان سست نباشه دیگه همه چیز حل می شه. اطرافیان کم کم عادت می کنن و تو رو همون طوری که هستی می پذیرن.

سعی می کردم با رفتارم اون ها رو جذب کنم. تا ظاهرم براشون مشکل ساز نشه. البته طبق آیه قرآن توی خونه لباس های خوب می پوشم. سعی می کنم ظاهر شیکی داشته باشم.

می دونی ما کارمون برعکسه. زینتمون رو توی خیابون آشکار می کنیم و توی خونه نسبت به قیافه مون بی تفاوت می شیم.»

سارا: «واقعاً همین طوره. می تونم ایمیلت رو داشته باشم تا هر وقت سؤال داشتم باهات تماس بگیرم؟

فلرا: «بله حتما. منتظرت هستم.»

بعد از خداحافظی با فلرا رفتم قرآن رو آوردم آیاتی رو که گفته بود رو پیدا کردم، واقعاً مصداق زندگی من بود. کامران چشم چرانی می کرد و من هم زینتم برای بیرون از خونه بود. نتیجه اش رو هم دیدم. توی خونه اصلاً حوصله نداشتم. آخه کامران هم اصلاً توجه نمی کرد شاید هم اون توجه می کرد و من بی توجه بودم یا شاید هم رنگ و وارنگ تر از من رو بیرون دیده بود و واسه همین من براش جلوه ای نداشتم. ولی توی زندگی خیلی ها، محرم ها هیچ حقی ندارن و زیبایی و زینت زن برای چشم های مردان بیرون از خونه ست.

فرشته ای در خیابان و کلفتی در خانه

یه همسایه داشتیم که خیلی به روز بود. من همیشه افسوس تیپ و قیافه اون رو می خوردم. یه بار پستچی نامه ای براشون آورده بود، چون نبودن من گرفتم. فردای اون روز رفتم نامه رو بهشون بدم، اما در کمال ناباوری خانومی در رو باز

کرد که با خانوم شیک و آرایش کرده همسایه کیلومترها فاصله داشت. خانومی با موهای ژولیده و یک زیرشلواری مردونه و یک تی شرت پشترو. خشکم زده بود نامه رو دادم و اومدم پایین. به خودم می گفتم این همون خانومه بود؟ نه امکان نداره!

بیچاره شوهرش! مگه همچین چیزی ممکنه! اگر مردهای توی خیابون این خانم رو با این سرووضع می دیدن باز هم نگاش می کردن.

بسا زن را که سوء رسم و رفتار

نماید برسیه بختی گرفتار

بود در خانه تا همصحبت شوی

نشیند بی نشاط و تند و اخمو

چو یک بیگانه از در باز آید

سر شوخی و لطف و ناز آید

دهد زینت به روی و موی خود زود

که باید پیش مهمان پاک روی بود

لباس مندرس پوشد به منزل

که چرکین می شود بیننده را دل

نبیند تا بود در توی خانه

رخش صابون و مویش روی شانه

چو پیش آید یکی مهمان و سور

بیاراید خودش را شاد و مسرور

زهی آرایش بی ارز و مقدار

که می باشد برای کوی و بازار

خودآرایی زنان را گرچه نیکوست

بهین زینت ولیکن عفت اوست

اگر زن صاحب روی نیکوست

رخ نیکوی آن از آن شوی اوست

خوشا آن سرخی اندر روی زن ها

که از شرم و حیا گردد هویدا(۱)

خدایا کمکمون کن واقعیت ها رو ببینیم و درک کنیم.

ص:۶۳

۱- شاعر: مهیندخت دارایی

نینا

اشاره

کاترین بهم ایمیل زده بود و آدرس یکی دیگه از دوستهاش رو داده بود که داشت در مورد حجاب تحقیق می کرد و می خواست مجموعه اش رو چاپ کنه. بهش ایمیل زدم و قرار شد به برنامه Skyp بیاد.

انگار تو رودخونه ای بودم که جریان آب منو با خودش می برد، من توی این میسر دوستای خوبی پیدا کرده بودم.

بعد از احوال پرسی متوجه شدم پدر و مادرش ایرانی هستن و الان تو استرالیا زندگی می کنن. نینا خوب فارسی حرف می زد واسه همین راحت تر ارتباط برقرار کردیم .

سارا: «چی شد که تصمیمی گرفتی این کار رو بکنی؟»

نینا: «یه خانم دکتری به نام هانا دُوِر(۱) روی اثر روانی حجاب کار می کرد. این خانم مؤسس مرکز روانشناسی اسلامی در استرالیاست. چند دفعه بعضی از سایت ها هم دعوتش کردند. از بحث هاش خیلی خوشم می اومد.

۱- Dr . Hana Dover , psychologist

توی اون جمع سؤال های زیادی پیش می اومد و من با اینکه محجبه بودم نمی تونستم جواب بدم. برای همین انگیزه قوی تری برای مطالعه بیشتر پیدا کردم.

من سؤال هام رو در مورد حجاب جمع آوری می کنم و بعد جوابهاشون رو پیدا می کنم. تا الان حدود ۵۰ سؤال رو با جواب جمع آوری کردم. تو هم می تونی کمکم کنی و هر سؤالی رو که به ذهنت میرسه رو برام ایمیل کنی.»

سارا: «من معلوماتم در مورد حجاب کمه. می خوام جواب سؤال های ذهنم رو درباره حجاب پیدا کنم. من محجبه نیستم. اما تا جایی که بتونم کمکت می کنم.»

نینا: «شاید سؤال هات همون هایی باشه که من دنبالشونم. خیلی خوبه که دنبال جواب می گردی. من هم دنبال سؤال می گردم پس می تونیم با هم همکاری کنیم.»

چرا باید بین زن و مرد دیوار و حائلی باشد؟

سارا: «پس بیا شروع کنیم سؤال اول، چرا باید بین زن و مرد دیوار و حائلی باشه؟ چرا زن باید خودش رو بپوشونه؟

نینا: «چرا نباشه؟ از نبودنش چه سودی حاصل شده؟!

مولوی در مورد وجود یه حائل یا یه دیوار بین زن و مرد شعر قشنگی داره که مفهومش اینه که مرد مثل آبه و زن مثل آتش. اگر بین آن ها دیواری نباشه آب غالب می شه و آتش رو خاموش می کنه اما اگه بین آن ها حائل و حجابی باشه یعنی آب را در دیگی بریزند و آتش در زیر آن دیگ روشن کنند؛ آن وقت آتش است که آب رو تحت تأثیر خودش قرار می ده و یواش یواش اون رو گرم می کنه و سراسر وجود اون رو تبدیل به بخار می کنه. این طوری نه تنها آتش از بین نمی ره بلکه وضعیت آب رو هم آتش مشخص می کنه.»

ص:۶۶

آب غالب شد بر آتش از لهیب

زآتش او جوشد چو باشد در حجیب

چونکه دیگی حایل آمد آن دو را

نیست کرد آن آب را کردش هوا

سارا: «یعنی کنترل دست آتشه.»

نینا: «بله همینطوره، این زنه که دلبری می کنه و مرد رو در دام خودش اسیر می کنه و شکارچی قلب و دل مرد می شه. زن هم برای حفظ موقعیت خودش در برابر مرد، به این نتیجه رسیده که حیا بهترین تدبیره. چون از لحاظ جسمی نمی تونه در برابر مرد مقاومت کنه در نتیجه از نقطه ضعف مرد استفاده می کنه. حالا ـ اگر این کارت سبز رو هم از دست بده و خودش رو راحت در اختیار شیر میدان بگذاره چی می شه؟

ویل دورانت در کتاب _لذات فلسفه_ می نویسد: «خودداری از انبساط و امساک در بذل و بخشش بهترین سلاح برای شکار مردان است. حیا، امری غریزی نیست بلکه اکتسابی است زنان دریافتند که دست ودلبازی مایه طعن و تحقیر است و این امر را به دختران خود نیز یاد دادند. زنان بی شرم فقط در موارد زودگذر برای مردان جذاب هستند. مرد جوان به دنبال چشمان پر از حیاست و بدون آنکه بداند، حس می کند که این خودداری ظریفانه از یک لطف و رقت عالی خبر می دهد.»(۱)

این یه اسلحه برای زنه، مرد هم در ذات وجودش همین رو می خواد چیزی رو که راحت و رایگان به دست بیاره براش ارزشی نداره و خیلی راحت می زاره کنار و یکی دیگه از حراجی بر می داره._ آلفرد هیچکاک_ هم می گه: «من معتقدم که زن باید مثل فیلمی پرهیجان باشد بدین معنا که ماهیت خودش را کم تر نشان بدهد و برای کشف خود، مرد را به نیروی تخیل و تصور زیادی وا دارد.» باید زنان همیشه به همین روش رفتار کنند

ص:۶۷

۱- لذات فلسفه، ص.۱۳۰

یعنی ماهیت خود را کم تر نشان بدهند و بگذارند مرد برای کشف آن ها بیشتر به خود زحمت دهد.»

برتراندراسل هم می گه: «از لحاظ هنر، مایه تاسف است که به آسانی به زنان دست یابی و خیلی بهتر است که وصال زنان دشوار باشد بدون آنکه غیر ممکن گردد.»(۱)

اما الان وصال دشوار که نیست هیچی، اصلاً معنای وصال هم از بین رفته است. عاشق و معشوقی و وصال جاش رو داده به بده وبستان.»

سارا: «دلایلت قانع کننده ست و با اون ها موافقم. قبلاً جمله ای از ویل دورانت خونده بودم: «آنچه بجوییم و نیابیم عزیز می گردد. زیبایی به قدرت میل بستگی دارد. میل با اقناع و ارضاء، ضعیف و با منع و جلوگیری، قوی می گردد.»(۲)

اما این موضوع خیلی مطرح می شه که علت اصلی این انحرافات و چشم چرانی ها به خاطر نبودن آزادی و این ممانعت هاست. اگه زن و مرد آزاد باشن که هرطوری که می خوان بیرون بیان و با هم راحت باشن دیگه این قدر هرزگی و چشم چرانی و مسائل دیگه پیش نمیاد.»

آزادی جنسی و فروکش کردن نیاز

نینا: «بحث خوبیه. می تونیم با هم روی همین موضوع کار کنیم که آیا آزادی جنسی باعث فروکش کردن نیاز می شه یا نه باعث طغیان می شه؟ اثرات آن از لحاظ جنسی، روانی و اجتماعی چیه؟ این آزادی چه اثری رو خانواده و نسل داره؟

۱- زناشویی و اخلاق، ص۲۶ و ۳۶.

۲- لذات فلسفه، ص۱۳۳ .

می دونی این بحث مختص به ایران نیست. فروید پایه گذار علم روانکاوی معتقد بود آزادی غریزه جنسی ضروری است. بر فرض تو کشورهای دیگه که آزادی بیشتر دارن که البته بهتر به جای آزادی اسم اون رو بذاریم دربندی، مگه این مشکل حل شده؟

نه، اگه قرار بود این غریزه با آزادی فروکش کن و مسئله زن برای مرد حل بشه، پس چرا هنوز آمار تجاوزات در دنیا لحظه به لحظه افزایش پیدا می کنه و امنیت زن ها روز به روز کمتر می شه؟

مثل آتش که هر قدر نفت بریزی شعله ورتر می شه. نمی تونی بگی که اونقدر نفت می ریزم تا ارضا بشه وخاموش بشه.

این عطش و آتش روحی هم همینطوره. تو مدل به مدل بهش ارائه کن باز تقاضاش بیشتر می شه و چیزه دیگه می خواد.

خوب آخر این شعله چیه؟ شعله ور شدن حس و عطش تنوع طلبی که دیگه این عطش رو با هیچ آبی نمی شه از بین برد. از یکی سیراب می شه و متوجه شخص دیگه، مدل دیگه و رنگ دیگه می شه.

وقتی که پوشش کنار بره و چشم مدل های مختلف رو ببینه ناخداگاه به سمت اون کشیده می شه.

دل برود، چشم چو مایل بود

دست نظر رشته کش دل بود

چشم از دیدن سیر نمی شه و دل هم دنباله رو چشمه. هر چی که چشم ببینه دل هم می خواهد حتی اگر خواستنش مضر باشه. حضرت علی(ع) می فرمایند: «وقتی که چشم مورد شهوت انگیز را ببیند فکر از توجه به عاقبت ناتوان است.»(۱)

واقعاً این نگاه ها عواقب تأسف باری را به وجود میاره. اگر کسی بگه این قدر نگاه می کنم و دنبال خواهش های دلم می رم تا سیر بشم مثل اینکه بخواد توی

۱- غررالحکم، جلد ۲، ص۱۳۷.

آتش چوب بریزه و بگه این قدر چوب می ریزم تا خاموش بشه. خاموش می شه؟!

این عطش، هوس است و ارضاشدنی نیست. مثل فردی که مبتلا به بیماری استسقاست و همیشه تشنه ست. اگه مثل پادشاهان قدیم حرمسرا هم داشته باشه باز هم اگر زنی توجه اش را جلب کنه، می خواد. البته الان با این وضعیت حیا و عفاف، مردانی که نخوان پا روی هوسشون بذارن، حرمسرای آزاد دارن. قدیم یک خسرو پرویز و هارون الرشید به داشتن حرمسراهای بزرگ معروف بودن و حالا... .

آتش خانمان سوز

خوب عواقب این عطش چیه؟

سارا: «از بین رفتن علاقه ها»

نینا: «بله، فروپاشی خانواده ها، از بین رفتن صمیمیت و سردشدن زن و مرد از همدیگه، طلاق، به بی راهه رفتن غریزه جنسی، کودکان نامشروع، تجاوزات، هم جنس بازی، مشکلات بیش از حد ارضای جنسی، کودک آزاری و هزاران درد بی درمان دیگه!

آیا تحریکات در جامعه ای که حجاب واقعی وجود داره به اندازه جایی که زنان نیمه برهنه در آن حاضر می شن؟!»

سارا: «نمی دونم، اما ما هم همین مشکلات رو داریم!»

نینا: «منظورم ایران نیست البته اگرچه بهتر از جاهای دیگه ست اما حجاب ظاهریه و در بعضی موارد اصلاً نمی شه اسمش رو حجاب گذاشت چون از هر ترفندی برای جلب توجه و ایجاد تحریک استفاده می کنند؛ شاید اگر حجاب نداشته باشن کمتر جلب توجه کنند! یه آقایی که برای اولین بار اومده بود ایران

می گفت که دختران ایرانی بـا این نوع پوشـش و آرایش بیشتر بـاعث تحریک من می شن تا دختران و زنان بی حجاب کشور خودم.»

سـارا: «ببین من آرایش و زیبایی رو دوست دارم و واسه دل خودم اینطوری می پوشم. دلم می خواد به روز باشم و هیـچ قصـد بدی ندارم و فکر نمی کنم باعث تحریک کسی بشم.»

نینـا: «من مطمئنم که تو هیـچ قصـدی نـداری اما از دل دیگران که خبر نـداری. ما توی اجتماع زنـدگی می کنیم و دیگه دوره غارنشـینی، هزاران ساله که تموم شده. همه افراد جامعه نسـبت بهم مسئولیم. نمی تونم بگم من اینطوری دلم می خواد، من این مدل رو دوست دارم، زندگی اجتماعی یعنی ما. مطمئن باش نحوه پوشش و لباس و راه رفتنت یه نفر رو بیمار می کنه.

ببین مثلاً ـ من دو تـا شـیرینی دارم از نظر کیفیت و طعم و مزه یکسـانن، امـا یکی از اون هـا رو با خامه دو رنگ، توت فرنگی، موز، شکلات و ترافل تزیین می کنم. دوست داری کدوم رو نگاه کنی و از دیدن کدوم لذت می بری؟»

سارا: «خوب معلومه، اونی که تزیین کردی!»

نینـا: «پس چطور از مردان خلاف این رو انتظـار داری؟ به نظرت مرد کـدوم خانوم رو نگاه می کنه؟ اونی که خودش رو مثل شیرینی خامه ای درست کرده یا اونی که ظاهری پوشیده داره؟

آیا این مرد به سـمت مانکن های زیبا و آرایش کرده و طناز و خوش اخلاق با لباس های زیبا، که باهاش با عشوه و ناز حرف می زنن کشـیده می شه یـا به سـمت چهره تکراری و خسـته زنش که روز سـختی رو تـو خونه بـا بچه هـا و یـا در محیـط کـار گذرونـده؟ آیـا می تونه به همسـرش وفادار باشه و پایبنـد زنـدگی و مشـکلاتش بمونه؟ آیا این انگیزه ایجاد نمی شه که وقت بیشتری را بـا این خـانوم هـا بگـذرونه؟ زن خودش را بـا اون ها مقایسه نمی کنه؟ از زنـدگی دلسـرد نمی شه؟ زمینه انحراف و طلاق به وجود نمیاد؟»

سارا: «چرا، پیش میاد.»

نینا: «روزانه چقدر می شنویم که آقایی با خانومی آشنا شده و همسر قبلی رو طلاق داده یا زن و فرزند را تحت فشار قرار داده یا حتی کشته تا به معشوقه جدیدش برسه. با این وضعیت باز هم می تونیم بگیم همه آزاد باشن لباس و آرایش من ربطی به کسی نداره و من قصد انحراف ندارم؟

نیازهای زن و مرد و قدرت اون ها واقعاً متفاوته.

ببین، مثلاً اگر مردی از قدرت جسمانیش به طور ناصحیح استفاده کنه و توی خیابون از پیش هر کی رد می شه یه چک بزنه به صورت اون چی می شه؟ همه اعتراض می کنن و به پلیس زنگ می زنن که این آدم دیوونه و روانی رو از خیابون جمع کنن. فرداش تموم روزنامه ها می نویسن و تلویزیون نشون می ده که این مرد راه می ره و به صورت مردم سیلی می زنه، اما وقتی زنی از قدرت زیبایی و دلبریش استفاده می کنه و از کنار هر مردی که رد می شه دل اون مرد را می لرزونه و سیلی محکمی به روح و روان اون می زنه که شاید عوارضش بسی بیشتر از آن چک باشه، هیچ اعتراضی وجود نداره و نباید وجود داشته باشه. مگه نه؟!»

سارا: «نمی دونم. نمی دونم.»

نینا: «باز هم می تونم بگم من واسه دل خودم اینطوری لباس می پوشم؟ البته تازه این قسمتی از عواقب این عطشه.»

سارا: «چرا قسمتی؟»

نینا: «بدبختی هنوز ادامه داره. حوصله داری یا می خوای بذاریم یک روزه دیگه؟»

سارا: «به نظرم بزاریم واسه یه جلسه دیگه. من باید فکر کنم.»

بعد از خداحافظی با نینا تمام مکالماتمون رو دوباره خوندم و روی جمله جمله اش فکر کردم؟! من همیشه به مامانم می گفتم من قصد انحراف

ندارم و نمی خوام زندگی کسی رو بهم بزنم و یا کسی رو منحرف کنم من فقط می خوام شیک و به روز باشم و این مسئله به کسی ربط نداره. اگر کسی این قدر سست اراده ست چشم هاشو ببنده، چرا من خودم رو بپوشونم! لباس و آرایش من به کسی آسیب نمی رسونه.

چرا من این جوری فکر می کردم؟ چرا این قدر دلایل من بچه گانه بود؟ چرا عادت نکردم برای هر کاری فکر کنم و خوب و بد اون رو بسنجم؟ چرا همه کارها و تصمیماتم طبق خواسته دله نه خواسته عقل؟

ادامه گفت وگو با نینا

چند روز بعد دوباره با نینا قرار گذاشتم و بحثمون رو ادامه دادیم.

سارا: «روی حرف هات خیلی فکر کردم.»

نینا: «به نتیجه ای رسیدی یا نه؟»

سارا: «تا حدودی، اما دلم می خواد باز هم تحقیق کنم. بحثمون به اینجا رسید که این تازه قسمتی از مشکلاته.»

نینا: «مشکلات دیگه تحریک بیش از اندازه غریزه جنسی و تست هر نوع رابطه و لذت بردن از هرگونه وسایل مختلف سمعی، بصری و لمسی برای ارضا کردن این غریزه ست. افرادی هستن که می گن ما هر نوع رابطه ای رو امتحان کردیم، اما به هیچ وجه ارضا نمی شیم. از آن بدتر بی تفاوتی نسبت به جنس مخالفه و این بی تفاوتی وحشتناکه. هم جنس بازی و جایگزینی حیوان و زن و مرد مصنوعی به جای انسان هم ثمره این بی تفاوتیه.

چون عطری که باید تو شیشه باشه تو فضا پخش شده و بوش عادی شده و دیگه حس نمی شه. انسان به دنبال چیز جدیدیه که نفس تنوع طلبش رو ارضا کنه و نتیجه اون انحراف از فطرت پاک انسانیه.»

سارا: «یکبار تو یه مجله با یه زن خیابانی مصاحبه کرده بودن ازش پرسیده بودن بیشتر مشتری های شما مجرد هستن یا متاهل؟

گفته بود همه جوره داریم. اما جدیدا اون ها فکر می کنن ما بازیگر فیلم های پرنو هستیم و خواسته های عجیب وغریب از ما دارن.»

نینا: «واقعیته. ذائقه جنسی افراد به علت عوامل تحریک کننده و تماشای فیلم های پرنو تغییر کرده و باعث شده مردها برای ارضای امیال جنسی خود به مکانی خارج از حریم خانواده هدایت بشن.

به نظرت کسی که درگیر چنین مسائلی هست می تونه خانواده ای رو هدایت کنه؟ چنین فردی ذره ای از آرامش رو حس می کنه؟ این انسان ها از نظر روانی چه حالتی دارن؟ این انسان، انسانیه که هدف از خلقتش خلیفه خدا بودن بوده؟ شاید از بعضی جهات از حیوان هم پایین تر باشه. چون حیوان هم برای غریزه اش حدی قرار می ده و این قدر به هم نوع خودش آسیب نمی زنه.

هدف حجاب و عفت هم جلوگیری از این بدبختی هاست. ولی متأسفانه همه متجدد شدیم! اسلام خواسته تا با حجاب حریمی بین زن و مرد به وجود بیاره تا هر زنی برای همسرش جلوه داشته باشه. اما متأسفانه بی حجابی این حریم ها و جلوه ها رو از بین برده و پایه و اساس خانواده را سست کرده.

سالانه چندین کنفرانس و جلسه در دنیا برپا می شه تا راه حلی پیدا کنند که کانون خانواده ها حفظ بشه، بی بندوباری کمتر بشه و امنیت زن ها بیشتر، اما راه حلی پیدا نمی کنن.

چون راه حل این مسائل و مشکلات، فقط حجابه و حیا. اما کو حیا؟ حتی سایه ای از حیا هم دیگه وجود نداره. اون ها روی هر راه حلی فکر می کنن بجز حجاب.

ص:۷۴

حجاب محدودیت برای مرد

سارا: «آخه هیچ کی به این جنبه ها فکر نمی کنه. من خودم هم هیچ وقت فکر نمی کردم که بی حجابی می تونه اثرات بدی داشته باشه! به نظرم حجاب فقط یک جور محدودیت برای زن بود.»

نینا: «بله، من هم موافقم حجاب یک جور محدودیته اما نه برای زن بلکه برای مرد. وقتی که حجاب داری این تویی که تصمیم می گیری و مرد از لذت بردن و دیدن تو محروم می شه.

اما وقتی که حجاب نداری یعنی برای مرد مجوز عبور صادر کردی. پس این مرده که با حجاب تو و با حدومرزی که تو براش مشخص می کنی، محدود می شه.»

سارا: «اتفاقاً بعضی مردها هم از این محدودیت ناراضی هستن.» یه آقایی می گفت: «حجاب نوعی بی احترامی و توهین به مرداست!»

نینا: «به نظر من احتمالاً روش نمی شده که بگه با حجاب راه هوس های منو می بندید!»

حجاب سد آزادی

سارا: «بله، حق باتوست. ولی نمی دونم چرا همه فکر می کنن که حجاب مانع آزادیه؟»

نینا: «سال ها رو این مسئله کار شده تا توی ذهن من و تو این افکار شکل گرفته. ما هم باید سال ها کار کنیم تا عقیده درست رو جا بندازیم.»

اول، باید ببینی معنای آزادی چیه؟ آزادی فقط نداشتن حجابه؟! یا آزاد شدن هرگونه روابط و آزادی غریزه جنسی و باز کردن افسار این غریزه ست؟

اگر آزادی بی امنیتی زن هاست، پس دیگه اسمش آزادی نیست. آیا واقعاً با این نوع آزادی، غریزه جنسی کنترل می شه، پس چرا تو کشورهایی که مهد هرگونه آزادی هستن تو هر شش دقیقه به یه زن تجاوز می شه؟

چند وقت پیش خبرگزاری فرانسه اعلام کرد که یک سوم زنان در نروژ، آمریکا، هلند، زلاندنو مورد سوء استفاده جنسی قرار می گیرن. تازه طبق گفته سایت RAINN، شبکه ملی بررسی تجاوز و آزار و زنای با محارم، قریب به ۶۰ درصد از تجاوزات هرگز به پلیس گزارش نمی شه و از هر ۱۶ متجاوز، ۱۵ نفر حتی یک روز هم زندانی نمی شن.

واقعاً علت ناامنی زن ها تو این کشورها چیه؟ آیا علتش عدم دسترسی به زنه؟ یا این آزادیه که باعث شده این غریزه طغیان کنه و سد رو بشکنه و اطرافش رو ویران کنه؟

بیش از صدساله که جهانیان می کوشند با ارائه طرح هایی مسئله امنیت زنان را حل کنن. هر ساله سمینارها و کنگره هایی در سراسر جهان از سوی کارشناسان امور زنان برگزار می شه تا راه حلی برای این ناامنی و فروپاشی خانواده پیدا کنن. بعضی از روانشناسان و کارشناسان معتقدند زنان باید به کلاس های رزمی برن تا بتونن از خود دفاع کنن.

سارا: «آخه زن هر چی هم قوی باشه و کلاس رزمی بره باز هم توان مقابله با مرد رو نداره؟!»

نینا: «بله، اما راه حل دیگه ای پیدا نکردن.

طبق جدیدترین آمار، در آمریکا که سمبل آزادی و برابریه؛ آرمان شهری که زنان در آن امنیت دارن، شمار زن های آمریکایی که به منظور دفاع از خود اقدام به خرید اسلحه می کنن و در کلاس های تمرین تیراندازی شرکت می کنن رو به افزایشه. زن های غربی به طریقی خودشون رو در برابر پدید ه های شوم و ناامنی مسلح کردن.

یکی از دوستانم که در یکی از دانشگاه های آمریکا تحصیل می کنه، می گفت که اگر کارم توکتابخانه زیاد بشه ومجبور باشم تا دیر وقت اونجا بمونم، باید به نگهبانی دانشگاه اطلاع بدم تا منو تا پارگینگ همراهی کنه!

البته، این وضعیت مختص به آمریکا نیست ناامنی در سراسر جهان روز به روز بیشتر می شه. همین تجاوزی که اخیرا در هند اتفاق افتاد، باعث چندین روز تظاهراًت و راهپیمایی شد و همه تظاهراًت کنندگان خواستار امنیت زن ها بودن. طبق گفته خودشون این بزرگترین تظاهرات اعتراضی علیه خشونت بر زن ها بوده.

واقعاً اگر در کشورهای آزاد چنین مسائلی وجود نداشت من خودم هم حجاب رو قبول نمی کردم و علت حجاب برام روشن نمی شد.

اون ها نمی دونن که اگر زن پوشش کامل داشته باشه بهترین اسلحه رو داره. چون به نظر من آتشی روشن نکرده که دامن خودش رو و هم نوعش رو بسوزونه. در این صورت احتیاج به دفاع نداره چون حجاب خودش وسیله ایه برای دفاع.

نگه داشتن حریم میان زن و مرد نکته مرموزیه که زن می تونه از اون برای حفظ مقام، موقعیت و امنیتش در برابر مردان استفاده کنه.»

سارا: «آخه، زن چه آتشی می تونه روشن کنه؟»

نینا: «آتش تمایلات جنسی! وقتی زن با لباس و پوششی در اجتماع ظاهر می شه که جلب توجه می کنه و حجاب نداره باعث ایجاد هیجان های شدید در مردها می شه و این غریزه رو شعله ور می کنه. اون مرد یا باید دست به فساد و عیاشی و تجاوز بزنه و یا با تخیل و با حالت افسرده و پریشان زندگی بیمارگونه خودش رو ادامه بده. اما پوشش مناسب و نداشتن عشوه بسیاری از التهابات جنسی را از میان برمی داره و از تحریک مکرر مردان جلوگیری می کنه.

چند روز پیش یکی از قانون گذاران انگلیس به نام _ریچارد گراهام_(۱) در روزنامه _دیلی___میل _گفته بود: «به زنان بگویید اگر می خواهند مورد تجاوز قرار نگیرند دامن کوتاه و کفش پاشنه بلند نپوشند.»

آقای دیگری هم گفته بود: همان طور که تفنگ باعث قتل و قاشق وچنگال باعث چاقی می شه، دامن کوتاه و کفش پاشنه بلند هم باعث تجاوز می شه.

روزنامه _فاکس نیوز _هم مطلب جالبی در این باره نوشته بود که خانم ها! آیا می دانید انتخاب لباس شما مشخص می کنه که آیا مورد تجاوز قرار می گیرید یا خیر؟!»

سارا: «مطمئناً هیچ کس نمی خواد مورد اذیت و آزار قرار بگیره و از جون خودش سیر نشده اما علتش رو نمی دونه. یک سؤال، کفش پاشنه بلند چه خطری داره؟»

نینا: «طبق تحقیقات، کفش پاشنه بلند باعث راه رفتن گربه ای (Cat move) می شه که شهوت انگیزتره و شیوه حرکت کل بدن ازجمله لگن، ران ها، پاها، زانوها و حتی شانه ها رو تغییر می ده و حالت زنانگیه بیشتری رو ایجاد می کنه.

دانشمندان دانشگاه پورستموث(۲) به این نتیجه رسیدن که زن ها با پوشیدن کفش های پاشنه بلند جذاب تر به نظر می رسن تا زمانی که از کفش های مسطح استفاده می کنن.»

سارا: «الان تو شبکه های ماهواره ای و سایت های اینترنتی این نوع راه رفتن، cat move، رو آموزش می دن. شاید بعضی ها به این علت کفش پاشنه بلند می پوشن تا قدشون بلندتر بشه و یا چون مده می پوشن!»

نینا: «کسی که می خواد قدش بلندتر بشه و با مد بگرده یعنی می خواد جذاب باشه و این جذابیت رو نشون بده. خوب، هر پوششی یه واکنشی

۱- Richard Graham,UK lawmaker

۲- Porthsmouth University

داره. یه خانوم آمریکایی که تازه مسلمان شده بود می گفت: «سلامت روح مرد و جامعه با نوع پوشش زنان ارتباط مستقیم و غیر قابل انکار داره.»

چرا بیشتر افرادی که در آمریکا و انگلستان مسلمان می شوند خانم هستند؟

نینا: «می تونی روی این موضوع هم تحقیق کنی چرا بیشتر افرادی که در آمریکا و انگلیس مسلمان میشن، خانم هستند؟ اگر واقعاً زن با حجاب محدود می شه و آزادیش رو از دست می ده پس چرا اون ها مسلمان شدن، به قول تو اون ها که همه جور آزادی و رفاه رو دارن؟!

چند تا از دوست هام تارا، رایکل، سوفیا و پاتر علت مسلمان شدنشون فقط حجاب و فرار از این آزادی بود.

پاتر واقعاً با مشکلات زیادی روبه رو شده بود. به قول خودش هر کاری که به ذهنت خطور کنه رو انجام داده بوده حتی یکی از اعضای سایت Play boy هم بوده. یک روز مؤسسه ای رو بهم معرفی کرد که بیش از چندین شعبه در سرتاسر جهان داره. در این مؤسسه زن ها به راحتی خریدوفروش می شن. زن ها رو مانند مانکن تو ویترین این فروشگاه می ذارن و برگه مشخصات آن ها رو (سن، وزن، قیمت و...) روی دستشون می بندن تا خریدار به راحتی بتونه با مشخصات اون ها آشنا بشه و در صورت تمایل بخره.

اگر بخوای می تونم عکسش رو برات بفرستم.

بردگی مدرن

سارا: «باورم نمی شه. یعنی یه چنین چیزی آنقدر علنیه، دقیقاً مثل دوران جاهلیت که برده می فروختند؟!»

نینا: «از اون هم بدتره. این بردگی بردگی مدرن با شعار آزادیه.»

ص:۷۹

قرآن جاهلیت دوران قدیم رو جاهلیت اولیه می گه و از جاهلیت دیگری هم خبر می ده که ما الان به آن جاهلیت ثانویه مبتلا شدیم. به قول ــویکتور هوگوــ: «می گویند بردگی در اروپا از بین رفته است اما بردگی همچنان ادامه دارد و بر زنان تحمیل می شود و نامش فحشاست.»

امروزه دیگه به جایی رسیدیم که شاهد بنگاهای خریدوفروش و معامله جنسی در سراسر دنیا هستیم.»

سارا: «بنگاه خریدوفروش دیگه چیه؟»

نینا: «بنگاه خرید انسان. خریدوفروش زنان و کودکان یکی از سه تجارت مهم در دنیاست.

این زنان و کودکان مورد استثمار و بهره کشی مختلف جنسی در روسپی خانه ها و کلوپ های رقص برهنه قرار می گیرن و بعضی هم مجبور به ازدواج اجباری، تکدی گری در خیابان ها، کار اجباری در خانه ها و کارخانجات و... می شن. نائب رییس کمیسیون حقوق بشر پارلمان اکراین گفته بود که ده ها هزار زن اکراینی در بسیاری از کشورها به ویژه در یونان، ترکیه، اسراییل، آلمان، بلژیک و هلند به برده سفید تبدیل شدن.

اگر خواستی می تونی روی این موضوع توی گوگل تحقیق کنی؛ مافیای انسان، تجارت سفید، خرید و فروش زنان و....»

سارا: «من واقعاً گیج شدم.»

نینا: «چند وقت پیش متنی رو خوندم که واقعاً داشتم منفجر می شدم؛ زنان روسی که توسط مردان سوئدی در استان های شمالی این کشور خریده می شن نه تنها جنسیت خود رو می فروشن بلکه باید خونه رو تمیز کنن و غذا هم بپزن!»

سارا: «وای خدای من، این فاجعه است!»

نینا: «این نهایت ابتذاله. این نتیجه و ثمره شعار آزادیه!»

خوش آزادی که از عفت بزاید

نه آزادی که عفت را زداید

نکوهیده زنانی از این ترانه

همه کردند آزادی بهانه

بدین هم نیز لختی برفزودند

همه زلف عبیر افشان زدودند

آزادی به چه قیمت؟ آیا اصلاً این آزادیه یا بردگی مدرنه؟ زنی که باید ملکه زندگی باشه به چه مرتبه پستی تنزل پیدا کرده! چقدر حقیر و خورد شده! این آزادیه؟!

طبق نظر فمینیست ها اگه زن تو خونه باش و ظرف بشوره و به امور منزل رسیدگی کنه خوار می شه و حقش پایمال شده اما اگر هم خودش رو بفروشه و هم کار منزل کنه به تمام حقوقش رسیده!

هدف حجاب حفظ آزادی زنه نه چیز دیگه.

_سالی کلاین _یه فیمینیست که می گه: «در حقیقت آنچه در سال های اخیر به دست آمده آزادی زنان نبوده بلکه مشروعیت بخشیدن به بی بندوباری مردان بوده است.» واقعاً هم همینطوره، زن ها با میل و اراده خودشون برای همه مردها حرمسرا درست کردن.»

سارا: «تمام حرف هات را با تمام وجود قبول دارم و لمسشون کردم ولی همه آدم ها که این قدر دقیق فکر نمی کنن شاید هم عادت کردیم که فکر نکنیم و کارهامون رو دل بخواهی انجام بدیم بعد هم مشکلی پیش اومد همش با خودمون می گیم این درد از کجا بوده؟!»

نینا: «آره. همین طوره.»

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

سارا: «خیلی دلم می خواد درباره اهداف و نظریات فمینیست ها بیشتر با هم حرف بزنیم.»

نینا: «حتما، من امروز کلاس دارم. یکشنبه خوبه؟»

سارا: «عالیه.»

بعد از حرف های نینا کلی فکر کردم. تو دنیا چه خبره؟ ما به کجا رسیدیم؟ من کجام؟

ص:۸۲

گرفتن حق و حقوق زنان

قبل از اینکه با نینا در مورد فمینیسم صحبت کنیم یه چرخی توی اینترنت زدم.

اطلاعـات مختصـری در مورد فمینیسم پیـدا کردم. اینکه واژه فمینیسم اولین بـار توسـط شارل فوریه سوسـیالیست قرن نوزدهم برای جنبش حقوق زن به کـار برده شـد. آثـار سـیمون دوبوار و ویرجینیا وولف در فرانسه و انگلسـتان روی این موضوع بسـیار تأثیرگذار بود.

اندیشه برابری زن و مرد به قرن هفدهم بازمی گردد. حرکتی که از قرن هفدهم میلادی به نام حقوق فطری و طبیعی بشـر آغاز شده و در قرن هجدهم، در فرانسه به ثمر نشست.

بنیـان گـذاران حقوق بشـر، زن هـا را به دیـده تحقیر می نگریسـتند. چنـانکه _مونتسـکیو_ نویسـنده شـهیر فرانسوی و از بنیـان گـذاران انقلاب کـبیر فرانسه در کتـاب _روح القوانین_ (۱۷۴۸) زنـان را موجوداتی بـا روح هـای کوچـک و دارای ضـعف دماغی، متکبر و خودخواه معرفی می کند. در اعلامیه حقوق بشـر هم که در سال ۱۷۸۹ در فرانسه به تصویب رسید، از برابری حقوق زن و مرد

سخنی به میان نیامده است و در حقیقت باید آن را اعلامیه حقوق مردان دانست.

نهضت زنـان، در قرن نـوزدهم در فرانسه گسـترش یـافت و نـام فرانسـوی فمینیسم را به خـود گرفت. جنبش فمینیسـتی در واقع نوعی اعتراض به مردسالاری آشکار حاکم بر اعلامیه حقوق بشر فرانسه بود.

دست یـابی به حق رأی برای زنـان انگلیس در سال ۱۹۱۸ یکی از جلوه هـای پیروزی فمینیسم بود و پس از آن فروکش کرد. برخی، دو دهه اول قرن بیستم را سال های خیزش موج اول فمینیسم می نامند.

پس از جنـگ جهـانی دوم و در سـال ۱۹۴۵، نظریـه برابری زن و مرد طرفـداران بسـیاری یـافت و سـرانجام برای اولین بـار در اعلامیه جهانی حقوق بشر، که از طرف سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ میلادی منتشر شد، تساوی حقوق زن و مرد به روشنی و در سطح جامعه ملل مطرح شد.

با این حال، اعلامیه حقوق بشـر که بر حقوق طبیعی و فطری تأکید می کرد، فاقد اعتبار حقوقی و ضـمانت اجرایی بود. این امر موجب شـد که از آن پس، معاهـدات بین المللی که از اعتبـار حقوقی بیشتری برخوردارنـد و مشـخص تر به مسایل زنان توجه دارنـد، در دسـتور کـار سازمـان ملـل قرارگیرنـد. از جمله این معاهـدات می تـوان به کنوانسـیون حقوق سیاسـی زنـان (۱۹۵۲) کنوانسیون رضایت برای ازدواج (۱۹۶۲) و کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹) اشاره کرد. همچنین سازمان ملل، سال های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵ را دهه زنان نامگذاری کرد.

بعضـی از فمینیست ها، جنسیت فرد را تعیین کننده حقوق او نمی دانند و معتقدند که سرشت زنانه و مردانه کاملاً یکسان است و تنها «انسان» وجود دارد، نه جنیست.

ص:۸۴

حق رأی زنان

نینا ساعت ده آنلاین شد و حدود سه ساعتی با هم درباره فمینیسم حرف زدیم.

سارا: «من در مورد فمینیسم توی اینترنت جست وجو کردم اما نفهمیدم که فمینیسم و کنوانسیون دقیقاً می خوان چی کار کنن؟»

نینا: «هدف این گروه برگرداندن حقوق از دست رفته زنان و امنیت اوناست، حقوقی که قرن هاست از بین رفته. اما به بیراهه رفتن و مردها طوره دیگه ای حق زنها رو پایمال کردن و هنوز برگ برنده دست اوناست.

این بیماری خوب نمی شه چون دارو اشتباست و طبیب ناوارد و ناشی. فقط روز به روز بدتر می شه و طبیب هم یه داروی دیگه می ده که وضعیت را از قبل هم بدتر می کنه.»

سارا: «توی مطالب خوندم که زنان انگلیسی و آلمانی در پایان جنگ جهانی اول به حق رأی دست پیدا کردن، اما تو فرانسه و ایتالیا تا پایان جنگ جهانی دوم حق رأی نداشتن. حق رأی در اسلام چطور بوده؟»

نینا: «در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تازه به زنان حق رأی داده شد و نیوزلند اولین کشوری بود که به زنان حق شرکت در انتخابات رو داد.

در حالیکه ۱۴۰۰ سال پیش این حق به زنان مسلمان داده شده بود. روز غدیر که پیامبر(ص)، امیرالمومنین علی(ع) را به جانشینی خود انتخاب کردن همه مردان و زنان یک به یک با حضرت بیعت کردن.

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم دستور دادند: «تا ظرف آبی آوردند و پرده ای زدند که نیمی از ظرف آب در یک سوی پرده و نیم دیگر آن در سوی دیگر قرار بگیرد تا زنان با قراردادن دست خود در یک سوی آب و قراردادن امیرالمؤمنین علیه السلام دستشان را در سوی دیگر با حضرت بیعت کنند؛ به این صورت بیعت زنان هم انجام گرفت.»

ص:۸۵

می تونستن بفرماین همین قدر که مردها بیعت کردن کافیه و بیعت زنان هم مهم نیست وقت را تلف نکنین. اما فرمودند: «زنان هم بیایند و بیعت کنند.»

اسلام اولین آیینی بوده که به زنان حق رأی داده است. در نظام اسلامی، زن حق تحصیل، حق کار، حق مالکیت، حق رأی دادن، حق رأی گرفتن، حق ازدواج، و... را دارد و البته بر خلاف فمینیسم تمام ابعاد را در نظر گرفته که ضربه ای به زن زده نشه.

به قول_ گوستاولوبون_: «فمینیست ها آمدند حق زنان را بگیرند و به آنها بدهند نه تنها نتوانستند حق را بگیرند بلکه فطرت زنانه را هم از زنان گرفتند و آن ها را زنانی مردنما ساختند.»

ص:۸۶

فمینیسم و حق اقتصادی زنان

اشاره

سارا: «فمینیست ها می خواستن زن ها حق اقتصادی داشته باشن به همین خاطر گفتند که زن ها هم کار کنن.»

نینا: «می دونی علتش چی بود؟ وقتی ثروتمندان دیدن برای کار در کارخانه ها به نیروی کار نیاز دارن از سوی دیگر چون تعداد مردها پاسخگوی نیازشون نبود مردها هم به همین علت درخواست حقوق بیشتر را داشتن، سعی کردن زن ها رو از خونه بیرون بیارن و به سمت کار در کارخانه ها بکشن. زن ها هم با کم ترین میزان حقوق راضی به کار شدن و کارخانه را به کار خانه ترجیح دادن.

زن ها کار در محیط سخت و خشن کارخانه و امر و نهی ها و فرامین بی چون وچرای رییس را با کارهای خانه و تبعیت از شوهر عوض کردن و به کسب درآمد کم و کار سخت راضی شدن.

برنامه کودک بی خانمان پرین یادته زن ها و دخترها صبح می رفتن کارخانه و کار می کردن؟

چقدر رییس ها و سرکارگرها که مرد بودن بهشون دستور می دادن و با کوچک ترین اعتراض اخراج می کردن؟ الان هم وضعیت همون. در بیشتر

ص:۸۷

مشاغل حقوق زنان کمتره. زن ها هنوز همان بی خانمان باقی مونـدن و بی خانمان واقعی شدن. چون خونه گرم خود را هم از دست دادن.

اونا نان آور خانه شـدن و مردها نیمی از بار تأمین زنـدگی را به دوش زن ها گذاشـتن و زن ها هم به اسم آزادی این مسؤلیت سنگین رو پذیرفتن.

درحالی که دین اسـلام، تمام نفقه و خرج زنـدگی را بر دوش مرد گذاشـته. در کنوانسـیون حقوق زنان، زن هم باید مثل مرد نیمی از مخارج زندگی و فرزندان را بپردازه.»

سارا: «مشکل اینجاست که زن که از سر کار بر می گرده باید سر راه بچه را از مهد بگیره، خرید هم بکنه. تازه وقتی که خسته و کوفته رسید خونه باید بره یه غذایی بپزه و خونه رو مرتب کنه و لباس بشوره و واسه یک روز کاری دیگه آماده بشه! آقا هم میاد خونه خسته ست. جلوی تلویزیون می شینه تا خانوم پذیرایی کنن.»

نینا: «بله، چون مرد خسته ست اما زن که خسته نمی شه!

چنـد وقت پیش نماینده کانادا در کنفرانس جهانی حقوق زنان برای اعتراض جلسه رو ترک کرد و در مصاحبه ای گفت: «من طرفـدار زنـدگی و طرفـدار خـانواده هسـتم. من به شـما می گویم که سـند کنفرانس، مشـکلات زنان را در نظر نگرفته است و تساوی ایجاد نخواهد کرد. در کشور من وقتی گروهی را به کار دعوت می کنند باید ۵۰ درصد مرد و ۵۰ درصد زن استخدام شوند اما متأسفانه بیش از ۵۰ درصـد از زنان را اسـتخدام می کنند و مردان بیکار می شوند این در حالی است که من هم باید در خـانه کـار کنم و هم خارج از خانه و همسـرم بایـد بیکار باشـد پس این تساوی نیست. من به وطنم برمی گردم و سـعی می کنم تفاوت بین زن و مرد را حفظ نمایم همان گونه که این تفاوت در خلقت وجود داشت.»

ص:۸۸

اما مولا-مون حضرت علی(ع) می فرمایند: «زن ریحانه (شاخه گل) است و قهرمان نیست. پس در هر حال با وی مدارا کن و همراهی نیکو داشته باش تا زندگیت باصفا گردد.»(۱) در جای دیگری فرمودند: «نباید بارهای سنگین را بر زنان تحمیل کنید.»(۲)

وقتی به فردی تکلیفی خارج از توانش داده بشه در اصل به او آسیب روانی و جسمی وارد کردیم. جسم زن، روح زن توان کارهای سخت و خشن مردانه رو نداره.

می دونی چرا افسردگی زن ها دو برابر مرداست؟ مگه زن ها تو این قرون اخیر به حق و حقوق خود نرسیدن؟ مگه به آن آرامشی که برای اون جنگیدن نرسیدن؟ پس چرا هنوز افسردن و آرامش روحی ندارن؟ می دونی علت این افسردگی چیه؟»

سارا: «مردها حق زنها رو خوردن!»

نینا: «علت این افسردگی اینه که از زن ها حق و حقوقشان، فطرتشان، ذاتشان و تمام نیازهاشون رو گرفتن و اونا رو عقیم کردن. گفتن کار کن بدون داشتن هیچ احساسی، مرد باش و دیگه زن نباش، به گفته مونیک ویتیگ: «هیچ کس زن به دنیا نمیاد.»(۳)

احساسات زنانه نداشته باش چون احساسات زنانه باعث خواری و حقارته، مادر نباش چون بچه داری یعنی کلفتی، همسر نباش چون شوهرداری یعنی اسارت و بردگی، آزاد باش چون حیا و عفت یعنی عقب افتادگی و ناحق شدن که حاصل این معجون افسردگی و خردشدن و ازبین رفتن زنه.

ص:۸۹

۱- الفقیه، ج ۴، ص۳۹۲.

۲- غررالحکم، باب نساء، ص۴۸۶.

۳- مونیک ویتیگ: نویسنده نوشتار زنانه، این نوع نوشتار اصطلاحی در نظریه فمینیسم فرانسوی است که به متن عواطف و ناشناخته ها نزدیک تر است؛ یعنی تمام مسایلی که قرارداد اجتماعی را سرکوب می کند.

به گفته ـسیمون دوبوار ـ«آنچه زن را در قید بندگی نگه می دارد ازدواج و مادریست.» اگه زن ازدواج نکن و معشوقه باشه، کار کنه اما نه کار خانه، کار در اداره جات و بیرون و مادر نشه اون وقت به تمام حق وحقوق خودش رسیده.

این شعارها را به تدریج پخش کردن و زن به سمت اجتماع کشیده شد. کم کم زن نقش مادری و همسری خود را از دست داد و فعالیت های خانگی بی ارزش جلوه داده شد. روابط سرد و بی روح جایگزین روابط گرم و صمیمی شد. نقش مادری و فرزندپروری و همسری بی ارزش تلقی شد و جای آن روابط جنسی آزاد، مادر میانجی، ازدواج سهامی، فرزند خواندگی و ازدواج با همجنس مطرح شد. که در تمام این تئوری ها فقط زنه که آسیب می بینه و حقش پایمال می شه.

واقعاً با این شعارها لطمه جبران ناپذیری به زن ها وارد کردن. این افکار باعث اختلال در شخصیت زن، نگرانی و ناهنجاری های روحی و روانی، از هم پاشیدن خانواده ها، سرد شدن روابط و هزاران مسئله دیگه شد. فمینیست در ظاهر مدافع حقوق زناست اما در باطن هیچ حقی برای زن ها نداشته.

خانم وندی شلیت می گه: «چقدر خوش بختم که در عصر آزادی زندگی می کنم، این روزها یک دختر می توانه پزشک یا قاضی شود، در ارتش ثبت نام کند، به تیم بسکتبال بپیوندد؛ می تواند مدارج شغلی را طی کند، بچه های خودش را در مهدکودک رها کند هر قدر دلش می خواهد سقط جنین داشته باشد، گزینه های جنسی او دیگر محدود نیستند، روابط جنسی نامشروع برای وی امکان پذیر است، به طور خلاصه یک دختر می تواند هر کاری که دلش می خواهد انجام دهد، هر چه می خواهد بشنود، تنها یک استثناء وجود دارد، او نمی تواند زن باشد.»(۱)

۱- وندی شلیت، نابودی عواطف ارمغان فمینیست، چاپ آمریکا

سارا: « الان موضوع این طور مطرح می شه که مثلاً- زنی که سرکار نمی ره یا مدرک نداره یا عرضه اش رو و یا شوهرش اجازه نمی ده برای همینه که مونده خونه و داره بچه داری می کنه!»

نینا: «البته برای جا افتادن این افکار سال ها زحمت کشیدن. این افکار را قطره قطره به خوردمون دادن. ما هم با کمال میل نوش جان کردیم بدون آنکه پیش مرگی داشته باشیم. شاید در ایران حق انتخابی برای رفتن به سرکار و کار در منزل وجوداشته باشه اما در استرالیا حق انتخابی وجود نداره. زن باید برای امرار معاش خانواده کار کنه. از این بدتر موقعیت او در جامعه با توانایی کار کردنش سنجیده می شه.

زنی که سر کار نمی ره و خونه رو آماده می کنه و از بچه هاش مراقبت می کنه هم از نظر روحی ارضا شده و هم از نظر جسمی آسیب نمی بینه و هم برای بچه هاش یک محیط گرم و آرام فراهم کرده. سر کار رفتن دلیل بر برتری و توانایی بیشتر نیست. ارزش کار خونه و نگهداری و تربیت بچه و شوهرداری اگر از مشاغل بیرون با ارزش تر باشه کم ارزشتر نیست.

زنی از پیامبر (ص) خواست که در جنگ ها و جهادها شرکت کنه، حضرت اجازه ندادند و فرمودند: «جهاد زن خوب شوهرداری کردن است.» یعنی این کار مساوی با جهاد است؛ عرصه زندگی هم یک میدان جنگه و این میدان احتیاج به مدیریت و سرپرستی و مبارزه و فراهم کردن سنگر امن داره اما الان همه می خواهند بالاتر از کاری که پیامبر(ص) فرموده انجام دهند!

در این باره مطالعات زیادی انجام شده و اثرات کار زن در خانه بیان شده. می تونی توی اینترنت در این باره در سایت های انگلیسی تحقیق کنی، واقعاً به نتایج جالبی رسیدند.

ص:۹۱

البته از سال ۱۹۵۰، غرب مرحله جدیدی رو آغاز کرده. در این مرحله برنامه ریزهای اجتماعی به جایگاه خانواده پی بردند و با اعلام سال خانواده می خوان به پیکر فرتوت خانواده حیاتی تازه ببخشن و زن را بار دیگه به آغوش خانواده برگردونن و زن بی خانمان رو با خانمان کنن!

افسوس و صد افسوس که با این افکار و شعارهای جهانی نمی توان این معضل اساسی را حل کرد. این کار باید عملی بشه و فکر نمی کنم مردها اجازه چنین کاری را بدهند چون حقوقی را که چند قرن برای آن زحمت کشیدن رو از دست می دن.»

سارا: «نظر اسلام درباره کار و تحصیل زن چیه؟»

نینا: «اسلام نه با کار زن مخالفه و نه با تحصیل زن. حتی از پیامبر اسلام حدیث داریم که طلب علم بر هرکسی واجبه. اما الان کار زن معمولاً ـ باعث می شه به خانواده اش و خودش ضربه وارد بشه. قطعا خانومی که سر کار می ره بچه اش رو باید شخصی بزرگ کنه که علاقه مادری به اون بچه نداره. نه محبتش محبته و نه تنبیه اش کار ساز.

البته مشاغلی هم هست که وجود زن لازم و ضروریه. اما بعضی از مشاغل فقط اشغال جای یه مرده که خود این مسئله هم واقعاً مشکل ساز شده. مردها بیکار و زن ها شاغل. مردی که بیکاره دیگه نمی تونه تشکیل خانواده بده اما اگر زن بیکار باشه نه تنها اتفاقی نمی افته بلکه بسیاری از مشکلات هم حل می شه.»

سارا: «با این مساله موافقم الان بیکاری مردها واقعاً معضلی شده. من حتی با بعضی از رشته های دانشگاهی هم مشکل دارم. مثلاً ـ مهندسی برق، مکانیک، معدن و... جنسیت اصلاً مطرح نیست فقط امتیاز مهمه. خیلی از دوست هام این رشته ها رو خوندن و جای یک پسر رو گرفتن و بعدش هم می گن ما به رشته مون علاقه نداریم و اصلاً نمی خوایم کار کنیم. فقط برای اسم و رسم که مردم بگن فلانی مهندسی داره، این رشته رو خونده. در

صورتی که اگر یه پسر با دو نمره پایین تر جای اون ها می اومد صددرصد موفق می شد و کار خوبی هم پیدا می کرد.»

نینا: «بله همین طوره. تازه اگه یه پسر دیپلمه و یا با مدرک پایین تر بیاد خواستگاری می گن نه. ما فلان مدرک رو داریم.»

علت به وجود آمدن کنوانسیون حقوق زنان

سارا: «خوب برگردیم سر موضوع بحثمون، چه چیزی باعث شد کنوانسیون حقوق زن و فمینیسم به وجود بیاد؟»

نینا: «زن ها تا همین یکی دو قرن اخیر هیچ حق و حقوقی نداشتن، زن طفیلی وجود مرد بود و هیچ گونه حقوق مستقل و شخصی و انسانی نداشت. اصلاً زن موجودی نبود که به حساب بیاد، می گفتن زن از دنده چپ مرد به وجود آمده. در حالی که خداوند در قرآن می گوید شما را از نفس واحد خلق کردم.(۱)

زن از نظر اجتماعی مقام و جایگاهی در زندگی نداشت. در واقع کلفتی بود در خدمت شوهر و فرزندان او و مانند شیئی بود که مقام مادری و همسری او هم ارزشی نداشت. بنابراین اعتراض و واکنش زنان به چنین شرایطی کاملا طبیعی بود.

علامه طباطبایی می گوید: «رم جزو اولین مللی بود که قوانین مدنی را وضع نمود (حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد) با این حال زنان را از موضوع قانون های انسانی خارج دید. ملتی که حقوق انسانی را برای مردان به بهترین شکل ممکن برای آن روزگار تدوین می کند، چنان سیطره ای به آنان در

۱- سوره نساء، آیه ۱ .

عرصه خصوصی خانواده می دهد که در سایه آن می توانند با صلاح دید خود کمر به قتل همسر خویش نیز ببندند.»(۱)

البته در ملل متمدن مانند چین، هند، مصر و ایران هم وضعیت از این بهتر نبود. زن ها در تمام تکالیف و وظایف شاق و شکننده با مردان شریک بودن، اما از حقوق آن ها برخوردار نبودن. علاوه بر آن که وظایف مختص، نظیر خانه داری و بچه داری و اطاعت از شوهر در همه اوامر نیز به عهده اونا بود.

با این وصف اوضاع زنان نزد این ملل و طوایف، به هر حال، بهتر از وضعیت زنانی بود که در قبایل غیرمتمدن زندگی می کردن؛ چرا که دیگر به قصد خوردن گوشت آن ها، آن ها را نمی کشتند!»(۲)

زنان حتی حق زنده بودن هم نداشتن یا گوشتشون رو می خوردن یا زنده به گورشون می کردن. واقعاً پیامبر اسلام زن رو زنده کرد و به همه آموخت که زن نیز مانند شما موجودیست مستقل، دارای حق و حقوق یکسان و محترم و ارزشمند.

حتی در اواخر قرن ۱۷ میلادی در انگلستان برای خاتمه به ازدواج همسر رو می فروختند. چون طلاق بجز برای قشر بسیار ثروتمند عملاً ـ غیر ممکن بود. این رسم این طوری بود که شوهر دست های زن رو می بست و طنابی به دور گردنش می انداخت و به میدون شهر می برد و او را به مزایده می ذاشت و به بالاترین قیمت می فروخت. البته این رسم در آمریکا، چین، نپال و آفریقا و... هم مرسوم بود.(۳)

۱- محمد حسین طباطبایی، قضایا المجتمع و الاسر ه و الزواج.

۲- همان.

۳- Cawte, E. C. (۱۹۸۵), "Precise Records of Some Marriage Customs ", Folklore (Taylor (Francis Ltd) http://en.wikipedia.org/wiki/Wife_selling_(English_custom

واقعاً زن دارای هیچ حق و حقوقی نبود و با اشیاء و اموال مرد فرقی نداشت. به قول گوستاولوون مذهب اسلام بود که زن را از پست ترین وضع به بلندترین مقامات رساند.(۱)

مثلاً ـ در دین مسیحیت، مقام زن خیلی پایین بود. اگه به کتاب عهد جدید رجوع کنی با جملاتی روبه رو می شی که واقعاً تأسف باره. مثلاً زن برای مرد آفریده شده و خلقت مستقلی نداره و فقط وسیله ای برای مرده.

و نیز مرد به جهت زن آفریده نشد بلکه زن برای مرد (انجیل، اول قرنتیان فصل ۱۱، عبارت۹)

شوهر سر زن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا (انجیل، افسسیان فصل۵، عبارت ۲۳)

ای زنان شوهران خود را اطاعت__کنید چنانکه خداوند را! (انجیل، افسسیان فصل ۵، عبارت ۲۲)

حتی نظر بزرگان مسیحیت هم درباره زن وحشتناکه.

__ژان کریسوستوم قدیس__ می گه: «در میان تمام جانوران وحشی؛ زیان بار تر از زن وجود ندارد.»(۲)

__توماس آکویناس__؛ پر آوازه ترین دانشمند مسیحی در قرون وسطی می گفت: «زن موجودی است ناقص عرضی؛ جنس مؤنث در واقع مذکری است که منحرف شده است؛ زن محتملاً نتیجه نقصی است در قوه تولید مرد.»(۳)

فقط اسلام حق و مرتبه و ارزش واقعی زن را بیان کرد. اگر سری به کتاب های حدیثی بزنی می بینی که زن در اسلام دارای چه مقام و منزلتیه. پیامبر(ص)

ص:۹۵

۱- گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص۵۰۴ .

۲- کتاب جنس دوم، ج۱، ص۱۵۹.

۳- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج۴، ص۱۳۱۱؛ همان، ج۱، ص۱۵۹.

می فرمایند: «زنان را گرامی نمی دارد مگر انسان بزرگوار و به آنان اهانت نمی کند مگر شخص پست و بی مقدار.»(۱)

آندره میشل هم در کتاب خود از _آلیز بولدینگ_ تقدیر می کنه که در اثر عظیم خود به آمریکاییان نشان داده که قبل از آن که غرب از وحشیگری به درآید زنان، بدون آن که تحت حمایت مردان باشند، در تمامی دنیای اسلام درخشیدند و علمای مذهبی، دانشمندان، حقوق دانان و شاعرانی داشته اند.(۲)

هدف کنوانسیون حقوق زنان

سارا: «حرف و هدف کنوانسیون حقوق زنان چی بود؟»

نینا: «هدف کنوانسیون برقراری تساوی کامل بین حقوق زن و مرد و رفع هرگونه تبعیض، یعنی برداشتن هرگونه تفاوت براساس جنسیت، البته آن ها هدفشان تساوی حقوق نیست بلکه تشابه حقوق است.»

چون تساوی حقوق وقتی برقرار می شه که هر یک از زن و مرد ازحقوق و تکالیف مناسب با ویژگی های تکوینی شان برخوردار بشن و تکلیفی بر آن ها تحمیل نشه که توان انجام اون را نداشته باشن.

این دو موجود از نظر جسمی، روحی و طبیعی تفاوت هایی با هم دارند پس باید تکالیفشان هم متفاوت باشد. وجود این تفاوت ها و انتظار مسئولیت طبق آن تفاوت ها نه تنها ظلم نیست بلکه عین عدالت است. اگر غیر از این باشه حق یک نفر در اینجا ضایع و لطمه جبران ناپذیری بهش وارد می شه.

طرفداران کنوانسیون می خوان این تفاوت ها را از بین ببرن و زن را شبیه به مرد کنن تا ظلم علیه زنان از بین بره. غافل از این که این عمل، زن رو از بین می بره نه ظلم علیه زن رو.

۱- نهج الفصاحه، حدیث ۱۵۲۰.

۲- آندره میشل، جنبش اجتماعی زنان، ص ۷.

به گفته ـژان ژارک روسو ـ: « شبیه شـدن زنـان به مردان بـاعث تسـلط بیشتر مردان بر آن ها می شود.»(۱) دقیقاً همان چیزی که الان اتفاق افتاده است.

این که زن ها باید از هر جهت شبیه مردها بشن و از نظر وظایف و تکالیف بین آن ها تفاوتی نباشه، باعث افسردگی زن ها و مردها و نابودی خانواده می شه. بسیاری از متفکران غربی، واژگونی جنسیت را عامل مهم آسیب های اجتماعی و آسیب های روانی، مانند افسردگی، معرفی کرده اند.

سارا: «یعنی چی می خوان زن رو شبیه به مرد کنن؟»

نینا: «یعنی این که به زن ها می گن شـما چیزی از مردان کم ندارید شـما هم بایـد مثل مردها بشـین؛ کارکنید، آزادی جنسـی داشته باشید، نفقه بدید، مسئولیت تامین هزینه بچه را برعهده بگیرید و چیز های دیگه.

طرفـداران این کنوانسـیون حتی در رابطه بـا لبـاس خاصـی که بخش هـای بیشتری از بـدن زن هـا رو نسـبت به مردها بپوشونه معترض هستن و می گن این تبعیضه که زن ها مثل مردها لباس نپوشن.

آن هـا حتی جلوگیری از جلوه فروشـی زنان را مانع راحتی و آسایش اون ها می دونن، چون باعث می شه آزادی زن محـدود بشه و تمایلات انسانی او ارضا نشه. تا جایی که طبق ماده شـش کنوانسـیون، روسپی گری قانونی و مجازات آن حـذف شده و حتی قراره اون ها رو به عنوان کارگران جنسی بیمه کنند زیرا زن باید در کام جویی هم از مردان عقب نیفته.

خوب تو این کام جویی ها چه کسی به کام می رسه و چه کسی صدمه می بینه؟

چنـد وقت پیش توی اخبـار شـنیدم گروه فمینیست مستقل در گرجسـتان تظـاهراًت کرده انـد و خواسـتار این بودن که تبعیض موجود در مورد عادات و

ص:۹۷

۱- فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳.

آزادی های جنسی زنان برطرف شود و زنان گرجستان در این زمینه از آزادی و حقوق برابر با مردان برخوردار باشند.»

سارا: «مایه تاسفه!»

نینا: «در مورد کار هم همینطوره. نمی تونیم بگیم زن هر کاری رو انجام بده. اسلام مخالف با کار زن ها نیست، به شرطی که تمام زوایا در نظر گرفته بشه. البته با گفته افرادی مثل ـلنین_ هم موافق نیست که می گه «مادامی که نیمی از افراد جامعه مشغول امور آشپزخانه هستن جامعه به آزادی مطلوب نمی رسد.»

سارا: «قطعا بهتر است بگوییم مردان به آزادی مطلوب نمی رسن چون اگه زن ها مشغول امور زندگی بشن کل بار تامین زندگی بر دوش مردها می افته در نتیجه، آزادی اون ها تا حدودی محدود می شه.»

نینا: «کلاً اسلام نفقه را بر دوش مرد گذاشته. این وظیفه زن نیست که مخارج زندگی را تامین کنه. به نظر من این کنوانسیون حقوق مردانه نه زنان.»

ص:۹۸

اسلام و حقوق زن و مرد

اشاره

سارا: «نظر اسلام در مورد حق و حقوق زن و مرد چیه؟»

نینا: «اسلام پایه گذار تساوی حقوق زن ومرده و با تشابه حقوق آن ها مخالفه. خداوند می گه شما هیچ فرقی با هم نمی کنید و ملاک برتری شما کارهای خوب و تقوای شماست.

}یـا أَیُّهَـا النَّاسُ إِنَّا خَلَقنَـاکُم مِّن ذَکَرٍ وَّ اُنثَی وَ جَعَلنَـاکُم شُـعُوبًا وَ قَبَائِـلَ لِتَعَـارَفُوا إِنَّ أکرَمَکُم عِنـدَ اللهِ أتقَکُم إنَّ اللهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ { (سوره حجرات،آیه ۱۳)

«ای مردم! مـا شـما را از یـک مرد و زن آفریـدیم و شـما را تیره ها و قبایل قرار دادیم تا یک دیگر را بشناسـید؛ (این ها ملاک برتری نیست) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است.»

}أَنّی لَا أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنکُم مِّن ذَکَرٍ أو أُنثَی { (سوره آل عمران، آیه ۱۹۵)

«من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را چه زن باشد و چه مرد ضایع نمی کنم.»

ص:۹۹

}وَ مَن يَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَكَرٍ أَو أَنثَی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأولَئِکَ يَدخُلُونَ الجَنَّهَ وَ لَا يُظلَمُونَ نَقِيرًا{ (سوره نساء، آيه۱۲۴)

«هرکس عمل صالحی انجام دهد چه مرد باشد و چه زن در حالی که مومن باشد داخل بهشت می شوند و کم ترین ستمی به آن ها نخواهد شد.» همچنین در آیه ۹۵ سوره نحل و آیات دیگری نیز این موارد را مطرح می کند.

حتی در آیه ۳۵ احزاب تمام فضایل را برای مرد و زن یکسان بیان می کنه و به زنان اطمینان می ده که زن و مرد در پیشگاه خداوند از نظر قرب و منزلت یکسانند، مهم آنست که از نظر اعتقاد و عمل و اخلاق اسلامی دارای فضیلت باشن.

خداوند در این آیه با بیان ویژگی های مؤمنان و اساسی ترین مسائل، زن و مرد را در کنار هم مانند دو کفه یه ترازو قرار می ده و برای هر دو پاداش یکسانی قائل می شه.

}إِنَّ المُسلِمِينَ وَ المُسلِمَاتِ وَ المُؤمِنِينَ وَ المُؤمِناتِ وَ القانِتِينَ وَ القانِتاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادقَاتِ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابراتِ وَ الخَاشعِينَ وَ الخاشِعاتِ وَ المُتصدِقِينَ وَ المُتَصَدقاتِ وَ الصَّائمِينَ وَ الصَّائِماتِ و الحافِظِينَ فُرُوجَهُم وَ الحَافِظاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللهَ کَثِيرًا وَ الذَّاكِراتِ أَعَدَّ اللهُ لَهُم مَّغفِرهً وَ أَجرًا عَظِيمًا{

«مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنانی که از فرمان خدا اطاعت می کنند، مردان راست گو و زنان راست گو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق گر و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردانی که دامان خود را از آلودگی و بی عفتی حفظ می کنند و زنانی که پاک دامنند، مردانی که بسیار به یاد

خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، خداوند برای همه آ ن ها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

البته تورات برعکس این مسئله رو می گه: ... در میان هزاران مرد می توان یک مرد خوب پیدا کرد اما در میان زنان یک زن خوب هم یافت نمی شود. (تورات، جامعه، فصل ۷ ، عبارت ۲۷و۲۸)

طبق قرآن این تفاوت موجود در زن و مرد بدین خاطر است که همدیگر رو کامل کنند و در کنار هم آرامش بگیرند و توازن و تعادل در نظام هستی ایجاد بشه. نه اینکه مرد بهتر باشه یا زن. هیچ برتری نسبت به هم ندارن و این برتری و امتیاز وقتی ایجاد می شه که عمل یکی بهتر باشه نه چیز دیگر.

}وَ مِن أیَاتِهِ أَن خَلَقَ لَکُم مِّن أَنفُسِکُم أزواجًا لِّتسکُنُوا إلَیهَا وَ جَعَلَ بَینَکُم مَّوَدَّةً وَ رَحمَه إِنَّ فِی ذَلِکَ لَأیَتٍ لِّقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ {

«و از نشانه های او این است که از جنس خودتان برای شما همسرانی آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند. (سوره، روم آیه ۲۱)

زن و مرد مکمل یکدیگرند و همانند لباس کمبودهای همدیگر را جبران می کنند.

}... هُنَّ لِباسٌ لَّکُم وَ أَنتُم لِبَاسٌ لَّهُنَّ... {

«شما لباس آن هایید و آن ها لباس شما.» (سوره بقره، آیه ۱۸۷)

اگر ملاک زندگی رو همین دو آیه قرار بدیم دیگه نه حق مرد ضایع می شه و نه حق زن و زندگی می شه بهشت؛ همه چیز متعادل می شه. با ملاک قرآن نه زن ذلیل معنا داره نه شوهر ذلیل. هر دو می شن عبد و بنده خدا.

سارا: «من قبل از این که تحقیقم رو در مورد حجاب شروع کنم فکر می کردم این اسلام که حق و حقوق زن رو از بین برده و تمام اندیشمندان

جهان دارن سعی می کنن این حق از بین رفته را زنده کنن و به زن مقام بدن.»

نینا: «اندیشمندان جهان سعی می کنند با در نظر گرفتن مزایا و منافع خودشون حق زن رو زنده کنن. اما با تمرکز روی یک حق زن، حقوق دیگرش را ضایع کردن.

فقط اسلامه که تمام جوانب روحی و جسمی زن رو در نظر گرفته و حق و حقوق او را کامل ادا کرده.

ولی دشمنان سعی کردن این حق و حقوق را از بین ببرن و اسلام رو دینی جلوه بدن که هیچ ارزشی برای زن قائل نیست.»

سارا: «نمی دونم چی بگم!»

نینا: «برات یه متن ایمیل می کنم. درباره تساوی زن و مرده. نویسندش با قلمی قشنگ داستان تساوی رو نوشته. امیدوارم ازش استفاده کنی.»

سارا: «ممنونم.»

زنده باد تساوی

ایمیل نینا متن زیر بود:

ما به مردها گفتیم: «می خواهیم مثل شما باشیم.» مردها گفتند: «حالا که این قدر اصرار می کنید، قبول!»

و ما نفهمیدیم ناگهان چه شد که مردها این قدر مهربان شدن. وقتی به خود آمدیم، عین آن ها شده بودیم.

کیف چرمی یا سامسونت داشتیم و اوراقی که باید بهش رسیدگی می کردیم و دسته چک و حساب کتاب هایی که مهم بودند. با رئیس دعوایمان می شد و اخم و تَخممان را می آوردیم خانه و سر بچه ها خالی می کردیم.

ماشین ما هم خراب می شد، قسط وام های ما هم دیر می شد. دیگر با هم مو نمی زدیم.

آن ها به وعده شان عمل کرده بودند و به ما خوشبختی های بی پایان یک مرد را بخشیده بودند. همه کارهایمان مثل آن ها شده بود فقط، نه! خدای من! سلاح نفیس اجدادی که نسل به نسل به ما رسیده بود، در جیب هایمان نبود.

شمشیر دسته طلا؟ تپانچه ماشه نقره ای؟ چاقوی غلاف فلزی؟ نه!

ما پنبه ای را که با آن سر مردها را می بریدیم، گم کرده بودیم.... همان ارثیه ای که هر مادری به دخترش می داد و خیالش جمع بود تا این هست، سر مردش سوار است. آن گلوله الیافی لطیفی که قدیمی ها بهش می گفتند عشق، یک جایی توی راه از دستمان افتاده بود. یا اگر به تئوری توطئه معتقد باشیم، مردها با سیاست درهای باز نابودش کرده بودند.

حالا ما و مردها روبه روی هم بودیم در دوئلی ناجوانمردانه و دیگر مهارتی که با آن مردهای تنومند را به زانو درمی آوردیم، در عضله های روحمان جاری نبود.

سال ها بود حسودی شان می شد. چشم نداشتند ببینند فقط ما می توانیم با ذوقی کودکانه به چیزهای کوچک عشق بورزیم.

فقط و فقط ما بودیم که بلد بودیم در معامله ای که پایاپای نبود، شرکت کنیم. می توانستیم بدهیم و نگیریم. ببخشیم و از خود بخشیدن کیف کنیم. بی حساب و کتاب دوست بداریم.

در هستی، عناصر ریزی بودند که مردها با چشم مسلح هم نمی دیدند و ما می دیدیم.

زنانگی فقط مهارت آراستن و فریفتن نبود و آن قدیم ها بعضی از ما این را می دانستیم. مادربزرگ من زیبایی زن بودن را می دانست.

ص:۱۰۳

وقتی زنی از شوهرش از بی ملاحظگی ها و درشتی های شوهرش شکایت داشت و هق هق گریه می کرد، مادربزرگ خیلی آرام می گفت: «مرد است دیگر، از مرد بودن مثل عیبی حرف می زد که قابل برطرف شدن نیست.»

مادربزرگ می دانست مردها از بخشی از حقایق هستی محرومند. لمس لطافت در جهان و ذات جهان لطیف، در انحصار جنس دوم است.

مادربزرگ می گفت: «کار زن ها با خدا آسونه. مردها از راه سخت باید بروند. راه میان بری بود که زن ها آدرسش را داشتند و یک راست می رفتند نزدیک خدا.»

شاید این آدرس را هم همراه سلاح قدیمی مان گم کردیم.

به هر حال، ما الان اینجاییم و داریم از خوشبختی خفه می شویم.

رئیس شرکت به ما بن فروشگاه سپه داده و ما خیلی احساس شخصیت می کنیم ده تا نایلون پر از روغن و شامپو و وایتکس و شیشه شور و کنسرو و رب و ماکارونی خریده ایم و داریم به زحمت نایلون ها را می بریم و با بقیه همکارهای شرکت که آن ها هم بن دارند و خوشبختی، غیبت رئیس کارگزینی را می کنیم و ادای منشی قسمت بایگانی را درمی آوریم و بلندبلند می خندیم و بارهایمان را می کشیم سمت خانه.

چقدر مادربزرگ بدبخت بود که در آن خانه می شست و می پخت. حیف که زنده نماند ببیند ما به چه آزادی شیرینی دست یافتیم. ما چقدر رشد کردیم.

افتخارآمیز است که ما الان، هم راننده اتوبوس هستیم هم ترشی می اندازیم.

مهندس معدن هستیم و مربای انجیرمان هم حرف ندارد. هورا ما هر روز تواناتر می شویم مردها مهارت جمع بستن ما را خیلی تجلیل می کنند.

ما می توانیم همه کار را با هم انجام دهیم، وقتی مردها به زحمت بلدن تعادل خودشان را ایستاده توی اتوبوس حفظ کنند، ما با یک دست، دست

بچه را می گیریم بـا دست دیگر خریـدها را و در حـالی که گوشـی موبایـل بین گردن و شـانه مان قرار دارد، کارهای اداره را راست و ریس می کنیم.

افتخـارآمیز است دسـتاورد بزرگی است این که مثـل هم شـده ایم. فقـط معلوم نیست به چه دلیـل گنگی، یکی مـان شب توی رختخواب مثل کنده ای چوب راحت می خوابد و آن یکی مدام غلت می زند!

چون دست و پاهایش درد می کننـد. چون صورت اشک آلود بچه ای می آیـد پیش چشـمش. بچه تا ساعت پنـج مانده توی مهد کودک... همه رفته اند و سرایدار مجبور شده بعد از رفتن مربی ها او را ببرد پیش بچه های خودش.

نیمه گمشـده شب هـا خواب نـدارد و می افتـد به جان زن. اما مرد راحت است خودش است. نیمه دیگری نـدارد. زن گیـج و خسته تا صبح بین کسی که شده و کسی که بود، دست و پا می زند.

مادربزرگ سـنت زده و عقب افتاده من کجا می توانست شـکوه این پیروزی مـدرن را درک کنـد؟ ما به همه حق و حقوقمان رسیده ایم.(۱)

ص:۱۰۵

۱- http://www.aftabir.com/discussion/topic/۱۳۳

همسفر

در جواب ایمیل نینا نامه نادر ابراهیمی رو به همسرش فرستادم. همیشه از این نامه خوشم می اومد:

همسفر!

در این راه طولانی که ما بی خبریم

و چون باد می گذرد

بگذار خرده اختلاف هایمان با هم باقی بماند

خواهش می کنم! مخواه که یکی شویم، مطلقا

مخواه که هر چه تو دوست داری، من همان را، به همان شدت دوست داشته باشم

و هر چه من دوست دارم، به همان گونه مورد دوست داشتن تو نیز باشد

مخواه که هر دو یک آواز را بپسندیم

یک ساز را، یک کتاب را، یک طعم را، یک رنگ را

و یک شیوه نگاه کردن را

مخواه که انتخابمان یکی باشد، سلیقه مان یکی و رویاهامان یکی.

هم سفر بودن و هم هدف بودن، ابدا به معنی شبیه بودن و شبیه شدن نیست.

ص:۱۰۷

و شبیه شدن دال بر کمال نیست، بلکه دلیل توقف است

عزیز من!

دو نفر که عاشق انـد و عشق آن ها را به وحـدتی عاطفی رسانـده است، واجب نیست که هر دو صـدای کبک، درخت نارون، حجاب برفی قله علم کوه، رنگ سرخ و بشقاب سفالی را دوست داشته باشند.

اگر چنین حالتی پیش بیاید، باید گفت که یا عاشق زائد است یا معشوق و یکی کافی است.

عشق، از خودخواهی ها و خودپرستی ها گذشتن است اما، این سخن به معنای تبدیل شدن به دیگری نیست.

من از عشق زمینی حرف می زنم که ارزش آن در «حضور» است نه در محو و نابود شدن یکی در دیگری.

عزیز من!

اگر زاویه دیدمان نسبت به چیزی یکی نیست، بگذار یکی نباشد.

بگذار در عین وحدت مستقل باشیم.

بخواه که در عین یکی بودن، یکی نباشیم.

بخواه که همدیگر را کامل کنیم نه ناپدید.

عزیز من بیا متفاوت باشیم.

ص:۱۰۸

هلن

اشاره

کـاترین بهم ایمیـل زد تـا آدرس یه نفر دیگه رو که حجـاب گذاشـته بود، بهم بـده و ازم خواست حتمـا باهـاش تمـاس بگیرم چراکه داستان مسلمان شدنش هم جالب و هم با مشکلات زیادی همراه بوده.

به هلن ایمیـل زدم و گفتم: «دارم دربـاره حجاب و اسـلام تحقیق می کنم. می تونی به هم کمک کنی؟ کاترین شـما رو به من معرفی کرده.» اون هم با کمال میل پذیرفت و قرار گذاشتیم آنلاین با هم حرف بزنیم.

سارا: «کاترین به هم گفته بود که شـما با مشـکلات زیادی به خاطر مسلمان شدنتون روبه رو شدین. خیلی دلم می خواد بدونم چطور مسلمان شدید و حجاب گذاشتین؟

هلن: «من هیـچ وقت فکر نمی کردم که مسـلمان بشم و از مسـلمان هـا هم خـوشم نمی اومـد. کلاـس کـامپیوتر می رفتم تـوی کلاس چند تا مسلمان بودن و من از این موضوع ناراحت بودم.

به شـوهرم می گفتم: «من حـالم از این هـا به هم می خوره». شوهرم هم می گفت: «تو بـا اون هـا چی کـار داری؟ نمی خوای تموم عمر با اون ها زندگی کنی که! چند ماهی با هم همکلاس هستین.»

ص:۱۰۹

توی این مـدت خیلی کارهـای اون هـا رو زیر نظر داشـتم برخلاـف تبلیغات رسانه ها علیه اون ها که آدم های خشـنی هسـتند، خیلی مهربون بودند.

رفتارهاشون خیلی سـنگین و با آرامش بود. اصـلاً نمی دونم چطور اون تنفر به جـذابیت تبدیل شد. دلم می خواست باهاشون ارتبـاط برقرار کنم. خلاـصه بعـد از یه مـدت به دینشون علاـقه منـد شـدم و اون هـا برام کتاب آوردن و منو به چنـد تا مهمانی دعوت کردن.

توی جمعشون اصـلاً احسـاس غریبی نمی کردم. این مـاجرا یک سال طول کشـید. مطالعه می کردم و در جلسات مسـلمان ها شرکت می کردم.

شوهرم هم شک کرده بود من دیگه مشـروب نمی خوردم و شب های یکشنبه باهاش به بار و پارتی نمی رفتم. آخه دیگه برام مفهومی نداشت، یعنی چی هر شب یکشـنبه بریم و تا صـبح برقصـیم و مشروب بخوریم. دیگه نمی تونستم اون محیط کثیف و مردهای مست رو تحمل کنم.

اون هم از این موضوع خیلی ناراحت بود اما به هیچ وجه فکر نمی کرد که من بخوام مسلمان بشم.

بالاخره من شهادتین گفتم و مسلمان شدم.

چنـد ماهی با شوهرم اختلافات شدیـدی داشـتم برای اون اصـلاً قابل قبول نبود و به این امید بود که این یه بیماریه و من دوباره سلامتیم رو به دست میارم.

اما من بیمار نبودم من تصمیم خودم رو گرفته بودم و این دین رو پذیرفته بودم.

وقتی شوهرم دید که من مصـمم هستم درخواست طلاق داد. دادگاه هم چون دین من به غیر از ارتدکس بود حضانت بچه ها رو به اون داد.

ص:۱۱۰

خیلی برام سخت بود من شوهرم و بچه هام رو دوست داشتم یا باید اون ها رو ترک می کردم یا دینم رو کنار می ذاشتم. باورت نمی شه چقدر این تصمیم سخت بود.

قرآن رو باز کردم آیه ۱۲۹ سوره توبه اومد:

} فَقُل حَسبِیَ الله لا اِلهَ اَلا هُوَ عَلَیهِ تَوَکَلتُ وَ هُوَ العَرشِ العَظیم {

آروم شدم احساس کردم خدا داره باهام حرف می زنه و بهم می گه خدا برای تو کافیه به خدا توکل کن، خدایی که پروردگار عرش عظیمه. از چی می ترسی با من باش من تمام دنیا رو برای تو آفریدم.

چاره ای به جز بیرون اومدن از اون زندگی رو نداشتم. اون ها منو با این دین نمی خواستن. البته خیلی سعی کردم در کنارشون باشم؛ اما قبول نکردند.

کلی با خدا رازونیاز کردم، بچه ها رو به خودش سپردم و از اون زندگی اومدم بیرون. من راحت مسلمان نشدم اما خدا را با تمام وجودم احساس کرده بودم و نمی تونستم دینش رو انکار کنم. من تمام زندگیم رو از دست دادم تا خدا را به دست بیارم.

خانواده ام هم منو طرد کرده بودند. مادرم معتقد بود این یک مرحله ست و من باید از اون خارج بشم. خواهرم هم که روانشناسه، مطمئن بود که من عقلم رو از دست دادم و باید بستری بشم. پدرم هم می گفت: «باید تا قبل از این که با دست خودم به درکات جهنم نرفتم، کشته بشم.»

روزی هم که حجاب گذاشتم آخرین روز کاریم بود.

تنها امیدم مادر بزرگم بود. از وقتی که طلاق گرفته بودم با اون زندگی می کردم. در کمال ناباوریم اون هم مسلمان شد. اما خیلی زود بعد از مسلمان شدنش فوت کرد.

بعـد از چنـد مـاه، مادرم بهم زنگ زد و گفت: «من نمی دونم اسـلام چیه؟ اما امیـدوارم تو به آن پایبنـد باشـی.» هنوز هم نمی دونم منظورش از این حرف چی بود.

البته دوسـتان مسـلمانم خیلی بهم کمک کردند. برام کاری پیدا کردن. الان هم از زندگیم راضـیم. می تونم بچه هامو یک بار در طول هفته ببینم.

همه امیـد و آرزوم این که اون ها رو هم با دین اسـلام آشـنا کنم و مسـلمان بشن و دخترم هم محجبه بشه. هر دفعه که اون ها رو می بینم سعی می کنم چیزی از دین بهشون بگم.»

سارا: «به نظرم خیلی انسان محکمی هستی من حتی یک لحظه هم نمی تونم خودم رو جای تو بذارم.»

هلن: «من این صبر و تحمل رو لطف و نظر خدا می دونم وگرنه از توان من هم خارج بود. بذاز برات یه داستان بگم.

دختری از مشکلات زندگیش به پدرش شکایت می کنه و می گه یه مشکلم حل می شه یکی دیگه شروع می شه. پدرش اونو برد توی آشپزخونه و ۳ تا قابلمه آورد تو یکی هویـج ،تو یکی تخم مرغ و توی یکی هم چنـد تا دونه قهوه ریخت و گذاشـت روی شعله.

بعـد از نیم ساعت زیر همه رو خاموش کرد و به دخترش گفت ببین هویـج نرم شـده، تخم مرغ سـفت شده اما دونه های قهوه هم آب رو تبدیل به کافه کردند و هم قوی تر و غنی تر شدن.

حالاـ دخترم، تو زنـدگیت چه نقشـی رو داری، یه هویجی که با مشـکلات نرم می شـی و اسـتقامتت رو از دست می دی یا یه تخم مرغی که سـخت می شی و قلب نرمت رو از دست می دی و یا مثل دونه های قهوه هستی که نه تنها استحکام خودش رو از دست نمی ده بلکه هرچی آب داغ تر می شه طعمش هم بهتر می شه؟!»

سارا: «چه داستان قشنگی، فکر کنم من هویجم اما دوستام دارند بهم کمک می کنن که تبدیل به دونه های قهوه بشم. نظرت درباره حجاب چیه؟ چطور متقاعد شدی که حجاب برای زن ضروریه؟

هلن: «اول که مسلمان شده بودم حجاب نداشته بودم.

به جز شوهرم هیچ کس از مسلمان شدنم خبرنداشت وقتی که حجاب گذاشتم دیگه همه فهمیدن من یه مسلمانم و همین مسئله باعث شد خیلی از دوستام رو از دست بدم.

البته برای من مهم نبود چون اینطوری تونستم دوستای واقعیم رو تشخیص بدم اونایی که چه بی حجاب و چه با حجاب من رو پذیرفتن. من خیلی راحت حجاب گذاشتم. چون دیگه از بی بندوباری خسته شده بودم و به نظرم حجاب واقعاً لازمه.

برای من حجاب فقط یک تیکه پارچه نیست بلکه به من احساس هویت می ده. بهم این حس رو می ده که من برده جامعه نیستم و بطالت و پوچی که ما را احاطه کرده شامل من نمی شه. من این پوچی رو در بارها و جمعهامون حس کرده بودم.

ما آدم ها معمولاً طوری زندگی می کنیم که جامعه از ما انتظار داره و این موضوع رو در نظر نمی گیریم که آیا این وضعیت برای ما سالم ومفید هست یا نه؟

ما نباید بشینیم و ببینیم جامعه از ما چی می خواد، یه بار هم شده ببینیم خدا از ما چی می خواد، نمی شه؟!»

سارا: «شدنش که می شه اما....»

درخواست کمک

من هم بایـد تصـمیم خودم رو می گرفتم. ماهیت حجاب برام روشن شده بود، جواب تمام سؤال هام رو پیدا کرده بودم. سؤال هـایی که همیشه دربـاره اونا بحث می کردم و فکر می کردم حق با منه. چرا همه محـدودیت ها برای زناست؟ چرا مردها آزاد بـاشن و زن هـا پوشـش داشـته بـاشن؟ چرا به مردها نمی گن نگاه نکنیـد تا زن ها مجبور نباشن خودشون رو بپوشونن؟ چرا ما نباید مانند زن های غربی آزاد باشـیم؟ اگر زن و مرد آزاد باشند مسئله هوای نفس عادی می شه. چرا زن های اروپایی حجاب نـدارن؟ چرا ادیـان دیگه حجاب نـدارن؟ چرا حجاب برای زن ها واجب شـده؟ آیا این آزادی زن را محـدود نمی کنه؟ چرا به روز نباشـیم؟ مد و به روز بودن ضرورت زندگی منه و من نمی تونم اون رو کنار بذارم. آرایش زن ها ودخترها چه اثری روی جامعه داره؟ من دوست دارم در جامعه آرایش کرده حاضر بشم. من با طرز پوششم قصد ایجاد انحراف و فساد ندارم.

اما دلم می خواست باز هم فکر کنم. خودم هم علت امروز و فردا کردنم رو نمی دونستم. رفتم توی چت رومی که همیشه می رفتم و یه پیغام گذاشتم. نوشتم می خوام حجاب بذارم اما نمی تونم. می دونم حجاب خوبه اما... .

آدرس ایمیلم رو گذاشـتم و در ادامه نوشتم لطفا نظراتتون رو درباره حجاب و اینکه چطور و چرا محجبه شدید برام بفرستید تا شاید من هم بتونم مثل شما تصمیم بگیرم.

هر روز یکی دو تا ایمیل دریافت می کردم. بعضی از ایمیل ها فقط یک خط بودند و بعضی هم یک داستان کامل که انشاءالله همه رو براتون می نویسم.

ایمیل اول: بهانه

سارای عزیز سؤالت کمی منو گیج کرده. اگر مطمئن شدی که حجاب خوبه و لازمه پس چرا اما؟

به نظر من تو دنبال بهانه می گردی. من یازده تا بهانه رو برات می گم و جوابش رو هم می دم. اگر علت و دلیلت غیر از این ها بود ماهیت حجاب از نظر علمی، اجتماعی، خانوادگی و دینی و تاریخی هنوز برات ثابت نشده. باز هم به تحقیقاتت ادامه بده تا به اطمینان صددرصد برسی. اما اگر بهانه ات جزو این هاست سعی کن خودت رو گول نزنی و این قدر دور خودت نچرخی و تصمیم عاقلانه ای بگیری.

بهانه اول: فکر نمی کنم حجاب ضرورت داشته باشه؟!

پاسخ: حجاب امر خداست. (سوره نور، آیه ۵۱)

«آن مؤمنانند که چون به سوی حکم خدا و رسولشان بخوانند تا خدا میان آن ها حکم کند خواهند گفت که حکم خدا را شنیده و اطاعت می کنیم و رستگاران عالم به حقیقت این ها هستند.» (سوره لقمان، آیه۱۵)

چطور می تونی بگی من به خدا اعتقاد دارم اما فرمانش را قبول ندارم. مطمئن باش که حکم خدا ضرورتی داشته که در قرآن آمده. اگر ضرورتی نداشت خدا اصلاً اون رو ذکر نمی کرد.

بهانه دوم: پدر و مادرم نمی ذارن و من نمی تونم از اونها نافرمانی کنم.

پاسخ: چطور می تونی از خدا نافرمانی کنی در صورتی که خدا تو و پدر و مادرت رو آفریده.

«و اگر پدر و مادرت تو را بر شرک به خدا که آنرا به حق نمی دانی وادار کنند در این صورت دیگر امر آن ها را اطاعت مکن ولی در دنیا با آن ها به شایستگی رفتار کن و پیرو راه کسانی باش که به سوی من آمده اند، بازگشت همه به سوی من است و من شما را از اعمالتان آگاه می کنم.»

ص:۱۱۵

بهانه سوم: محیط کاریم اجازه نمی ده با پوشش اسلامی برم.

پاسخ: کارت رو عوض کن. رزق و روزی تو دست خداست. (سوره طلاق آیه ۲و۳)

«هر کس از خدا بترسد خداوند راه نجاتی پیش پای او می گذارد و او را از جایی که گمان ندارد روزی می رساند، هر کس به خدا توکل کند خدا او را کافی است. خداوند در انجام فرمان خود پایدار است و برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است.»

بهانه چهارم: هوا خیلی گرمه. می ترسم نتونم تحمل کنم. این شیطان که بهت می گه هوا گرمه. می خواد تو رو از گرمای قابل تحمل دنیا به گرمای غیر قابل تحمل جهنم هدایت کنه. (سوره توبه، آیه ۸۱)

«آنان را بگو آتش دوزخ بسیار سوزان تر از این هواست اگر می فهمیدید.»

بهانه پنجم: می ترسم مثل بعضی ها مدتی حجاب بذارم و بعد اونو بردارم.

پاسخ: اگر منطق حجاب را بفهمی و شیرینی ایمان را در دلت احساس کنی این کار را انجام نمی دی. چرا چیزی رو که مفیده مدتی انجام بدی و بعد بذاری کنار!

بهانه ششم: اگه حجاب بذارم شوهر پیدا نمی شه و کسی با من ازدواج نمی کنه.

اگر زیبایی تو باعث انتخاب او شده باید منتظر روزی باشی که زیبایی زن دیگری انتخاب بعدی اون باشه. با گذشت عمر این زیبایی از بین می ره این روح تو که باقی می مونه و دارای ارزشه. با کسی ازدواج کن که شخصیت تو را دوست داره و به روح با ارزش تو احترام می ذاره نه به ظاهر تو.

شوهری که می خواد تو با این وضعیت در عموم حاضر بشی شوهر لایق و قابل اعتمادی نیست. چرا می خوای با کسی ازدواج کنی که نمی خواد فرمان های خدا را اطاعت کنی؟ عاقبت این زندگی مشخصه. (سوره نور آیه ۳۱)

«هر کسی از یاد من غافل شود زندگانی تنگی خواهد داشت و در روز قیامت او را نابینا به محشر می آورم.»

بهانه هفتم: من نمی تونم زیبایی و نعمتی رو که خدا بهم داده پنهان کنم.

پاسخ: آیا این آیات یادت رفته که خدا بهت اجازه داده این نعمت و زیبایی رو به چه کسانی نشان بدی؟ (سوره نور، آیه ۳۱)

«ای رسول! به زنان مومن بگو تا چشم ها و فروج و اندامشان را محفوظ بدارند و زینت و آرایش خود را جز آنچه قهرا ظاهر می شود بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و برودوش خود را با مقنعه بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود و پدران و پدران شوهر و پسران خود و برادران خود و پسران برادران و خواهران خود و زنان خود و کنیزان ملکی خویش و اتباع از زن ومرد و یا طفلی که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند و آن طور پای به زمین نزنند که خلخال و زیورهای پنهان پاهایشان معلوم شود و ای اهل ایمان همه بدرگاه خدا توبه کنید باشد که رستگار شوید.» (سوره احزاب، آیه ۵۹)

«ای پیغمبر! به زنان و دختران خود و زنان مومن بگو که خویشتن را به چادر بپوشانند که این کار برای اینکه به عفت شناخته شوند تا از تعرض و جسارت هوس رانان آزار نکشند بر آنان بسیار بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است.»

امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید: کم ترین حق خداوند بر شما این است که از نعمت هایش در انجام گناهان یاری نگیرید. (نهج البلاغه، حکمت ۳۳۰)

بهانه هشتم: می دونم حجاب ضروریه، اما هر وقت خدا هدایتم کنه می پوشم.

پاسخ: مطمئنی که هنوز خدا با فرستادن قرآنش هدایتت نکرده؟! منتظری خدا چطوری هدایتت کنه؟

شاید تو هم مثل اقوام پیشین می خواهی فرشته ای نازل بشه تا دعوت خدا رو بپذیری! (سوره انعام، آیه ۸)

«و گفتند چرا بر او فرشته نازل نمی شود و اگر فرشته ای بفرستیم کار تمام شود و دیگر لحظه ای به آن ها مهلت داده نخواهد شد.»

بهانه نهم: وقتش نیست من هنوز جوانم! پیرتر که شدم می پوشم.

پاسخ: چطور می تونی زنده بودنت رو تا فردا تضمین کنی؟ اگر بهت بگن می خوان با این کارت بهت گنجی بدن دوست داری این گنج رو توی پیری بهت بدن یا همین الان؟ این گنج رو الان که جوان و زیبا هستی بهت می دن. وقتی که پیر و فرتوت شدی دیگه جاذبه ای نداری. دیگه مسابقه تمام شده و از جایزه هم خبری نیست. (سوره حدید، آیه ۲۰)

«بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است. همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد، سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی؛ سپس تبدیل به کاه می شود و در آخرت عذاب شدید است و (مؤمنان را) آمرزش و خشنودی حق نصیب است و بدانید که دنیا جز متاع فریب و غرور چیزی نیست.»

بهانه دهم: اگر حجاب بذارم انگشت نما می شم و مردم به من نگاه می کنن و من رو به گروه خاصی نسبت می دن.

پاسخ: چه چیزی بهتر از این که به حزب خدا نسبت داده بشی. (سوره مجادله، آیه ۲۲)

ص:۱۱۸

«هیـچ قومی را که ایمان به خـدا و روز رسـتاخیز دارنـد نمی یابی که با دشـمنان خـدا و رسولش دوستی کننـد هرچند پدران و فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن ها را تقویت فرموده و آن ها را در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می ماننــد. خـدا از آن هـا خشــنود است و آنـان از خـدا خشــنودند. آن هـا حزب الله انـد. بدانیـد حزب الله پیروزان و رستگارانند.»

شیطان از طریق تو، بدن تو، موی تو و زیبایی تو قلب مرد رو وسوسه می کنه.

تـا کی می خـوای از کارمنـدهای اسـتخدامی تمـام وقت شـیطان باشـی؟ وقتش نیست که خـودت رو آزاد کنی؟ و از شـرکت شیطان استعفا بدی و کارمند خدا بشی با مزایا و حقوق کامل؟! بیا برای رسیدن به بهشت سوار قطار توبه بشیم قبل از این که از ایستگاه ما بگذره؟ امروز بهش فکر کن قبل از این که دیر بشه.

بهانه یازدهم: اسلام در قلب منه، احتیاجی نیست که نشون بدم من مسلمانم. این یه رابطه بین من و خداست.

جواب: بله، این یـک رابطه بین تو و خـداست ولی این رابطه احتیـاج به عمـل داره. عـاشق بایـد از خودش عملی نشان بـده که مورد قبول معشوق قرار بگیره یا نه؟

اگه من به تو بگم من تو رو دوست دارم اما به حرفهات گوش نکنم تو باز هم منو دوست خواهی داشت و به محبت من اعتماد می کنی؟ با عمل صالـح می تونی ایمانت رو به خـدا ثابت کنی. اگه رابطه ای با خدا داری و خدا رو دوست داری خدا گفته: «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید

تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است.» (سوره ال عمران، آیه ۳۱)

آیا بهانه هات غیر از این هاست؟!

امیدارم این ایمیل بهت کمک کنه و مسیرت رو هرچه زودتر پیدا کنی تا به مقصود و معبود خودت برسی.

ایمیل دوم: کلید زندگی

بهت پیشنهاد می کنم حجاب رو یه وظیفه اجباری ندونی، چرا که حجاب کلیدیه که زندگیت رو روشن و راهت را مشخص می کنه.

ایمیل سوم: آیا کچلی؟

از چه می ترسی؟ از حرف مردم؟ اوایل مشکل اصلی من هم حرف دوست هام در مدرسه و حرف های مردم در کوچه و خیابون بود و بعضی وقت ها واقعاً تحملش برام سخت بود.

از من سؤال هایی می پرسیدند که متلک و جملات تمسخرآمیز بود. از من می پرسیدند کچلی؟

حمام هم با همین حجاب می ری؟

موقع خوابیدن هم این باید سرت باشه؟

پدرت مجبورت کرده که با این وضعیت بیای بیرون؟

آیا زیر لباست بمب گذاشتی؟

جزو گروهک طالبانی؟

دوباره کجا رو می خواین منفجر کنین؟

می تونی نفس بکشی؟

خفه نمی شی؟

ص:۱۲۰

بیچاره ها حتما باید ۱۴ سالگی ازدواج کنین و بعدش هم ۶ تا بچه بزرگ کنین.

واقعاً خوب راهی یاد گرفتی دیگه لازم نیست لباس بخری؟

از نگاه های مردم هم خیلی اذیت می شدم. انگار که از من می ترسیدن. مثلاً تو آسانسور، اول به دقت نگات می کنن و بعد یه کم عقب تر می رن و دعا می کنند که آسانسور بین طبقه اول و دوم منفجر نشه.

دلم می خواد به اونا بگم، حداقل اگر نگاه می کنید، سعی کنید غافلگیر نشید. من تروریست نیستم و با کارهای اوناهم هم موافق نیستم.

اگر تروریست ها ادعا می کنن مسلمانند دروغ می گن چون اسلام کشتن افراد بی گناه را ممنوع کرده و به هیچ کس چنین حقی نداده. دین من دین صلح و آرامشه از من نترسید. من هم آمریکا را دوست دارم. آمریکا وطنمه.

نمی دونم چرا احساس می کنن اگر کسی حجاب داشته باشه جزو انسان های کودن و عقب افتاده ست و هیچی بلد نیست.

حجابی که من گذاشتم سرم را پوشانده نه مغزم رو!

من هم دارای هوش و ذکاوتم شاید هم از شما بیشتر. من هم مثل شما شنا می رم، تنیس بازی می کنم با دوست هام جک می گیم. من هم می خوام به دانشگاه برم. پدر و مادرم هم در دانشگاه تحصیل کردند. پدرم، من و مادرم را نمی زنه. پدرم به مادرم احترام می ذاره، در کارهای خونه بهم کمک می کنن و من رو مجبور به حجاب نکردن.

من هم مثل شما لباس می خرم. حجاب من مانع پوشیدن لباس های زیبا نیست. من هر چیزی که دوست داشته باشم و به روز باشه می خرم و می پوشم.

بعضی ها از من می پرسن دوست نداری دوباره احساس زیبایی کنی؟ ناراحت نیستی از این که دوست پسر نداری؟!

ص:۱۲۱

من همین الان هم احساس زیبایی می کنم. من فقط زیبایی هام رو از چشم مردها مخفی کردم.

این جذابیت و زیبایی زن نیست که مردی به او علاقه مند می شود بلکه ارضای نیاز اون مرده که اونو به سمت زنی می کشه. و بعد از ارضاشدنش دیگه خبری از اون و زیبایی زن نیست. پوشش زیبایی من رو کم نمی کنه بلکه از زیبایی من محافظت می کنه.

من زمانی احساس ناراحتی می کنم که با پسری دوست شوم و بعد از مدتی با شخصی دیگر دوست شوم ویا همزمان با چندنفر. این برای من غم انگیز و اسفناکه.

من نمی خوام یه دختر نوجوان مصرف شده باشم که چندین بار به زباله دانی انداخته شده و دوباره بازیافت شده.

من به هیچ وجه از وضعیتم ناراحت نیستم بلکه بسیار خوشحالم که این راه رو انتخاب کردم. دلم می خوا د به اونا بگم همان طور که حجاب و نداشتن دوست پسر برای شما خوشایند نیست و ناامیدکننده ست برای من هم وضعیت شما ناراحت کننده ست.

سارای عزیز، امیدوارم تو هم از حرف ها و نگاه های مردم نترسی و بتونی محکم و استوار روی عقیدت بایستی و تصمیمی قاطع بگیری.

ایمیل چهارم: تسلیم

نام زیبای این دین اسلام است یعنی تسلیم. تسلیم کی؟ تسلیم خدا.

ما برای خوشایند دیگران لباس می پوشیم یا خدا؟خدا چی خواسته؟ نگو من چی می خوام، دلم چی می خواد، مردم چی می خوان فقط بگو خدا، همه چیز درست می شه.

ص:۱۲۲

ایمیل پنجم: اسکن مغزی مردان

همیشه از خودم می پرسیدم چرا خدا می خواد که زن ها حجاب داشته باشن؟

خدا که احتیاج نداره برای خدا چه فرقی می کنه که من باحجاب باشم یا بی حجاب. پس باید پشت این فرمان الهی یه دلیل منطقی وجود داشته باشه.

به این نتیجه رسیدم دلیل این درخواست خدا از زن ها به خاطر نگرش مردهاست. از زمان های اولیه مردها به زن ها به چشم یه وسیله جنسی نگاه می کردند که هر وقت احساس خستگی، افسردگی و کسالت داشتند از اون استفاده می کردند.

البته، این نتیجه تحقیقات _سوزان فیسک_، روانشناس دانشگاه پرینستون(۱) است. اسکن مغزی ۲۱ مردی که در این آزمایش شرکت کرده بودند نشون می داد مردها وقتی با زن هایی که لباس کمتری پوشیدن روبه رو می شن قسمتی از مغزشون که به دستگاه وصل بود روشن می شد.این موضوع دال بر این بود که مردها زن رو وسیله ای برای ارضای نیازشون می بینن.

همچنین دکتر_ چارلز ریسون_(۲)، کارشناس سلامت روانی می گه: «زنان باید آگاه باشند که وقتی لباس تحریک کننده می پوشند چگونه ادراک می شوند. مردان نیز نباید اجازه دهند که احساسات جنسی غیرشخصی ایجاد شود، البته بیشتر مردان به علت جذبه جنسی انتخاب احمقانه ای انجام می دهند.»

بنابراین برای این که روابط سالم در جامعه حفظ بشه زن ها باید پوشش داشته باشن. تا چنین افکار و رفتارهایی نشئت نگیره.

فادل سلیمن(۳) معتقد است: «زن باید به گونه ای لباس بپوشد که با وی مانند یک شهروند نرمال رفتار شود چون مردان به طور کلی زنان را یک شیء جنسی می بینند.»

ص:۱۲۳

۱- Susan Fiske and a team of researchers at Princeton University

۲- Charlz Reison

۳- Fadel Soliman

طبق تحقیقات دانشگاه کمبریج ۷۵ درصد افرادی که تو لندن تازه مسلمان می شن خانم ها هستن. فادل سلیمن معتقد است: «علت آن این است که زنان در اسلام آزادی خودشان را پیدا کرده اند. آزادی از ظلم مردانی چون کریستین دیور، گوچی، پیرگاردین و مردان بسیار دیگری که تصمیم می گیرند و طراحی می کنند که زن ها چه بپوشند. کدام قسمت از بدنشان را بپوشانند و کدام قسمت را نپوشانند. اما اسلام به طور واضح بیان می کند که زن نباید تبدیل به شیء پستی برای لذت مردان شود و اینگونه مورد استفاده قرار بگیرد.»

برای من نگاه مردها سخت بود وقتی که احساس می کردم اون داره با نگاه کردن به من، تن برهنه من رو تو ذهنش تصور می کنه. اما حالا دیگه کنترل دست منه. من مشخص می کنم که چی رو ببینه.

زن وسیله نیست و دارای مقام و شخصیته. دوست عزیز می خوام این رو بگم. زن با پوشش خود اعلام می کنه که دارای شخصیت، هویت و استعداده. من تکه گوشتی نیستم که آماده مصرف برای هر کسی، هر جایی و هر زمانی باشم.

ص:۱۲۴

درک مردان از پوشش زنان

اشاره

بعد از این که ایمیل این خانوم رو خوندم. یاد مطلب آقایی در سایت افتادم. اون آقا نوشته بود:

«وقتی زنی لباس باز و برانگیزاننده می پوشد، تنها پیامی که مرد دریافت می کند این است که او دنبال رابطه جنسی است. البته دلایلی که ممکن است یک زن لباس جذاب بپوشد، می تواند کاملاً متفاوت باشد. ممکن است فقط به این دلیل چنین لباسی پوشیده است که تصور می کند بسیار روی مُد و زیبا است.

اما وقتی یک مرد، زنی را در لباس تنگ و محرک می بیند، اتوماتیک وار تصویر زنی برایش نمودار می شود که دوست دارد رابطه جنسی داشته باشد. به همین دلیل به عنوان یک ابزار جنسی به او نگاه می کند و دیگر قادر نخواهد بود با عنوان دیگری با او رابطه برقرار کند.

درواقع، زنانی که مردها را به چشم چرانی متهم می کنند با پوشیدن لباس های باز پیامی کاملاً متفاوت می فرستند. یک مرد هر چقدر هم که قوی و مقاوم باشد، نمی تواند در برابر تن برهنه مقاومت کند. هیچ مردی در

ص:۱۲۵

ذهنش استدلال نمی کند که ممکن است دلیل پوشیدن چنین لباسی این باشد که به نظر آن زن آن لباس زیبا و مُد روز است.

ذهن مرد این طور کار می کند که اگر زنی به دنبال این است که احترام مردان را جلب کند، باید طوری خود را به آن ها نشان دهد که آن ها با شخصیت او ارتباط برقرار کنند نه با بدن او. زنی که لباس های باز و محرک می پوشد غیرمستقیم به مردان می فهماند که به او به عنوان یک ابزار جنسی نگاه کنند، نه چیز دیگر.

مردان هم در این مورد مقصر نیستند، آن ها مخلوقاتی شدیداً دیداری هستند که فقط به دنبال کوچکترین محرک در جوانب جنسی هستند.

واقعیت این است که اکثریت مردان به دنبال زنی هستند که شخصیتی قوی با سیستم ارزشی خوب داشته باشند. البته دوست دارند زنانی که لباس های باز و برانگیزاننده می پوشند را هم چشم چرانی کنند اما هیچ وقت چنین زنی را به عنوان شریک زندگی خود انتخاب نمی کنند، آن زن برای آن ها فقط یک ابزار برای تخیلات جنسی است.

زنی که متین و موقر لباس می پوشد و سعی نمی کند توجه مردی را به بدن خود جلب کند، اتوماتیک وار احترام شگرفی برای خود بین مردان ایجاد می کند. برای مردان کنار چنین زنی بودن همواره توام با آرامش است.

بیشتر مردان ارزش های عمیقی دارند و سعی می کنند همان ها را در زنان خود پیدا کنند. وقار، مایه جذابیت زنان است و بیشتر مردان این خصوصیت را در زن رویاهایشان می بینند.»

ص:۱۲۶

تحقیقات سوزان فیسک، روانشناس آمریکایی درباره پوشش

بعد از این ایمیل، درباره سوزان فیسک و نظریاتش تحقیق کردم. مقاله ای در این زمینه پیدا کردم که برام جالب بود؛ چگونه می توان ثابت کرد که زنان محجبه احساس امنیت و احترام می کنند.

در یک آزمایش، به مردان چند عکس زن با پوشش متفاوت نشان داده شد تست های حافظه مغز روی مردان نشان داد، با وجود این که هر عکس را فقط چند صدم ثانیه دیده اند بیشتر آن ها تصویر خانم هایی که دو تکه پوشیده اند را به خوبی به خاطر می آوردند.

سوزان فیسک روانشناس آمریکایی و تیم همکارانش در دانشگاه پرینستون روی چند مرد، اسکن و ام آر ای انجام دادند و به آن ها چندین عکس نشان دادند. بعضی از عکس ها شامل زنان پوشیده بود و بعضی عکس زنانی بود که لباس کمتری پوشیده بودند. آن ها به این نتیجه رسیدند مردان به زنانی که لباس کمتری پوشیده اند پاسخ قطعی می دهند.

طبق گفته _سیکارا دل امر_(۱)، هرچه پوشش زنان کم تر باشد احتمال روشن شدن قشرکرتکس پیش حرکتی و شکنج گیج گاهی خلفی میانه بیشتر است. این ها قسمت هایی از مغز هستند که به استفاده از ابزار، انجام مهارت های دستی و ترغیب عملیات مربوط می شود.

فیسک، در جلسات سالانه کنگره آمریکا که در شیکاگو برپا شد اعلام کرد مردان وقتی که با عکس زنان نیمه عریان روبه رو می شوند سریعاً فکر می کنند که چگونه عملی روی این بدن ها انجام دهند. واکنشی که به این عکس ها نشان می دهند مانند واکنشی است که به اشیاء نشان می دهند.

ص:۱۲۷

۱- Cikara , Dell Amore

همچنین فیسک و همکارانش نگرش رفتار خصومت آمیز را روی مردان آزمایش کردند و به این نتیجه رسیدند افرادی که حالت خصمانه بیشتری دارند، زمانی که عکس های مستهجن می بینند، فعالیت قسمت هایی از مغز که به ملاحظه افکار و احساسات دیگران مربوط است کم می شود. بین دیدن فیلم ها و عکس های مستهجن و اِعمال خشونت علیه زنان، از جمله تجاوز و خشونت های جنسی ارتباط مستقیمی وجود دارد.

همچنین سیکارا، فارغ التحصیل دانشگاه پرینستون که در این تیم تحقیقاتی فعالیت داشت، افزود: «مردان این گونه که به عکس های نیمه عریان زنان می نگرند به همسران و خواهران و مادر خود نمی نگرند.»

علاوه بر این، در این آزمایش فعل هایی که برای زنانی که پوشش بیشتری داشتند به صورت سوم شخص استفاده می شد. مثلاً او گرفت، او گفت و... که به نظر فیسک این نشان می دهد که مردان به زنانی که پوشش بیشتری دارند به عنوان شیء نگاه نمی کنند. پوشش بیشتر، احترام بیشتر را به همراه می آورد. زنانی که پوشش مستهجنی دارند از بعد انسانی پایین تری نگریسته می شوند.

طبق نظر فیسک، نتیجه این مطالعات برای زنان بسیار کاربردی است، به خصوص در محیط کار.

پیتر گلیک پروفسور دانشگاه لاورنس(۱) در تحقیقات خود درباره مسائل جنسی به این نتیجه رسید زنانی که در محیط کار لباس و ظاهری تحریک کننده دارند از نظر همکاران افرادی کم هوش تر و بی صلاحیت هستند. طبق سایت(۲) Diversity jobs، تحقیقات گلیک همچنین بیان می کند که زنان دارای مشاغل بالاتر و مهم تر لباس پوشیده تری بپوشند تا احترام همکاران خود را کسب کنند.

۱- Pteter Glic , Lawrence University professor

۲- www.diversityjobs.com

ـبه گفته چورجالی ـ(۱) در جنگ عراق و بوسنی، سربازانی که جنایت های بی رحمانه مرتکب می شدند اغلب افرادی بودند که مصرف کننده منظم پرنوگرافی بودند و حتی با هدف تقویت روحیه خود برای کشتن افراد این صحنه ها را می دیدند.

همچنین فیسک در روزنامه دیلی پرینستونین بیان داشت: «دیدن تلویزیون و فیلم های ناپسند طبیعی نیست. شما باید از اثرات این صحنه ها بر روی افراد آگاه باشید. این صحنه ها روی نحوه تفکر افراد درباره زنان اثر می گذارد.»

ایمیل ششم: حجاب تغییر دیگران

حجاب، تو رو تغییر نمی ده، بلکه دیگران را تغییر می ده، نگاه و رفتار اونا رو تغییر می ده و جلوی سرایت بعضی از امراض اونا رو می گیره. محکم باش و همیشه به خاطر داشته باش که چرا حجاب گذاشتی.

من مد رو دوست دارم و عاشق پوشش به روز هستم. حجابم باعث نشده که نتونم به روز باشم. من خوب لباس می پوشم، اما خودم رو در معرض دید همگان نمی ذارم.

من همیشه نامه چارلی چاپلین به دخترش رو برای خودم تکرار می کنم.

«دخترم هیچ کس و هیچ چیز دیگری را در این جهان نمی توان یافت که شایسته آن باشد که دختری ناخن پایش را به خاطر آن برهنه کند. من پیرمردم شاید که حرف های خنده دار می زنم.

برهنگی بیماری عصر ماست به گمان من تن عریان تو باید از آنِ کسی باشد که روح عریانش از آنِ توست.

۱- Chew Re

بـد نیست اگر اندیشه تو در این باره مال ده سال پیش باشد. مال دوران پوسیدگی، نترس این ده سال تو را پیرتر نخواهد کرد. به هرحال امیدوارم تو آخرین کسی باشی که تبعه جزیره برهنگی می شوی.»

حرف های این پیرمرد درباره حجاب حقیقت محضه.

من فکر می کنم شما یک فرد فوق العاده هستید که چنین تصمیمی گرفتید. ای کاش، افراد بیشتری مثل شما در این جهان رقت انگیز وجود داشتند.

ایمیل هفتم: چراغ ها خاموش

من فقط یه جمله بهت می گم. وقتی کسی با پوشش نامناسب میاد چراغ هاش رو روشن می کنه تا همه اونو ببینند. اما وقتی با پوشش مناسب میاد چراغ هاش خاموشه.

ایمیل هشتم: معیارهای من

من با شخصی ملاقات کردم که نظرم رو درباره خودم و دیگران عوض کرد. اون یه دختر لبنانی بود که تو یه خانواده ای مسلمان متولد شده بود. خصوصیتی داشت که در کمتر زنی دیده بودم. اعتماد به نفس. اون دختری بیست و چندساله بود که دکترای روانشناسی داشت. استاد دانشگاه بود و به زودی مادر می شد.

یه روز با هم درباره مسئله ازدواج صحبت می کردیم که گفت برای ازدواج چند سال صبر کرده و منتظر مردی معتقد و مسلمان بوده. البته پیشنهادهای زیادی داشته چون دختری تحصیل کرده، مسلمان، محجبه و قابل احترامه. من واقعاً شوکه شده بودم، چون من تو یه خانواده آمریکایی بزرگ شده بودم. وقتی دختری می گه پیشنهادهای زیادی برای ازدواج داشتم هیچ یک از مواردی رو که این خانوم گفت تو لیستش نیست. معمولاً می گن من پیشنهادهای زیادی برای ازدواج دارم چون بلند قد و لاغر هستم، صورتم

زیباست، موهام طلایی و چشمام آبیه و ژست و هیکلم قشنگ و جذابه. اما برای این دختر لبنانی هیچ یک از این ویژگی های زنانه ملاک یه همسر خوب نبود.

بعدها درباره این مسئله خیلی فکر کردم و فهمیدم افکار من از حقیقت تلخ زندگی آمریکایی نشات می گیره. ما این طوری بزرگ شدیم. الگوی ما عروسک باربی و زنان زیبا هستن. من اسم زنان موفق در علوم و فنون و ادبیات و... رو نمی دونم اما می تونم صدها مانکن و خواننده و بازیگر و رقاص را نام ببرم.

درباره خودم خیلی فکر کردم مدرک فوق لیسانس دارم و در کالج، انگلیسی درس می دم و دارم آماده می شم برای دوره دکترا. از نظر هوشی تقریباً بالاتر از سطح متوسط هستم اما تا جایی که یادم هست تنها چیزی که مردم درباره آن با والدینم صحبت کردند زیبایی من بوده. من نمی تونم خودم را بدون زیبایم به حساب بیارم. مثل بیشتر زن های آمریکایی، خودشناسی من به زیباییم بستگی داره. اگه اونو از دست بدم دیگه سرمایه ای ندارم.

این چه مشکلیه که ما داریم! وجودمون رو فقط براساس تصویری که در آینه منعکس می شه ارزیابی می کنیم. خدا دارایی های زیادی به ما داده. اما اجازه دادیم این طرز فکر غربی دید ما را مسموم کنه. اشتباه نکن زیبا بودن و میل به زیبایی غلط نیست این یه نعمت خدادایه. مشکل اینه که خودشناسی ما به زیبایی ما بستگی داره.

به غرب نگاه کنید. با ارزش ترین زن ها چه به عنوان بازیگر، مانکن یا رقاصه های عجیب و غریب کسانی هستن که هوس و خیال پردازی مردها رو برآورده می کنن. جامعه بر پایه ارضای هوس مردان ساخته شده. این موضوع را می تونید با یه ساعت نگاه کردن به تلویزیون به خوبی درک کنید. چرا آگهی های تجاری مملو از زن های زیبا، برهنه و یا نیمه برهنه با صدایی مهیج

و تحریک کنندس؟! و زن ها هم سعی می کنن خودشون رو مثل اونا درست کنن.

این واقعاً شرم آوره که یه زن این قدر نگران زیباییش باشه. این نگرانی به این دلیله که اعتماد به نفس اون به میزان زیباییش بستگی داره.

حجاب یه عنصر ضروری برای حفاظت اجتماعیه و باعث میشه جامعه زن رو براساس زیباییش نسنجه. در نتیجه، زن روی استعدادهای دیگرش کار می کنه و اونا رو پرورش می ده. دیگران هم به او احترام می ذارند زیرا حجاب نشان می ده که اون به خودش احترام می ذاره.

بارها شنیدیم که خانوم ها می گن من برای دل خودم این طوری لباس می پوشم. واقعاً این طوریه؟ خوب چند نفر از شما وقتی که خونه تنهایید لباس تنگ و کفش پاشنه بلند می پوشید و آرایش کامل می کنید؟ اگه واقعاً برای لذت خودتون این طوری لباس می پوشین و آرایش می کنین نه برای جلب توجه مردها پس چرا وقتی مردی نیست و تنهایی اینطوری عمل نمی کنین؟!

دلیلش اینه که این آرایش برای خودت نیست بلکه برای اعتمادبه نفسته. ما همه به یک بالابرنده احتیاج داریم. به همین دلیل جذاب و تحریک کننده لباس می پوشیم و وقتی می بینیم چندتا سر به سوی ما برمی گرده لذت می بریم. ما از توجه لذت می بریم و همین باعث می شه از گفت وگوی دوستانه و ارتباط سالم فراتر بریم.

چرا ما به این نوع تقویت کننده احتیاج داریم تا احساس خوبی داشته باشیم؟

چرا ما با نگاه ها به اعتماد به نفس می رسیم؟

مشکل چیست؟

به مردها نگاه کنید، می بینید یک مرد کوتاه و چاق و کچل و زشت با یه زن زیبا راه می ره. چرا؟ چون آن مرد از اعتمادبه نفس بالایی برخورداره. اون می دونه یک دارایی داره که می تونه دیگران را جلب کنه. اون یا با هوشه یا ثروتمند یا

بذله گوس و یا می تونه خوب آواز بخونه. بالاخره دارایی و استعدادی رو تو خودش کشف کرده.

ما هم به عنوان یه زن لازمه دارایی های خودمون رو بشناسیم. بالاترین دارایی ما زیبایی ما نیست بلکه عفته. درباره آن فکر کنین مردها عاشق خوش گذرانی با زن های لوند و طنازند اما برای زندگی و تولد فرزند و تشکیل خانواده دنبال دختری پاک و خوبن.

ما زن ها به خودمون احترام نمی ذاریم و خودمون رو برای هرگونه لذت بصری و دیگر لذت ها آماده می کنیم.

یه زن آمریکایی به سختی کار می کنه تا فرزنداش رو بدون پدر بزرگ کنه. چندین بار باید به پزشک قانونی مراجعه کنه تا بتونه به اون مرد ثابت کنه که این بچه فرزند تو.

ما چقدر پست شدیم؟ ما فکر می کنیم آزادی داریم اما بیشتر از گذشته زندانی شدیم. ما زندانی هوا و هوس مردها شدیم. مردها ما رو می زنن از ما استفاده می کنن ما را رها می کنن. چرا؟ زیرا همیشه زنی ساده تو گوشه ای هست که گول بخوره.

ما هر کاری می کنیم تا یه مرد رو جلب کنیم. چرا هدفمون جلب رضایت مرداست؟

من از شما خواهش می کنم وضعیت آمریکا و اروپا را با دقت بررسی کنین. اگه ما گل سر سبدیم پس چرا داریم خودمون رو تو لجن زار غرق می کنیم؟

امریکا بالاترین میزان جرم و جنایت رو علیه زن ها داره در حالی که ادعا می کن که زن ها آزاد و قابل احترام هستن. آیا همانطوری که می گه زن ها قابل احترام، آزاد و برخوردار از حقوق انسانی هستن؟

ص:۱۳۳

چند وقت پیش تو یه روزنامه ماجرای مردی را نوشته بود که نامزدش رو اون قدر زده بود که راهی بیمارستان کرده بود. حتی خرگوش اون دختر رو هم شکنجه داده بود و کشته بود. این مرد به خاطر زدن نامزدش تا حد مرگ، به شش ماه زندان و پرداخت ۶۰۰۰ دلار جریمه نقدی و به خاطر خرگوش آن دختر ، به شش سال حبس و ۶۰۰۰۰ دلار جریمه نقدی محکوم شده بود. آیا ارزش خرگوش بیشتر از یه زنه؟!

تا همین چند وقت پیش قانونی وجود نداشت که از زن در برابر تعقیب محافظت کنه و زدن زن غیر قانونی نبود. هنوز هم در بعضی از ایالت ها اگر زن اقامه دعوی نکنه و شکایت نکنه قانون با اون مرد کاری نداره. اگر هم شکایت کنه ممکنه اون مرد دفعه بعد تا حد مرگ اونو بزنه!

اگر ما نشان بدیم که قابل احترام هستیم احترامی رو که لایق اون هستیم، دریافت می کنیم. ما باید حدود و مرزی مشخص کنیم و به وضوح، مقام، رتبه و شان خودمون رو نشان بدیم. آگه ما این کار رو انجام بدیم اونا هم پاسخ می دن حتی اگه به این کار عادت نداشته باشن و فرهنگشون این گونه نباشه.

یه روز تو سوپرمارکت بودم. پیرمردی بهم نزدیک شد و از پشت گوشه روسریم رو تکان داد. وقتی برگشتم گفت: «خدا تو رو بیامرزه؛ دیدن زنی که به خودش احترام می ذاره واقعاً زیباست.»

چرا مردهای آمریکایی وقتی که می شنون زن باید خودش رو بپوشونه این قدر وحشت زده می شن؟ چون دیگه نمی تونن خودشون رو بالا ببرن و در مقابل زنی که نشان پیروزی در دست داره، رژه برن.

چرا بسیاری از زن ها با حجاب مخالف هستن؟ زیرا اعتمادبه نفس خودشون رو از دست می دن چون زیبایی کلید خودشناسی اوناست. بدون زیبایی، اعتمادبه نفس و ارزشی وجود نداره. جایگاه سیندی کروفورد و شارون استون

کجاست اگر قرار باشه به چیز دیگه ای به جز ظاهر و قیافه شون تکیه کنن؟ بیاید تو دامی که برامون پهن شده نیفتیم.

قبل از مسلمان شدنم نگرانی های زیادی درباره این دین داشتم. بزرگ ترین مسئله از دست دادن این آزادی خیالی بود. اما فهمیدم تنها با تسلیم شدن در برابر خدا می شه به آزادی واقعی رسید.

بعضی ها می پرسن چرا زن ها باید حجاب داشته باشن؟ اولین نکته ای که باید به اون دقت کنیم اینه که نیروی مافوقی وجود داره که جهان را اداره می کنه، ممکنه با قوانین و تدابیر خدا موافق نباشیم اما اگه ما اونو قادر مطلق می دونیم پس باید آگاه باشیم که انتخاب اون براساس فاکتورهاییه که ما از اون آگاه نیستیم.

من نمی تونیم بگم چرا مردها طوری خلق شدن که با دیدن محرک های بصری از لحاظ جنسی تحریک می شن و نه، می تونم بگم که چرا زن ها به این مسئله کم تر توجه می کنن. به همین دلیله که play boy , Hustler و مجلاتی از این قبیل پرطرفدارتر از مجلات play girl هستن.

ممکنه واقعیت رو دوست نداشته باشیم، اما نمی تونیم وجودش رو انکار کنیم. واقعیت اینه که ما باید از خودمون محافظت کنیم و کسی این کار را برای ما انجام نمی ده.

قبل از مسلمان شدنم با آزارهای جنسی و بی احترامی برخورد داشتم. خیلی وقت ها از شنیدن حرف ها، متلک ها و پیشنهادهای ناجور با گریه خونه می اومدم.

وقتی که حجاب گذاشتم چیزی تو من تغییر نکرد اما حقیقت این بود که من پوشش مناسب داشتم و رفتار مردها تغییر کرده بود. چرا که مردها علامت «ورود افراد متفرقه ممنوع» را به وضوح می دیدن و هیچ شک و تردیدی برای اونا باقی نمی موند. وقتی زنی لباس نیمه عریان می پوشه مرد

دچار شک و تردید می شه که آیا اهلش هست؟ یا او زنه قابل احترامیه؟ اونا نمی دونن چه واکنشی نشون بدن چون هیچ اخطار آشکاری وجود نداره. اما حجاب رسا و واضح بیان می کنه این زن قابل احترامه و اهل هیچ عمل ناشایستی نیست.

به این نتیجه رسیدم اگر من خودم نگران امنیتم نباشم چه کسی نگران خواهد بود؟! پس من باید مسئولیت هایی را بپذیرم و عاقلانه برخورد کنم. نمی تونم، فرض کنم که مردها به خوبی خودشون رو کنترل می کنن. من حتی خودم هم قادر به کنترل نیستم پس چطور از دیگران این انتظار رو دارم. به همین دلیل حجاب را با کمال میل پذیرفتم.

ایمیل نهم: راه رفتن روی انگشتان پا

حجاب قسمتی از وجود منه. دلم می خواد از بی حجاب ها بپرسم اگه از شما بخوان که روی انگشت های پاتون راه برید چه احساسی پیدا می کنید؟ عصبانی و ناراحت می شید و احساس امنیت نمی کنید و هر لحظه ممکنه زمین بخورید. من هم بدون حجاب چنین احساسی دارم. بعضی ها بهم می گن به حجاب عادت کردی! نه من به حجاب عادت نکردم من به امنیت عادت کردم و دوست ندارم کسی این امنیت رو از من بگیره. امیدوارم همه خانم ها روزی به این امنیت برسن. امنیتی که هیچ خانم بدحجابی حتی یک لحظه هم اون روحس نکرده.

ایمیل دهم: حجابم به خاطر حق خواهر مسلمانم

«خواهرم، من حجاب دارم به خاطر تو، به خاطر زندگی تو و حفظ نشاط و محبوبیت تو، آره به خاطر تو، چه مسلمان و چه غیرمسلمان. من به حق هر زن احترام می ذارم و اون رو باور دارم.

ص:۱۳۶

متأسـفانه الان، تمـام هم وغم جوون هـا این شـده که چی کـار کنن تـا بـدنشون چنـد اینـچ لاغرتر بشه. آرزو می کنن تا جای هنرپیشه ها باشن و روزی روی فرش قرمز راه برن تا مردم اون ها رو به خاطر زیباییشون تشویق کنند.

حتی بعضی بعد از خوردن غذا به حمام میرن تا غذایی رو که خوردن بالا بیارن. چون بدنشون به اونا احساس ناامنی می ده.

میزان اعتمادبه نفس اونا به بـدنشون بسـتگی داره. چون یه زن، فقط بدنش مهمه پس باید این بدن رو به بهترین نحو ارائه بده. چراکه جایگاه زن تو جامعه به میزان جذابیتش بسـتگی داره و همین مسـئله اون رو به سـمت برهنه گرایی می کشه تا ارزشمند بشه.

آیا من با بدنم مورد قضاوت قرار می گیرم یا با اخلاق و رفتار و ذهن و هوشم؟

چرا برای تبلیغ هر چیزی از چیپس و پفک گرفته تا ماشین و لوازم یدکی آن باید بدن زن کنار کارت تبلیغاتی باشه؟

چرا یه زن بایـد به خودش این اجـازه رو بـده که برای هر مردی عشوه گری کنه؟ از سوپرمـارکت گرفته تا پزشـکی که به اون مراجعه می کنه؟ شاید می خواد مورد احترام قرار بگیره یا جنس بهتر و ارزون تری رو بخره.

دلیل محجبه شدن من پاسخ این سؤال ها و ادای حق دیگرانه.»

– وقتی ایمیلش رو خونـدم، با خودم گفتم اگه همه زن ها مثل این خانم به فکر زنـدگی همدیگه باشن، دنیا چی می شه؟! می شه مدینه فاضله، می شه بهشت.

واقعاً تو مغـازه هـا بعضـی از زن هـا مشـغول خوش وبش و طنـازی هسـتن تـا بتونن تخفیف بگیرن شایـد بهـتره که بگم وجود خودشون رو تخفیف بدن.

بیشتر مغازه ها هم از فروشنده زن استفاده می کنن تا بیشتر فروش کنن و وقت بیکاری هم کسی باشه که براشون طنازی کنه!

ص:۱۳۷

به قول شاعر:

گوشه گوشه دروغ پردازی

با خدا جنگ و با همه بازی

با دروغ ودغل قسم خوردن

سود هنگفت ازین و آن خوردن

یک طرف دکه رباخواری

یک طرف هم کلاه برداری

یک طرف در دکان بزازی

عده ای در خفا به طنازی

یک طرف در دکان نساجی

رفته عفت به چوب حراجی

یک طرف در دکان فالوده

عدّه ای با نگاه آلوده

یک طرف در دکان کفاشی

صحبت از حقّه هست و کیاشی

یک طرف در دکان زرگر هست

دست نامحرمی به دستی پست

تا النگو به دست بنماید

مالشی تا به شست بنماید

دیده ام با نگاه نقادی

گشته آرایش زنان عادی

پشت میز مغازه ها زن ها

بدحجاب و برهنه گردن ها

بهر پاسخ همیشه آماده

لذّتی هم به مشتری داده

سود آن را یکی دگر خورده

آبرو از یکی دگر برده

دختر احمق بزک کرده

روی دست پدر کپک کرده

شده ابزار دست بازاری

شده سرمایه دغل کاری(۱)

ایمیل یازدهم: من نگرانم، نگران جسمم، عمرم و عاقبتم

پرسیده بودی چرا حجاب می ذارم من هم تمام دلایلم را برات می نویسم و هر سؤالی هم در مورد دلایلم داشته باشی جواب می دم. امیدوارم دلایلم برات قانع کننده باشه تا بتونی راحت تر تصمیم بگیری.

ص:۱۳۸

۱- شاعر: مسعود اسدی

۱. من آزادم. هیچ کس حق نداره چیزی رو که من اجازه نمی دم، ببینه. این حق منه که انتخاب کنم چه کسی من رو ببین و آن شخص رو خدا مشخص کرده. من برده نیستم و این حق رو دارم.

۲. من ارزشمندم. دوست ندارم حد خودم را اون قدر پایین بیارم که وسیله ای بشم برای نگاه مردها. من نمی تونم نگاه مردها رو متوقف کنم اما می تونم به اون ها چیز زیادی نشان ندم.

البته منظور من همه مردها نیستن بلکه منظورم مردهای هستن که وقتی راه می رن یا رانندگی می کنن، به هر زنی که می رسن نگاه می کنن و به جست وجو ادامه می دن تا مورد دیگری پیدا کنن چون هیچ وقت از نگاه کردن سیر نمی شن.

۳. من به خودم احترام می ذارم. من برای خودم ارزش قائلم و وارد این مسابقه جنسی نمی شم که جایزه آن حرف های رکیک، نگاه های پرهوس یا پیشنهاد دوستی و رابطه نامشروعه.

۴. من نگران برادران دینی خودم هستم. همه کسانی که تو محل کار، دانشگاه، خیابان و هرجایی که می خوان نگاه خودشون رو کنترل کنن و از نگاه حرام جلوگیری کنن.

من نمی خوام برای اون ها سدی در مسیرشون به سوی رضای خدا باشم. من نمی خوام جزو کسانی باشم که تمایلات اون ها رو تحریک می کنن، تمایلاتی که کنترلش براشون بسیار سخته.

۵. زنای چشم نگاه کردنه. من می خوام خودم رو از این نگاه ها حفظ کنم و نمی خوام وسیله ای برای این نگاه ها و علت آن باشم.

۶. من نگران خواهر دینی خودم هستم. نمی خوام اون آسیب ببینه و احساس حسادت کنه. وقتی که با همسرش راه می ره و همسرش به من نگاه می کنه و ما رو با هم مقایسه می کنه و روی تفاوت های زنانه ما فکر می کنه،

اون آسیب می بینه. همه زیبا هستند اما تفاوت وجود داره. به نظرم این تفاوت ها جلب توجه می کنه.

۷. من نگران خودم هستم. خلاصه یه روزی عمرم تموم می شه و باید پاسخ گو باشم که چرا امر خدا را انجام ندادم و باعث این همه گناه شدم. اگر روز قیامت به من بگن تو موجب صدها طلاق، صدها تجاوز و صدها خودارضایی شدی چی کار می تونم بکنم! تا هنوز دیر نشده و وقت دارم می خوام فرمان خدا رو انجام بدم و در مسیر رضای خدا گام بردارم.

۸. حجاب می ذارم برای این که خدا گفته. همه دلایل فرعی هستن. دلیل اصلی اینه که از خدا اطاعت کنم و اون رو پرستش کنم حتی اگر دلایل حجاب و منافع آن رو ندونم. من می خوام جزو این دسته باشم که می گن: }...قَالُوا سَمِعنا وَ اَطَعنا...{(۱) (فرمان خدا راشنیدیم و اطاعت کردیم.)

این دلایل حجاب گذاشتن من بود. انشاءالله وجود همه زن ها مثل جواهری باشه که می خوان اون رو به بهترین وجه حفظ کنن. همان طوری که این امر برای من اتفاق افتاده.

ص:۱۴۰

۱- سوره بقره، آیه ۲۸۵.

گذر عمر

اشاره

از نکـاتی که گفته بود خیلی خوشم اومـد. مخصوصاً این جمله اش: «یک روز عمر من تمام می شه و بایـد پاسـخ گو باشم.» با خودم خیلی فکر کردم، من چه جوابی دارم؟ عمرم رو چطوری گذرونـدم؟ روزها آنقـدر زود می گذره که اصـلاً متوجه نمی شم کی شب شد؟ کی هفته تموم شد؟ کی ماه جدید اومد؟

- نمی دانم این عمر تو دانی به چه سانی طی شد؟

پوچ و بس تند چنان باد دمان!

همه تقصیر من است...

اینکه خود می دانم که نکردم فکری

که تأمل ننمودم روزی

ساعتی یا آنکه چه سان می گذرد عمر گران

کودکی رفت به بازی

به فراغت به نشاط

فارغ از نیک وبد و مرگ وحیات

ص:۱۴۱

همه گفتند کنون تا بچه است بگذارید بخندد شادان

که پس از این دگرش فرصت خندیدن نیست!

بایدش نالیدن...

نوجوانی سپری گشت به بازی، به فراغت، به نشاط

فارغ از نیک وبد و مرگ وحیات

همه گفتند کنون جوان است هنوز

بگذارید جوانی بکند

بهره از عمر برد، کامرانی بکند

بگذارید که خوش باشد و مست

بعد از این باز مرا عمری هست؟

یک نفر بانگ برآورد که او اکنون باید فکر فردا بکند

دیگری آوا داد که چو فردا بشود فکر فردا بکند

سومی گفت همان گونه که دیروزش رفت، بگذرد امروزش همچنین فردایش

بعد از این باز نفهمیدم من، که به چه سان دی بگذشت

آن همه قدرت و نیروی عظیم به چه ها مصرف گشت

نه تفکر، نه تعمق و نه اندیشه دمی عمر بگذشت به بی حاصلی و دمی

چه توانی که زکف دادم مفت

من نفهمیدم و کس نیز مرا هیچ نگفت

مدت عهد شباب می توانست مرا تا به خدا پیش برد

لیک بیهوده تلف گشت جوانی هیهات

آن کسانی که نمی دانستند جوانی یعنی چه، راهنمایم بودند

که دائم فکر خوردن باشم

فکر گشتن باشم

فکر تامین معاش، فکر یک زندگی بی جنجال، فکر همسر باشم

کس مرا هیچ نگفت زندگی خوردن نیست

زندگی ثروت نیست

زندگی داشتن همسر نیست

زندگی فکر خود بودن و غافل ز جهان نیست:

حال فهمیدم هدف زیستن این است رفیق

من شدم خلق که با عزمی جزم پای بند هواها گسلم

پای در راه حقایق بنهم

با دلی آسوده، فارغ از شهوت و آز و حسد و کینه و بخل

مملو از عشق و جوانمردی و زهد در ره کشف حقایق کوشم

شربت جرئت و امید و شهامت نوشم

زره جنگ برای بد و ناحق پوشم

شمع راه دیگران گردم و با شعله خویش

ره نمایم به همه گرچه سرا پا سوزم

من شدم خلق که مثمر باشم نه چنین زاید و بی جوش وخروش

عمر بر باد و به حسرت خاموش

ای صد افسوس که چون عمر گذشت معنی اش فهمیدم

که این سه روز از عمر به چه ترتیب گذشت:

کودکی بی حاصل

نوجوانی ب_اطل

ص:۱۴۳

وقت پیری غافل

به عبارتی دیگر:

کودکی در غفلت

نوجوانی شهوت

در کهولت حسرت(۱)

ایمیل دوازدهم: گارد ایمنی

من ۱۶ سالمه و چند ساله که حجاب گذاشتم تا پارسال در مدرسه نمی تونستم حجاب بذارم. مجبور بودم روسریم رو بردارم و بیرون از مدرسه دوباره سرم کنم. خیلی برام سخت بود. اما چاره ای نداشتم تا امسال که تونستم مدرسه ام رو عوض کنم. دوست هام بهم می گفتند با حجاب خودت رو سرکوب می کنی. نیازهات رو ندیده می گیری و به خودت ظلم می کنی.

اما من چنین احساسی نداشتم. بعضی ها فکر می کنن که حجاب فقط یک تکه پارچه ست اما خیلی بیشتر از این حرف هاست. حجاب ارتباطت رو با خدا قوی تر می کنه.

توی مهمونی ها، داییم خیلی ناراحت می شه که من با حجاب میام. چندبار تو مهمونی ها روسریم رو از سرم کشید.

متأسفانه، امروزه وقتی که شما جزو یگ گروه اقلیت هستید و اطرافیانتون همه بی حجاب هستن بمباران می شی، اما نباید ترسید و باید مقاومت کرد.

حجاب یه نشانه ست. نشون می ده که من یه انسان وظیفه شناس هستم. من اهلش نیستم. من به کلوپ شبانه و یا... نمی رم.

۱- شاعر: مجتبی سلطانیان

حجاب مثل یه سد عمل می کنه که راه من رو از دیگران جدا می کنه و من رو از خیلی از بلاها نجات می ده. حجاب یه گارده و توی جمع برات یک شخصیت و یک حائل می سازه.

من سر کلاس خوب درس می خونم چون احساس می کنم اگه خوب درس نخونم اسلام و مسلمونارو پایین آورده ام. دوست ندارم باعث سرشکستگی اسلام بشم.

امیدوارم بتونی خوب تصمیم بگیری.

ایمیل سیزدهم: نظریات هنری مکو

من لیدیا هستم. چند ساله که حجاب گذاشتم. تصمیم گرفتم برات نظریات هنری مکو، دکترای ادبیات، مخترع بازی اسکروپل، معمای اخلاق و نویسنده کتاب راهی طولانی برای رسیدن به موعد را درباره چادر و مایو دو تکه بنویسم.

هنری مکو: «من روی دیوار اتاقم دو تا عکس دارم. عکسی از خانومی محجبه با چادر و دیگری عکس یکی از شرکت کنندگان مسابقه زیبایی آمریکا که چیزی به جز یک دوتکه نپوشیده است.

یکی خودش رو کاملاً از عموم پوشانده و دیگری به طور کامل خودش را در معرض عموم گذاشته است.

نقش زن در قلب هر فرهنگ است. جدا از دزدیدن نفت عرب ها و تحمیل جنگ در خاورمیانه مسئله اصلی محروم کردن آن ها از مذهب و فرهنگشان و تبدیل چادر به دو تکه است.

من کارشناس شرایط زنان مسلمان نیستم و زیبایی های زنانه را بسیار دوست دارم. اما من، از بعضی از ارزش های چادر که برایم محرز شده دفاع می کنم.

ص:۱۴۵

برای من، زنی که چادر پوشیده به شوهر و خانواده اش اختصاص دارد. آن ها فقط او را می بینند. حجاب، حریم و اهمیت محدوده خانوادگی را نشان می دهد.

کانون توجه زن مسلمان خانه اش است. لانه ای که در آن فرزندانش را بزرگ و تربیت می کند. او سازنده خانه است. ریشه ای اصلی که زندگی معنوی خانواده را نگه می دارد، فرزندان را تربیت می کند و برای همسرش پناهگاهی فراهم می سازد و حامی اوست.

در مقایسه، ملکه زیبایی آمریکا با یک دوتکه، تقریبا لخت که خرامان خرامان در مقابل چشم میلیون ها نفر در تلویزیون می آید، فمینیستی است که فقط به خودش تعلق دارد. در واقع او یک دارایی عمومی است. او به همه و هیچ کس تعلق دارد. او بدنش را به بالاترین پیشنهاد می فروشد. درواقع خودش را به مزایده گذاشته است.

در آمریکا میزان ارزش فرهنگی یک زن جاذبه جنسی اوست که متأسفانه این دارایی به سرعت بهای خود را از دست می دهد. او از ظاهرش آزار می بیند و از مشکل اضافه وزن به ستوه می آید.

در دوره نوجوانی الگویش ــبریتنی اسپیرز ــاست. خواننده ای که روی صحنه به تدریج برهنه می شود. او از بریتنی یاد می گیرد که او فقط در صورتی محبوب است که نیاز مردی را برآورده کند.

او می آموزد به جای این که منتظر عشق واقعی باشد آویزان باشد. او معصومیتش را که قسمتی از جذابیتش است از دست می دهد.

در نتیجه، قبل از شوهرش صدها مرد دیگر او را می شناسند. او سخت و حسابگر می شود. او نمی تواند عاشق شود. او لیاقت دریافت بچه را ندارد.

ص:۱۴۶

شخصیت زنانه براساس ارتباط بین مادر و بچه شکل گرفته است و بر پایه از خود گذشتگی و پرورش است. ذات مرد براساس رابطه بین شکار و شکارچی و حمله و دلیل شکل گرفته است.

فمینیسم به زنان می آموزد که ذات زنانه از ظلم وستم نشأت گرفته است و زن باید رفتار خود را به رفتار مردانه تبدیل کند. که نتیجه این، یک زن خشن و گیج با عقده ای بزرگ بر دلش است که لیاقت مادری و همسری را ندارد.

البته این هدف مهندسان اجتماعی در سازمان بین الملل است؛ از بین بردن هویت جنسی و خراب کردن خانواده، ایجاد بزهکاری اجتماعی و شخصی و کاهش جمعیت.

در دنیای شجاع مدرن، زنان دیگر خانه ساز و تولیدکننده نسل نیستند. از آنها موجوداتی مستقل و خنثی ساخته اند که تسلیم نیازهای جنسی هستند البته نه برای عشق و تولید نسل بلکه برای لذت جسمی.

در یک کنفرانسی _دونالد رامزفلد_(۱) گفت: زنان و دختران جوان ایرانی تحت قانون ملاها اسیر شده اند و امریکا سریعاً باید آن ها را آزاد کند.

آزادی برای رسیدن به بریتنی اسپیرز؟ به استمنا دو جانبه که در امریکا برای تمایلات جنسی به تصویب رسیده است؟ آزادی چیست؟

رسیدن به مقام والدینی، منتهی درجه رشد بشری است. مرحله ای است که وقتی از مرحله خودخواهی فارغ التحصیل شدی و به مقام جانشینی خدا رسیدی؛ لایق مقام تولید نسل و پرورش یک زندگی جدید می شوی.

اما نظام دنیای جدید نمی خواهد ما به این سطح از بلوغ برسیم. هرزه نگاری و پرنوگرافی جانشین ازدواج شده است و ما باید مجرد، تشنه لذت جنسی و خودآزار باقی بمانیم.

ص:۱۴۷

۱- Donald Rumsfeld

ما نباید یک زندگی خصوصی و دائمی داشته باشیم. ما باید براساس...

این وضعیت خصوصا برای زن مخرب است. جاذبه جنسی زن عملکرد باروری اوست. وقتی که باروری رد شود در نتیجه جاذبه جنسی او رد می شود. اگر زن سال های جوانی اش را به مستقل شدن اختصاص دهد بعید است که یک همسر دائم پیدا کند. رسیدن به رضایت بلندمدت و شادی همیشگی برای او وقتی تحقق می یابد که ازدواج کردن و تشکیل خانواده اولین اولویت او باشد.

فمینیسم یکی دیگر از حقه های ظالمانه قوانین دنیای جدید است که زنان آمریکا را فاسد کرده است و تمدن غرب را به غارت برده است و میلیون ها زندگی را ویران کرده است و تهدیدی مهلک برای اسلام است.

من از چادر طرفداری نمی کنم بلکه از ارزش هایی که ارائه می دهد حمایت می کنم من حامی و طرفدار اختصاص زن به شوهر و خانواده و شرافت و عفتی هستم که چادر به ارمغان می آورد و از آن حمایت می کنم.»

سارا:

دخترم می کنم از مغلطه کاران خبرت

که مبادا ببرند از ره عفت به درت

تا خبر دار شوی یا به قلم یا تبلیغ

برده چادر زتو، بنهند کلاهی به سرت

ای شکرخنده بر آن تنگ شکر، روی بپوش

تا که موران ننمایند طمع بر شکرت

آخر از جنس لطیفی تو، نظرهاست کثیف

رخ بپوشان و بران بدنظران از نظرت

زیور و زینت خود جز به محارم منمای

تا که بیگانه ندزدد ز تو یکتا گوهرت

ص:۱۴۸

ایمیل چهاردهم: زیبایی های من

سارا جان، واقعاً سخته که همه نوع زیبایی رو داشته باشی، موی بلند، اندام زیبا، صدای دلنشین اما همه رو بپوشونی. این توانایی رو داشته باشی که به راحتی دل مردی رو شکار کنی و اونو شیفته خودت کنی اما نکنی! عشوه گری و طنازی بلد باشی اما استفاده نکنی و در مقابل، هزار حرف از مردم بشنوی و نگاه های عجیب و غریب اون ها رو تحمل کنی. اما تحمل همه این ها با این حدیث آسون می شه.

امیرالمومنین(ع) می فرمایند: «پاداش مجاهد در راه خدا بیشتر از پاداش عفیف پاکدامنی نیسیت که قدرت برگناه دارد و آلوده نمی گردد. همانا عفیف پاک دامن فرشته ای از فرشته هاست.» (نهج البلاغه، حکمت۴۷۴)

ایمیل پانزدهم: اسارت در طالبان

من، یون ریدلی(۱) روزنامه نگار واشینگتن پست همیشه به زنان محجبه به چشم مخلوقاتی ستم دیده نگاه می کردم تا این که در سپتامبر سال ۲۰۰۱، پونزده روز بعد از حمله تروریستی در آمریکا، به افغانستان رفتم تا مقاله ای درباره زندگی تحت سلطه رژیم طالبان بنویسم اما از سوی طالبان دستگیر شدم. البته مانند زنان افغان چادر آبی سر کرده بودم. اما دستگیر شدم و ده روز زندانی بودم اون ها به من به چشم زن بد نگاه می کردند و من را فاحشه صدا می زدند.

بعد از آزادی ام به لندن برگشتم و تصمیم گرفتم درباره دین اسلام تحقیق کنم.

۱- Yvonne Ridley

هر چه قرآن رو می خوندم متعجب تر می شدم، همش دنبال سوره ای می گشتم درباره نحوه زدن همسر و خشونت علیه اون ها و ظلم کردن به دخترها باشه، اما در کمال ناباوری عباراتی پیدا کردم که آزادی زنان را ترویج می کرد.

۲سال و نیم بعد از دستگیریم مسلمان شدم و با معجونی از حیرت، ناامیدی و تشویق از طرف دوستان و اقوام روبه رو شدم.

حالاـ در اینجا، در بریتانیا به وزیر خارجه سابق، جک استرو که حجاب زنان مسلمان را سدی ناخواسته در برابر یکپارچگی توصیف می کرد و تونی بلر و سلمان رشدی و حتی نخست وزیر ایتالیا، رومانوپرودی که از نظر او دفاع می کردند به دیده انزجار و تنفر نگاه می کنم.

به عنوان کسی که در هر دو طرف، حجاب و بی حجابی، بوده به شما می گم که سیاستمداران غربی و روزنامه نگارانی که درباره ظلم و ستم علیه زن ها ضجه می زنند هیچ چیز درباره آنچه بحث می کنن، نمی دونن. اون ها به حجاب، عروس های کودک، ختنه زنان، قتل های ناموسی و ازدواج های اجباری بند کردند و به اشتباه برای همه این ها اسلام رو سرزنش می کنن.

این مسائل فرهنگی و رسم ورسوم ها هیچ ربطی به اسلام نداره. خواندن دقیق قرآن نشان می ده هر آنچه فمینیست های غربی در دهه ۱۹۷۰ برای آن جنگیدن، ۱۴۰۰ سال پیش به زنان مسلمان داده شده بود.

زنان در اسلام با مردان در معنویت، تحصیل و ارزش مساوی در نظر گرفته می شن. غریزه خدادی زن برای تولد فرزند و حضانت از او در اسلام یه نکته مثبت در نظر گرفته می شه.

وقتی که اسلام این قدر امتیاز به زنان مسلمان ارائه می ده چرا مردهای غربی این قدردر مورد پوشش زنان مسلمان وسواس به خرج می دن؟ حتی وزرای دولت بریتانیا گردون برون و جان رید عبارات تحقیرآمیزی درباره

حجاب به کار می برند اما به مردهایی که در سرتاسر مرزهای اسکاتلند دامن می پوشن احترام می ذارن.

وقتی که مسلمان و محجبه شدم عواقب زیادی شامل حالم شد. من فقط سرم رو پوشوندم اما فورا به شهروند درجه دوم تبدیل شدم. من می دونستم که حرف های عجیب وغریبی از آشنایان خواهم شنید اما انتظار نداشتم این قدر از سوی غریبه ها مورد خصومت قرار بگیرم.

پوششم به شما می گه من مسلمانم، من انتظار دارم با احترام با من برخورد بشه دقیقاً مثل یه بانکدار وال استریت که می گه: کت وشلوار، اون رو به عنوان یکی از مدیران اجرایی تعریف می کنه تا جدی گرفته بشه. برای زنانی که مثل من مسلمان شدن رفتار نامناسب مردها و نگاه ناپاک اون ها غیر قابل تحمله.

من سال ها یه فمینیست غربی بودم اما دیدم زن های مسلمان به تمام حق وحقوق خود رسیدن.

من از جشنواره های بیمارگونه زیبایی متنفرم. حامیان اون ها در سال ۲۰۰۳، ورود ملکه زیبایی افغانستان، ویدا سمادزاس را با یه پوشش دوتکه گامی بلند برای آزادی زنان اعلام کردن! و به او جایزه ویژه جشنواره رو دادن.

آزادی چیست؟ آیا آزادی این است که به طول دامنت ارزیابی شوی؟ یا اینکه با شخصیت و هویتت مورد قضاوت قرار بگیری؟

در اسلام، برتری از طریق تقوا به دست میاد، نه براساس زیبایی، ثروت، قدرت، موقعیت و جنسیت.

من نمی دونم، گریه کنم یا بخندم وقتی که پرودی ایتالیا هفته گذشته به این بحث پیوست که بیان می کنه نپوشیدن حجاب یه حس مشترکه زیرا روابط اجتماعی را بسیار سخت می کنه.

ص:۱۵۱

این واقعاً مزخرفه.

اگر علت اینه پس چرا موبایل، خطوط ثابت، ایمیل و فکس و پیام های متنی روزانه مورد استفاده قرار می گیره؟ و هیچ کس رادیو رو خاموش نمی کنه چون صورت مجری رو نمی بینه!

من در اسلام احترام پیدا کردم. اسلام به من می گه تو حق تحصیل داری و این وظیفه توست که به دنبال علم بری. هیچ جا در چارچوب اسلام گفته نشده که زن باید شستشو، طبخ و تمیزی رو برای مردها انجام بده. دین اسلام به همه نیازهای زن توجه کرده پس چطور مردهای مسلمان مجاز به ضرب وشتم همسرانشون هستن؟ این اصلاً درست نیست.

طبق تحقیق اخیر سازمان بررسی خشونت های خانگی، به طور متوسط در طی ۱۲ ماه، ۴ میلیون زن آمریکایی مورد حمله همسر خود قرار می گیره و روزانه بیش از سه زن توسط همسر یا دوست پسرش کشته می شه. این مردهای مهاجم از گروه یا مذهب یا فرهنگ خاصی نیستن. طبق بررسی های این سازمان از هر سه زن در جهان یک زن در طول عمرش مورد ضرب وشتم یا آزارواذیت جنسی قرار می گیره. این یه مشکل جهانیه که فراتر از مذهب، ثروت، طبقه، نژاد و فرهنگه.

اما این هم درسته که مردهای غربی برخلاف ظاهرشون بر این باورند که از زن ها بالاترند. اون ها هنوز برای کار یکسان حقوق بالاتر دریافت می کنن و زن ها رو به چشم یه کالای جنسی می بینن، که قدرت و نفوذشون به ظاهر آن ها بستگی داره.

کسانی که هنوز روی این ادعای خود پافشاری می کنن که اسلام به زن ستم می کنه، بیانه کشیش _بت رابرتسون_ در سال ۱۹۹۲ رو به یاد بیارن که دیدگاه خودش رو درباره زن های توانمند ارائه داد: « فمینیسم یک جنبش سیاسی، سوسیالیستی و ضد خانواده است که زنان را به ترک شوهر، کشتن

فرزند، انجام سحروجادو، نابود کردن سرمایه داری و همجنس گرایی تشویق می نماید.»

حالا به من بگید چه کسی متمدنه؟

ایمیل شانزدهم: مسلمان فصلی

من تو یه خانواده مسلمان متولد شدم. پدرم گاهی اوقات نماز می خوند اما مادرم نمازش ترک نمی شد. من هم مرتب نماز نمی خوندم هر وقت که احساس می کردم به نماز احتیاج دارم مثلاً وقتی که خواسته ای داشتم نماز می خوندم. اغلب اوقات هم هر پنج نماز را با هم می خوندم.

سفرم به سوی حجاب هم مثل راه آهن های مرتفع و پرپیچ وخم شهربازی ها بود. زیاد بالا و پایین داشت. توی دانشگاه از حجاب گذاشتن خوشم می اومد چون احساس می کردم اونایی که روسری سر می کنن زیباتر می شن.

زمان گذشت و کم کم همین نماز دست وپا شکسته و این روسری رو هم فراموشی کردم. بعد از یه فاصله طولانی که سرگرم زندگی بودم، یه روز به طور تصادفی که تو اینترنت می چرخیدم به چند برنامه ویدیوئی برخوردم که بیننده ها رو تشویق می کرد تا درباره اسلام بیشتر بدونن. بیشتر چیزهایی که دوروبرم به مذهب نسبت داده می شد، ساختگی بود. اما این فیلم ویدیوئی واقعاً مستند و عقلی بود.

ابتدا، سعی کردم اون رو نادیده بگیرم. زیرا پذیرفتنش برام سخت بود. اما حس کنجکاویم باعث شد تا فیلم رو ببینم شاید واقعیت داشته باشد. همین برام انگیزه شد تا به سایت ها و وبلاگ های دیگه هم سر بزنم.

دیگه بیشتر وقتم را صرف خوندن مطالب اسلامی به صورت آن لاین می کردم.

ص:۱۵۳

تحقیق درباره نظریات اسلامی در زمینه مسائل خاص برام سرگرمی شده بود. هر روز که می گذشت متوجه می شدم من هیچ چیز درباره اسلام نمی دونم. چون واقعیت اون رو درک نکرده بودم و اعمالم را به نحو احسن انجام نمی دادم.

دلیل سهل انگاری هام رو متوجه شدم. مثل یه مریضی که اگه بهش بگین جون تو به این قرص وابسته است. اگه قطع کنی از بین می ری، مطمئناً هر روز به موقع آن را می خوره.

من هم به این نتیجه رسیدم که روح هم همین طوره. روح انسانی که با خدا قطع رابطه کرده، مریضه و باید تحت درمان باشه.

در واقع ما هر روز پنج بار نماز می خونیم، روزه می گیریم، خمس و زکات می دیم، حجاب می ذاریم، به دیگران کمک می کنیم و... تا ملزومات درمان را به خوبی انجام بدیم و سالم بشیم و سالم بمونیم.

امیدوارم تو هم راه درمان را پیش بگیری و روح و جسمی سالم داشته باشی.

ایمیل هفدهم: احساس خطر

اسم من فیننیگانه و لندن زندگی می کنم. حجاب اطاعت از خداست و باعث می شه زن ها از نظر روحی و جسمی امنیت رو احساس کنن.

قبل از محجبه و مسلمان شدنم همیشه احساس می کردم که در معرض خطر هستم. خیلی وقت ها دلم می خواست پوششم بیشتر باشه تا وقتی که از دانشگاه به خونه می رم این قدر نگران تعقیب یا حمله کسی نباشم. هر شب با هزار ترس و اضطراب اطرافم رو نگاه می کردم تا به خونه برسم.

اما حالا- با پوشش بیشتر خیالم راحت تر شده. حجاب از رویکردهای فیزیکی احتمالی تا حدود زیادی جلوگیری می کنه. حجاب سدیه در برابر نگاه های هرزه افرادی که به دنبال لذت های غیرقانونیند.

ایمیل هجدهم: رهایی از نابودی

من نمی تونم قبل از این که به موضوع زندگی مون بر روی زمین بپردازم، درباره حجاب صحبت کنم. بیایید به وضعیت اموری بنگریم که با اون مجادله می کنیم و درباره تمام اتفاقاًتی که تو این جهان می افته فکر کنیم.

زمین از سم های صنعتی ویران شده، جنگل های انبوه سوزانده شده و از بین رفته اند، لایه ازن نازک شده، حیات وحش و زندگی دریایی منقرض شده است.

دنیا در انتظار هولوکاست هسته ای با یک اشاره انگشت است. سم ها به طور موذیانه به آب آشامیدنی ما نشت می کند.

ذرات غبار سمی در هوا فراوان است. فرسایش خاک به علت استفاده مفرط از آفت کش ها باعث شده تا سطح زمین از بین برود.

هزاران خانه خالی وجود دارد در حالی که هزاران مرد و زن و کودک آواره هستند. در حال حاضر ۲۰ تا ۳۰ درصد آمریکا تبدیل به بیابان شده. سرطان و بیماری های اختلال در سیستم های ایمنی بدن به طور فزاینده ای فراگیرشده و آلرژی ها فراوان شده است.

ما رنج می بریم زیرا مادرمان زمین مورد سوء استفاده قرار گرفته و بدن فیزیکی ما قسمتی از این زمین است و نمی توانیم از محیط زیست جدا شویم. در مواجه با این تصویر غم انگیز واقعی باید از خود بپرسیم چگونه می توانیم با افرادی که قدرت در دست آنهاست و مسئول تمام این فجایع هستند مقابله کنیم؟!

خداوند در قرآن درباره مردم دوران حضرت موسی صحبت می کند که همین سؤال را از موسی پرسیدند.

خداوند می دانست که فرعون عاقبت ناگواری خواهد داشت، همان طور که نظام سرمایه داری روی آخرین پایه خود ایستاده و تمام پایه هایش از بین

رفته است. موسی به قوم اسرائیل نگفت که بروید و فرعون را بکشید. بلکه به همراهانش گفت توان خود را به جامعه و خانه خود اختصاص دهید و ارتباطتان را با خدا قوی تر کنید.

این مثالی است که به ما نحوه مبارزه با گناه را نشان می دهد. حجاب نیز یکی از سمبل های باارزش این مبارزه است. حجاب علامتی است که می گوید: «من به خدا و ممنوعیت گناه و انجام کارهای خوب اعتقاد دارم.» حجاب یک تصدیق بیرونی از باور درونی است. به خاطر آن حاضریم نفسمان را قربانی کنیم و سخت می کوشیم تا تغییرات مثبتی در جامعه به وجود آوریم.

حجاب ستمدیدگان را نجات نمی دهد، گرسنگان را سیر نمی کند و جامعه ای از همه نظر سالم نمی سازد اما بیانیه ای است که به جهانیان می گوید که من انسانی باارزش و دارای شرف و عفت و آبرو هستم.

این مفهوم غنی حجاب را در ذهن داشته باشید تا ببینیم در جوامع غربی چگونه با زنان رفتار می شود؟

شما شباهت قابل توجه ای بین نحوه تفکر نظام سرمایه داری درباره کره خاکی، با نحوه رفتار آن ها با زن خواهید دید. تنها لغتی که هر دو موضوع را دربرمی گیرد استثمار است.

در آمریکا بیشتر دختران از ارزش وجودی خود بی خبرند. آن ها فقط ارزش تجاری هر چیزی را می بینند و درباره ارزش معنوی خود احساس ناامنی می کنند.

مثل شیرین گندمک که در جعبه های تزئینی بسیار زیباست اما این ربطی به ارزش غذایی او ندارد یا در تلویزیون مدام می بینیم از دختران جوان برای فروش و تبلیغ هر چیزی از شوینده ها تا فروش ماشین استفاده می شود. جامعه روی زیبایی و جذابیت ظاهری تاکید می کند و دختران جوان سخت می کوشند تا خود را شبیه به آن ها درست کنند.

من از سن ۱۲ سالگی قرص های رژیمی استفاده می کردم و حدود ۱۰ سال دائما در رژیم بودم تا این که مسلمان شدم.

حقیقت جامعه آمریکا این است که زن خود را به حراج بگذارد تا موفق شود. زن ها بدن خود را باید بیارایند تا کار پیدا کنند و از لحاظ اجتماعی پذیرفته شوند.

در مشاغل پایین تر مثل خدمتکاری زن باید سخت کار کند و عشوه گر نیز باشد تا انعام خوبی بگیرد. حتی در مشاغل حرفه ای تر هم وضع به همین گونه است تا بتواند ارتقا پیدا کند. مادرم دکترا دارد و عضو هیئت علمی دانشگاه است. یکی از قوانین دانشگاه این است که کارکنان زن جوراب شلواری بپوشند. این واقعاً بیماری است.

این یعنی مهم نیست تو از لحاظ علمی چه مقامی داری! مهم تر و ارجح تر این است که پاهایت را نشان دهی.

من معتقدم حجاب روشی محکم برای نه گفتن به استفاده از بدن برای کسب مزایای تجاری و مالی است.

روشی است که با آن می توانی از شرکت در هرگونه استثمار با هر نفع و منفعتی را رد کنی.

حجاب مبارزه با سرمایه داری و حرص و طمع است.

تو حق انتخاب داری. می توانی به هرگونه سرمایه داری، استثمار و فساد و تباهی بگویی، نه!

و نیز می توانی همه را بپذیری و بگویی، آری!

ایمیل نوزدهم: شکستن خواسته های خدایان ذکور

من در خانواده ای هندو متولد شدم. جایی که همیشه به ما یاد دادن خودمون رو موجوداتی در نظر بگیریم که باید ازدواج کنن و بچه دار بشن و در خدمت شوهر

باشن، چه خوب باشه و چه بـد. اگه شوهرت فوت کرد بایـد تا آخر عمر، ساری سـفید بپوشـی و غـذاهای گیاهی بخوری. باید موهات رو کوتاه کنی و حق نداری دوباره شوهر کنی. چون تو زنی و طفیلی وجود مرد. بعضی از زن های بیوه هم ترجیح می دن طبق همان مراسم ساتی با شوهر خود سوزانده بشن تا این که مجبور باشن این وضعیت اسف بار رو تحمل کنن.

هنـدیان عقیـده دارن که زن از قطعه هـای اضـافی و بازمانـده عـالم به وجود اومـده. زمانی که خـدا می خواست زن را بیافرینه متوجه شد که همه مواد را صرف مرد کرده و دیگه ماده ای در اختیار نداره که زن رو بسازه.

پس گشت و گل های اضافی رو که روی زمین ریخته بود، جمع کرد و زن رو آفرید. اون ها می گن سرچشمه جنگ و ننگ زنه و باید از زن پرهیز کرد.

مـا رسم و رسـومی داریم که زن در اون هـا هیـچ حـق وحقوقی نـداره. یکی از این رسم هـای نـامعقول رسم جهیزیه است که عروس بایـد به دامـاد بـده از ملـک و ماشـین گرفته تـا لوازم خـانه. داماد می تونه درخواست هر چیزی داشـته باشه چه خانواده عروس توانـایی اون رو داشـته بـاشن و چه نداشـته بـاشن. گاهی شـده که تا سالیان سال بعـد از ازدواج، همچنان پول و کالا از خانواده عروس می گیرن.

بعـد از ازدواج هـم اگه عروس توانـایی پرداخت جهیزیه رو نداشـته بـاشه از نظر عـاطفی و فیزیکی شـکنجه می شه و مسـتحق مرگ تو آشپزخونه می شه. تو این رسم زن که تو آشپزخونه مشـغول آشپزیه توسـط شوهر و مـادر شوهرش آتش زده می شه، بعد هم سعی می کنن تا اون رو یه مرگ تصادفی جلوه بدن. سال گذشته دختر دوست پدرم به همین سرنوشت دچار شد.

علاوه بر این هـا بـا مردها بایـد مثل خـدایان رفتار بشه. یه جشن مـذهبی تو هنـد هست که دخترهای مجرد بتی به نام شـیرا رو پرستش می کنن و از اون

می خوان تا به اون ها شوهری مثل اون بت بده. مادرم هم همیشه از من می خواست که این کار را انجام بدم. از این کار متنفر بودم.

رسم و رسوم هند و بی احترامی اون ها به وجود زن برام قابل تحمل نبود. تصمیم گرفتم برای فرار از این خرافات و ظلم ها برای ادامه تحصیل به انگلیس برم. فکر می کردم حداقل تو این کشور حقوق زن و مرد یکسانه و به زن ظلم نمی شه.

من تو انگلیس همه نوع آزادی داشتم و هر کاری که دلم می خواست، می تونستم انجام بدم. دوست های جدیدی پیدا کردم و کم کم با جامعه جدید و خواسته هاش آشنا شدم.

هر جایی که دوستام می رفتن؛ سالن های رقص، بارها، کلوپ ها من هم می رفتم. اونجا احساس می کردم همه دلشون می خواد با من ارتباط برقرار کنن و من فکر می کردم این نرمال و طبیعیه. اما بعدا فهمیدم که چقدر من ساده بودم و این افراد به دنبال چی بودن.

دیگه خودم نبودم، طوری لباس می پوشیدم که اونا می خواستن. صبح ها باید مدت زمانی رو صرف سشوار موهام می کردم و طوری حرف می زدم که مردم دوست داشتن. مجبور بودم دامن های کوتاه و تاپ های تنگ بپوشم و صورتم را آرایش کنم تا گیرایی و جذابیت بیشتری داشته باشم. انواع لوازم آرایشی رو با مارک ها و قیمت های متفاوت می خریدم تا کل بدنم از سر تا ناخن شصت پام خوشایند خدایان ذکور باشه.

اما کم کم احساس نارضایتی کردم. احساس می کردم خودم را در ته ترین نقطه قهقرا مدفون کردم.

دوستام می گفتن اونا اینطوری لذت می برن اما من لذت نمی بردم و نمی توانستم اسم اون رو لذت بذارم. احساس می کردم با این کار ها وجودم

رو می سوزنم و از بین می برم. باید دنبال چیزی باشم که بهم احساس شادی و امنیت بده.

تو این جوامع زن حقوق مساوی در درس خونـدن و کار کردن و چیزهای دیگه داره، اما در واقع به روشـی زیرکانه به او ظلم می شه و حقوق انسانیش پایمال می شه.

در ایـن جوامـع که حقـوق مسـاوی رو بـورسه می تـونی دوست پسـر داشـته باشـی، بـاکره نباشـی، برهنه بیرون بیـایی و از همه وجودت برای ارضای مردم استفاده کنی.

امـا در واقع همه این ها ظلم به زن هاست که بیشتر زن ها اون رو درک نمی کنن و یا شایـد گول حقوق مساوی را می خورن. شاید هم چاره ای ندارن چون اونا با این وضعیت مورد قبول اجتماع هستن.

بیشتر افراد عقیده و درک اشتباهی از اسلام دارن و فکر می کنن اسلام دین ظالمانه ای است که زن رو خرد می کنه و زن باید از سـر تا انگشت پاش رو بپوشونه؛ فکر می کنن اسـلام تمام حق وحقوق زن رو ازش می گیره اما برعکسه. وقتی مسلمان شدم فهمیدم که شخصیت و هویت یه رویا نیست. اسلام بیشترین حقوق رو به زن ها داده زن حق ارث داره در حالی که تو آیین ما هیچ ارثی به زن نمی رسه، شوهر هیچ حقی درباره دارایی زن نداره، برای ازدواج حق انتخاب داره و مثل ما فروخته نمی شه و صدها حق دیگه.

وقتی که محجبه شـدم تفـاوت نگـاه هـا و رفتارها را به خوبی حس می کردم. من طرف دیگه داسـتان رو دیـده بودم و اون رو تجربه کرده بودم. می دونستم تصمیم درستی گرفتم. حجاب من رو از غل و زنجیر خواسته های مردها آزاد کرد و احترامی رو که لایقش بودم به من برگردون و به من شخصـیتی داد که هیچ قدرتی نمی تونست این هویت رو به من بده. امیدوارم داسـتان مسلمان شدنم بهت کمک کنه.

ایمیل بیستم: از هنرپیشگی تا حجاب پیشگی

من آمریکا متولد شدم و مثل هر دختر آمریکایی طبق خواسته های محیط بزرگ شدم. کمی که بزرگ تر شدم به سواحل جنوبی میامی نقل مکان کردیم جایی که برای یه زندگی شهوانی و هوس رانی یکی از بهترین نقاطه.

من هم مانند بیشتر دخترهای اروپایی روی ظاهر و جذابیتم کار می کردم و بنای ارزشم توجه ای بود که از دیگران دریافت می کردم سال ها گذشت. از زندگی فقط این رو فهمیده بودم که مقیاس شادی و موفقیتم به پیشرفت جاذبه جنسیم بستگی داره. من برده مد و گروگان چهره و قیافم بودم. اما کم کم احساس کردم شکاف بزرگی بین نحوه زندگیم و رسیدن به اهدافم ایجاد شده. از این وضعیت خسته شده بودم. به همین خاطر از مشروب و مدل بودن و هنرپیشگی و پارتی های آن چنانی به مدیتیشن و بررسی ادیان روی آوردم. می خواستم شکافی رو که داشت به یه دره تبدیل می شد کم کم باریک تر بشه.

یه روز به صورت تصادفی با کتابی برخورد کردم که تو غرب تبلیغات منفی درباره آن زیاده؛ قرآن کتاب مسلمان ها. تا اون موقع تنها چیزی که درباره اسلام می دونستم این بود که زن ها باید خودشون رو تو پارچه ای بپیچن، شوهراشون اونا رو کتک می زنن و این که مردها حرمسرا دارن و... خلاصه دنیایی تروریستی. کنجکاو شدم و قرآن رو مطالعه کردم.

در کمال ناباوری ابتدا مجذوب روش و رویکرد قرآن شدم و بعد از اون نظر قرآن درباره هستی، زندگی، مخلوقات و رابطه بین خالق و مخلوق من را به سمت خودش کشید. احساس می کردم قرآن قلب و روح انسان را هدف قرار می ده. من با این حقیقت روبه رو شدم که برای رسیدن به آرامشی که به دنبال اون هستم باید به اسلام بپیوندم.

ص:۱۶۱

احساس می کردم زنجیرها شکسته شده و من آزاد شدم و بار سنگینی که روی دوشم بود برداشته شده. پس از مسلمان شدن تصمیم گرفتم به حجاب که طبق نظر سیاستمداران و فعالان آزادی حقوق بشر وسیله ای برای محروم کردن زن از حقوق طبیعیش و سمبل عقب ماندگی روی بیارم.

دیروز مایو دوتیکه نشانه و سمبل آزادی من بود که من رو از ارزش واقعیم به عنوان یک بشر قابل احترام آزاد می کرد اما امروز دیگر درآوردن مایو در سواحل جنوبی میامی من را شاد و سرزنده نمی کنه و حجابم نشانه آزادی منه و به من کمک می کنه تا بفهمم من کیم و چه هدفی از زندگی دارم؟ و به همه اعلام کنم که من با خالقم رابطه ای دارم.

دلم می خواد به اونایی که محاصره حرف ها و تبلیغات کلیشه ای شدن، بگم که چه چیز ارزشمندی رو از دست دادید!

ص:۱۶۲

آیات حجاب

بعد از دریافت این ایمیل ها دلم می خواست رو آیات حجاب کار کنم و ببینم قرآن چی گفته اما روم نمی شد از کسی بپرسم. واسم سخت بود من که از بدو تولدم مسلمان بودم، از اون ها که تازه مسلمان شدن بپرسم آیات حجاب کدومه؟ من تا به حال یک بار هم قرآن رو کامل نخونده بودم. بالاخره تصمیم گرفتم آیات رو پیدا کنم و تفسیر اون ها رو بخونم، ببینم قرآن چی گفته و من چه وظیفه ای دارم.

توی اینترنت آیات حجاب رو پیدا کردم: (سوره نور، آیات ۳۰ و۳۱؛ سوره احزاب؛ آیات ۳۳، ۵۹، ۵۵ و ۵۳). از کتابخانه دانشگاه تفسیر نمونه رو امانت گرفتم و شروع کردم به خوندن و نوشتن.

بسم الله الرحمن الرحیم

سوره نور در حقیقت سوره عفت و پاکدامنی و پاک سازی از انحرافات جنسی است. در این سوره، احکام حجاب و عفاف به طور کامل در ابعاد فردی و اجتماعی مطرح شده است.

ص:۱۶۳

۱. ابتدا حکم مرد و زن زناکار را بیان می کند. (آیات ۲ و ۳)

- تازیانه برای زناکاران

- ازدواج نکردن با زناکاران

۲. حکم قذف (تهمت زدن به زن پاکدامن) بیان می شود. (آیات ۴، ۵، ۲۳، ۲۴ و ۲۵)

۳. حکم لعان (لعنت شوهری که بدون داشتن شاهد به زن خود نسبت زنا دهد و زنی که این نسبت را انکار کند.) (آیات ۶ و ۹)

۴. ماجرای افک (تهمت و تسلیم مومنین در ایجاد شایعه و دامن زدن به آن) و قبیح شمردن این عمل و آموزش نحوه رفتار صحیح به مؤمنان و هشدار به آنان برای تکرارنکردن آن. (آیات ۱۱ تا ۱۸)

۵. برحذرداشتن از اشاعه فحشاء و استقبال از آن. (آیه ۱۹)

۶. دستور به پیروی نکردن از گام های شیطان چرا که شیطان است که فرمان به فحشاء و منکر می دهد. (آیه ۲۱)

۷. دستور به واردنشدن به خانه های مسکونی بدون اجازه. (آیات ۲۷ و ۲۸)

۸. دستور به رفتار عفیفانه برای مرد شامل پایین انداختن چشم و حفظ فرج. (آیه ۳۰)

۹. دستور به رفتار عفیفانه برای زن شامل پایین انداختن چشم، حفظ فرج، آشکارنکردن زینت و انداختن روسری به گردن و سینه. (آیه ۳۱)

۱۰. دستور به فراهم کردن امکان ازدواج برای مجردها و ضمانت الهی برای اغناء کسانی که فقیر هستند. (آیه ۳۲)

۱۱. دستور به عفاف و حفظ خود برای مجردها تا زمان فراهم شدن امکان ازدواج. (آیه ۳۳)

۱۲. نهی از وادار کردن کنیزان به خودفروشی. (آیه ۳۳)

ص:۱۶۴

۱۳. دستور به اجازه گرفتن بردگان و اطفال برای ورود به حریم خصوصی زن و شوهر. (آیه ۵۹)

۱۴. نحوه حجاب زنان پیر و یائسه (آیه ۶۰)

بیشتر آیات ۳۰ و ۳۱ مد نظر من بود که برای شما تفسیر اون رو می نویسم. این آیات احکام نگاه کردن و چشم چرانی و حجاب را بیان می کند.

خداوند به پیامبرش می فرماید به بندگان من بگو:

}قُل لِّلمُومِنینَ یَغُضُّوا مِن اَبصارِهِم وَ یَحفَظوا فُرُوجَهُم ذلِکَ اَزکَی لَهُم اِنَ اللهَ خَبیرُ بِما یَصنَعُونَ{ (سوره نور، آیه ۳۰)

«به مؤمنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرم) فرو گیرند و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آن ها پاکیزه تر است؛ خداوند از آنچه انجام می دهند آگاه است.»

«یغضوا» از ماده «غض» به معنی کم کردن است. بنابراین آیه نمی گوید مؤمنان باید چشم هایشان را ببندند بلکه می گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند. این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرم روبه رو می شود بخواهد چشم های خود را به کلی ببندد ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او بردارد و چشم خود را پایین بیاندازد گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده است.

منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را زیر نظر می گیرد، هرگاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند.

ص:۱۶۵

در پایان آیه می فرمایـد این برای آن ها بهتر و پاکیزه تر است. سـپس به عنوان اخطار برای کسانی که نگاه هوس آلود به زنان نامحرم می افکنند و می گویند غیر اختیاری است می فرماید: «خداوند از آنچه انجام می دهید مسلماً آگاه است.»(۱)

یادمه وقتی به کامران می گفتم چقـدر نگاه می کنی، می گفت که منظورت اینه با چشم بسـته راه برم؟ من هم جوابی نداشـتم بگم. ای کاش، این آیه رو قبلاً خونـده بودم و می تونسـتم بهش بگم منظورم این نیست که با چشم بنـد راه بری و یا چشـمات رو ببندی، بلکه نگاهت رو کنترل کن و اونقدر دقت نکن. واقعاً قرآن چقدر قشنگ راه رو به انسان نشون می ده و در آخر هم می گه من از همه چیز باخبرم حتی از نگاهت.

۱- تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۴۳۶.

چشم چرانی و مضرات آن

اشاره

در مورد نگاه کردن و چشم چرانی خیلی تحقیق کردم، چون واقعاً از این مسأله رنج می بردم. چکیده ای از تحقیقاتم رو براتون می نویسم:

«تحقیقات علمی درباره تفاوت های جنسی زن و مرد ثابت کرده است که مردها در مورد محرک های چشمی حساستر از زن ها هستند و مخلوقاتی شدیدا دیداری اند. همین تفاوت در آستانه تحریک مرد و زن موجب شده که خودنمایی در زنان بیشتر و بیماری چشم چرانی در مردان شایع تر باشد. چشم چرانی نکردن برای مردان بسیار سخت است.

در روانشناسی جنسی ثابت شده است که تمامی سطح بدن زن برای مرد محرک است اما در زنان چنین نیست. طبق تحقیقات _ویلهم اشتگل_ نیازهای جنسی باعث می شود که لی یبدو در اعصاب چشم متمرکز شود و پیوستگی عصب چشم با اعصاب جنسی را توسعه دهد و موجب می شود شخص از چشم چرانی لذت ببرد و با دیدن اندام جنس مخالف تحریک شود.

میدان آستانه تحریک چشم از بقیه حواس بیشتر است و بیشترین تحریکات حسی را دریافت می کند و این دل است که بعد از نگاه به کار می افتد. یعنی

ص:۱۶۷

آنچه را دیده، دل طلب می کند، در صورتی که امکان رسیدن به آنچه دیده فراهم نشود افسردگی عاید انسان می شود.

در تحقیقی که انجام شد، ۴۰ درصد مردان معتقد بودند که چشم آن ها در ابتدا مجذوب وضع کلی بدن زن می شود. یک سوم از شرکت کنندگان در این تحقیق با همسر خود بر سر این گونه نگاها بحث داشتند و یک نفر از هر ۱۰ نفر کارشان به جدایی از همسرشان کشیده بود.

کنترل نگاه در واقع نقطه ضعف مردان است. بسیاری از زنان هم از این نقطه ضعف آن ها استفاده می کنند. چون دیده اند از این راه بسیار راحت می توانند به اهدافشان برسند و مردان را جذب خود کنند.»

آخه چرا، این همه دقت به اندام یه خانوم. مثلاً ـ از بیست تا مردی که توی اتوبوس نشستن فقط پنج تاشون به بیرون نگاه می کنن بقیه چشمشون مثل تلسکوپ می چرخه. کامران حتی در یه نگاه رنگ لاک اون خانوم ها رو هم می فهمید.

استادمون مثالی از چشم چرانی مردها می زد و می گفت: «یه روز آقا میاد خونه می گه خانوم می دونی دختر همسایه دست راستی طبقه سوم واحد سمت چپی عقد کرده! خانوم می گه نه، تو از کجا فهمیدی؟ می گه امروز که داشتم می رفتم سرکار دیدم زیر ابروش رو برداشته!»

واقعاً میزان دید، دقت دید و معنای نگاه مردها با زن ها متفاوته. آقایی می گفت: هیچ کس به خانوم ها واقعیت رو نگفته که ما مردها چه تفاوت فاحشی با اون ها داریم. دیدگاه ما با خانوم ها ۱۸۰ درجه متفاوته. فهم زن از نگاه مردها دقیق نیست. زن ها از شنیدن لذت می برن و ما از دیدن. تا زمانی که خانوم ها به این نکته توجه نکنن ضرورت پوشش را درک نمی کنن. کسی به اون ها درباره خیال پردازی های بعد از نگاه و آثاری که به دنبال داره چیزی نگفته. به اونا نگفتن به اندازه یه نگاه در گناه یه تجاوز، یه قتل، افسردگی و... سهیم هستن.

ص:۱۶۸

برای مردها چشم چرانی نکردن سخته و برای زن ها هم خودنمایی نکردن. فقط کسی می تونه خلاف این عمل کنه که خدا قلبش رو از نورش سیراب کرده باشه و از عواقب و مشکلات اون باخبر باشه.

ایرج میرزا به زبان شعر عاقبت هرز گی و چشم چرانی رو بسیار زیبا می گه:

من آن ساعت که از مادر بزادم

به دام مهر و چنگ مه فتادم

مرا گشتند مهر و مه دو خادم

به نوبت روز و شب بر من ملازم

یکی ماما یکی لالای من شد

سر زانوی این دو، جای من شد

به من گفتند کاین لالا و ماما

کهن خدمت گزارانند بر ما

نیاکان تو را هم این دو بودند

که روز و شب پرستاری نمودند

تو هم از این دو یابی پرورش ها

خوری از سفره اینان خورش ها

گرفتم پیش راه زندگانی

ز طفلی پا نهادم در جوانی

زیک تا سن سی و چل رسیدم

خودی آراستم قدی کشیدم

به زیورها همی کردم مزین

برون و اندرون خانه من

لبم از لعل شد دندان ز لولو

ز نقد عمر جیب و جیب مملو

دو چشم از جزع و دو گونه ز مرجان

گوهرهای فراوان هشته در جان

ز عنبر موی کردم از صدف گوش

ز سیم ساده آگندم بنا گوش

چو کم کم صاحب این مایه گشتم

رفیق دختر همسایه گشتم

بنای شهوت و مستی نهادم

زمام دل به دست نفس دادم

دو خادم یافتندم غافل و مست

برای غارتم گشتند همدست

چو آگاه از درون بیت بودند

اثاث البیت را یک یک ربودند

یکی شب آمد و لعل لبم بُرد

یکی روز آمد و رخت شبم برد

یکی از نقد عمرم کاست کم کم

یکی از گوهر جانم دمادم

دو جزع و سی و دو لولو شد از چنگ

یکی از شیشه و آن دیگر از سنگ

ص:۱۶۹

چه گویم خود چه ها آمد به روزم

چنان کردند کم کم مایه سوزم

تهی شد خانه، خالی ماند دستم

به پنجاه وسه سال اینم که هستم

نه احساسات من باقی نه افکار

همانا صورتی هستم به دیوار

سپارم نوجوانان وطن را

که گاهی بنگرند این عکس من را

ز کید مهر و مه غافل نمانند

جوانی را به غفلت نگذرانند

نگاه به نامحرم در تورات و انجیل و احادیث اسلامی

حتی در تورات و انجیل هم نگاه به نامحرم نهی شده است.

در کتاب تورات، در مورد نگاه نکردن به نامحرم چنین آمده است:

«به دختران جوان خیره مشو، نگاه خویش از زنان زیبا بگردان و به زیباروی بیگانه خیره مشو، چه بسیار کسان که زیبایی زن به گمراهیشان کشانده است و عشق چون آتش از آن برافروخته گشته است.»

در کتاب انجیل (انجیل متی، باب اول، عبارات ۳۰-۲۸) هم درباره نگاه به نامحرم گفته شده است:

« گفته شده است زنا مکن، لیکن من به شما می گویم هر کسی به زنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنا کرده است. پس اگر چشمی که این قدر برایت عزیز است باعث می شود گناه کنی آن را از حدقه درآور و دور افکن. بهتر است بدنت ناقص باشد تا این که تمام وجودت به جهنم بیفتد.»

چشم چرانی در احادیث

ائمه، در مورد نگاه و چشم چرانی حدیث های قشنگی گفته اند که برای هر کدوم می شه چندین صفحه تفسیر نوشت و ساعت ها روی اون فکر کرد.

امیرالمؤمنین علی(ع) در حـدیثی،کوری چشم رو از چشم چرانی بهتر دونسـتن و فرموده انـد: «کوری چشم بهتر از بسـیار نگـاه کردن به نامحرم است.»(۱)

و در جای دیگری می فرمایند: «کسـی که نگاهش را رها کند حسـرت و تأسفش زیاد می شود.(۲) بسا عشق مصیبت باری که تنها از یک نگاه پدید می آید.»(۳)

پیامبر اکرم(ص) می فرمایند: «چشمان خود را (به حرام) ببندید تا عجائب را ببینید»(۴)

چشم دل باز کن تا جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

در همین رابطه از امام صادق(ع) روایت شـده: «نگاه حرام تیری است مسـموم از جانب شـیطان. هرکس آن را به خاطر خدا، نه غیر او ترک کند، خداوند در پی آن ایمانی به او می دهد که طعم آن را بچشد»(۵)

و نیز می فرماید: «نگاه (به حرام) شهوت را در دل می رویاند و همین برای هلاک صاحب آن کافی است.»(۶)

امام رضا(ع) در حدیثی می فرمایند: «علت حرام شدن نگاه به موهای زنان این است که اگر موهای آنان در برابر مردان نامحرم آشـکار شود بـاعث تحریک و جلب توجه آن ها خواهـد شـد و سـبب می شود مردم در کارهای حرام وارد شونـد.»(۷) با این حدیث جواب سؤالم را پیدا کردم. من می گفتم

۱- بحار الانوار، ج۷۷، ص۲۸۴

۲- غررالحکم، ج ۵، ص۱۹۵

۳- غررالحکم، ج ۲، ص ۴۸۱

۴- بحارالانوار، ج۱۴، ص۲۶۹

۵- من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق، ج۴، ص۱۸

۶- من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق، ج۴، ص ۱۸

۷- علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۸۷

چرا این قدر سختگیری؟ چرا حتی یک تار موی زن هم نباید دیده بشه؟ امام رضا(ع) پاسخی قانع کننده به سؤال من دادند.

واقعاً احادیث مسائل را به صورت نکته ای، ظریف و دقیق بیان می کنن. شاید خیلی ها همین مضمون رو بخوان بگن مجبور شن دو صفحه بنویسن اما ائمه همه نکات رو در یک جمله گفتن. خیلی دلم می خواست باز هم از این احادیث بنویسم. اما فکر کردم اگر در خانه کس است یک حرف بس است.

آیه حجاب خطاب به زنان

خداوند در آیه ۳۱ به زنان می فرماید:

}وَ قُل لِّلمُومِناتِ یَغضُضنَ مِن اَبصارِهِنَّ وَ یَحفَظنَ فُروُجَهُنَّ وَ لا یُبدِینَ زِینَتَهُنَّ اِلَّا مَا ظَهَر مِنهَا وَ لیَضرِبنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ وَلَایُبدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ اَو ءَبائِهِنَّ اَو ءابائهن أوءَابَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أو أَبنَائِهِنَّ أَو أَبنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَو إخوانِهِنَّ أو بَنِی أَخَوَاتِهِنَّ أَو نِسَائِهِنَّ أَومَا مَلَکَت أَیمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیرِ أُولِی الإِربَهِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفلِ الَّذِینَ لَم یَظهَرُوا عَلَی عَورَتِ النِّسَاءِ وَلَایَضرِبنَ بِأَرجُلِهِنَّ لِیُعلَمَ مَا یُخفِینَ مِن زِینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إلَی اللهِ جَمِیعًا أَیُّهَ المُؤمِنُونَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ {

«و به زنان با ایمان بگو چشم های خود را (از نگاه های هوس آلود) فرو گیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار ننمایند. و روسری های خود را بر سینه افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشیده شود.) و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، پدران، پدر شوهر، پسران، پسران همسر، برادران، پسران برادر، پسران خواهر، زنان مسلمان، بردگانشان، مردان خدمتکاری که رغبتی به زنان ندارند و یا کودکانی که از شرمگاه زنان آگاهی ندارند. آنها نباید به هنگام راه رفتن چنان پای بر زمین بکوبند که زینت هایشان جلب

توجه کند. ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید.» (سوره نور، آیه ۳۱)

به این ترتیب چشم چرانی و حفظ عورت همان طور که بر مردان حرام است بر زنان هم حرام است. سپس به مسئله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن چهار جمله اشاره فرمود:

۱. زنان نباید زینت خود را آشکار کنند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر می شود.

۲. زنان باید خمرهای خود را بر سینه خود بیافکنند.

خمر جمع «خمار» در اصل به معنای پوشش است. ولی معمولاً ـ به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند.(۱)

لاروس درباره کلمه خمار می گوید:

«زن یونانی وقتی از خانه بیرون می رفت خمار داشت و با آن صورت خود را مانند بانوان شرقی می پوشاند. دین مسیحی، برای زنان خمار را باقی نهاد، وقتی وارد اروپا شد آن را نیکو شمردند. زن ها در کوچه و وقت نماز خمار داشتند. در قرون وسطی به خصوص در قرن نهم، خمار رواج داشت. آستین خمار شانه زن را پوشیده و اندازه آن تقریبا به زمین می رسید. این عادت تا قرن سیزدهم باقی بود.»(۲)

«جیوب» جمع «جیب» به معنای یقه پیراهن که از آن به گریبان تعبیر می شود و گاه به قسمت بالای سینه اطلاق می شود.

از این جمله استفاده می شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه ها و پشت سر می افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آن ها

ص:۱۷۳

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۴۳.
۲- زن و آزادی، احمد مهذب، ص ۶۵؛ حجاب در ادیان الهی، علی محمدی آشنانی، ص ۱۸۱؛ حجاب آزادی یا اسارت، ص ۵۰؛ حریم ریحانه، ص ۵۹.

نمایان می شد. قرآن دستور می دهد روسری خود را بر گریبان خود بیاندازید تا گردن و سینه را نیز بپوشاند.

۳. مواردی که زنان می توانند حجاب خود را بردارند و زینت خود را آشکار سازند بر طبق قرآن ۱۲ مورد است:

۱.شوهر ۲.پدر ۳.پدر شوهر ۴.پسر

۵. پسر همسر ۶. برادر ۷. پسر برادر ۸. پسر خواهر

۹. زنان هم کیش ۱۰. بردگان ۱۱. افراد سفیه که میلی به زن ندارند.

۱۲. کودکانی که از امور جنسی آگاه نیستند.

۴. هنگام راه رفتن پاهای خود را بر زمین نکوبند تا زینت پنهانشان آشکار شود. (صدای خلخالی که برپا دارند به گوش رسد.)

آن ها در راه عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله ور می سازد و ممکن است منجر به انحراف از جاده عفت شود، آن چنان باید دقیق و سخت گیر باشند که حتی مانع رسیدن صدای خلخالی که در پای دارند به گوش مردان شوند.

سرانجام با دعوت عمومی همه مؤمنان اعم از زن و مرد به توبه و بازگشت به سوی خدا آیه را پایان می دهد و می گوید: «همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید.» (۱)

فلسفه حجاب

بدون شک در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذاشته اند و افراد غرب زده، بی بندوباری زنان را جزئی از آزادی او می دانند

۱- تفسیر نمونه جلد ۱۴ ص ۴۴۰

سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند و گاه افسانه ای است متعلق به زمان های گذشته!

ولی مفاسد بی حساب و مشکلات و گرفتاری های روز افزونی که از این آزادی های بی قیدوشرط به وجود آمده سبب شده که تدریجاً گوش شنوایی برای این سخن پیدا شود.

مسأله این است که آیا زنان باید برای بهره کشی از طریق سمع و بصر و لمس در اختیار همه مردان باشند و یا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد؟ بحث در این است که آیا زنان در یک مسابقه بی پایان در نشان دادن اندام خود و تحریک شهوات و هوس های آلوده مردان درگیر باشند و یا باید این مسائل از محیط اجتماع برچیده شود و به محیط خانواده و زندگی زناشویی اختصاص یابد؟!

اسلام طرفدار برنامه دوم است و حجاب جزئی از این برنامه محسوب می شود. اسلام می گوید کامیابی های جنسی اعم از آمیزش و لذت گیری های سمعی و بصری و لمسی مخصوص به همسران است و غیر از آن گناه و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه است که جمله «ذلک ازکی لهم» در آیات فوق اشاره به آن داشت.

فلسفه حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:

۱. برهنگی زنان که طبعا پیامدهایی همچون آرایش و عشوه گری و امثال آن را به همراه دارد، مردان به ویژه جوانان را در تحریک دائم قرار می دهد تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آن ها و ایجاد «هیجان های بیمارگونه عصبی و گاه سرچشمه امراض روانی می گردد، مگر اعصاب انسان چقدر می تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟ مگر همه پزشکان روانی نمی گویند هیجان مستمر عامل بیماری است؟ اسلام می خواهد همه مردان

و زنان مسلمان روحی آرام و اعصابی سالم و چشم و گوشی پاک داشته باشند.

۲. آمارهای قطعی و مستند نشان می دهد که با افزایش برهنگی در جهان طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به طور مداوم بالاـ رفته است، چرا که «هر چه دیده بیند دل کند یاد» و چیزی را که دل در اینجا یعنی هوس های سرکش بخواهد به هر قیمتی باشد به دنبال آن می رود و به این ترتیب هر روز دل به دلبری می بندد و با دیگری وداع می کند. در محیطی که حجاب هست دو همسر تعلق به یکدیگر دارند و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است.

۳. گسترش دامنه فحشا و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناک ترین پیامدهای بی حجابی است که فکر می کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلائل آن به ویژه در جوامع غربی کاملاً نمایان است، آنقدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

۴. مسئله «ابتذال زن» و «سقوط شخصیت او » در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است. هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواهد، طبیعی است که روزبه روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزون تری از او بکند، هنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسیش وسیله تبلیغ کالاها و دکور اتاق های انتظار و عاملی برای جلب جهانگردان و سیاحان و مانند این ها قرار بدهند، در چنین جامعه ای شخصیت زن تا سر حد یه عروسک یا یک کالای بی ارزش سقوط می کند و ارزش های والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می شود و تنها افتخار او جوانی و زیبایی و خودنمایی اش می شود و به این ترتیب تبدیل به وسیله ای خواهد شد برای اشباع هوس های سرکش یک مشت آلوده فریب کار و انسان نماهای دیوصفت! در چنین جامعه ای چگونه یک زن می تواند با ویژگی های

اخلاقی اش، علم و آگاهی و دانایی اش جلوه کند و حائز مقام والایی گردد؟!(۱)

لانگدون دیس در این باره می نویسد:

«به عروسان مسیح (روحانیون مسیحی زنان را به رهبانیت تشویق می کردند و آنان را به عروس مسیح شدن بشارت می دادند.) چنین تعلیم داده می شد که چشم به چیزی تحریک کننده ندوزید و چشم را دریچه گناه به حساب آورید، چه گناهانی که از این دریچه به آدمی روی می آورند.

ای عروس مسیح ! خداوند می فرماید؛ چاه را بپوشانید و اگر حیوانی در این چاه فرو افتاد وای به حال کسی که چاه را در راه او گشوده است. صورت زن نیز حکم همان چاه را دارد و همان گونه گردن و سینه او، اگر به مردی نشان داده شود مردی که در این چاه بیفتد محکوم است و زن محکوم تر.»(۲)

بعد از این دو آیه سوره نور به سراغ سوره احزاب رفتم.

سوره احزاب آیه ۵۹ شناخته شدن به معروف:

}یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِسَاءِ المُؤمِنینَ یُدنِینَ عَلَیهِنَّ مِن جَلَابِیبِهِنَّ ذلِکَ أَدنَی أن یُعرَفنَ فَلَا یُؤذَینَ وَ کانَ اللهُ غَفُورًا رَّحِیمًا{

«ای پیامبر به همسران و دختران و زنان مومنت بگو جلباب های خود را بر خویش فرو افکنند این کار برای این که شناخته شوند و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند بهتر است. خداوند همواره غفور و رحیم است.»

در این که منظور از «جلباب» چیست؟ مفسران چند معنی برای آن ذکر کرده اند:

۱. ملحفه (چادر) پارچه ای بزرگی که از روسری بلندتر است و سروگردن و سینه ها را می پوشاند.

۱- تفسیر نمونه، جلد۱۴، صفحه ۴۴۶.

۲- دکتر حکیم الهی زن و آزادی ص ۶۴، حجاب در ادیان الهی ص ۱۷۷_ حریم ریحانه ص ۵۸

۲. مقنعه

«یـدنین» یعنی نزدیـک کننـد و منظور این است که زنـان «جلباب» را به بـدن خویش نزدیک کننـد تا درست آن ها را محفوظ بـدارد، نه اینکه آن را آزاد بگذارنـد به طوری که گاه و بی گاه کنار رود و بـدن آشـکار گردد و به تعبیر ساده خودمان لباس خود را جمع و جور کنند.

در اینکه منظور از «شناخته شدن» چیست؟ دو نظر وجود دارد:

نخست این که درآن زمـان معمول بوده است که کنیزان بـدون پوشـیدن سـروگردن از منزل بیرون می آمدنـد و از آنجا که از نظر اخلاقی وضع خوبی نداشـتند گاهی بعضی از جوانان هرزه مزاحم آن ها می شدند، در این جا به زنان آزاد مسلمان دستور داده شـده است که حجاب اسـلامی را کاملاً رعایت کننـد تا از کنیزان شـناخته شوند و بهانه ای برای مزاحمت، به دست هرزه گان ندهند.

بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست اوباش حق داشته باشند مزاحم کنیزان شوند، بلکه منظور این است که بهانه را از دست افراد فاسد بگیرند.

دیگر این که هدف این است که زنان مسـلمان در پوشـیدن حجاب سـهل و بی اعتنا نباشـند مثل بعضـی از زنان بی بندوبار که درعین داشـتن حجاب آن چنان بی پروا هسـتند که غالبا قسـمت هایی از بـدنشان نمایان است و همین امر توجه بعضـی از افراد هرزه را به آن ها جلب می کند.

و در پایان آیه می افزایـد: «هرگاه از شـما در این امر کوتاهی شـد چون بر اثر جهل و نادانی بوده است خداوند شـما را خواهد بخشید، توبه کنید و به سوی او باز گردید، وظیفه عفت و پوشش را به خوبی انجام دهید. »(۱)

واقعاً، وقتی که با یه لباس تحریک کننـده و آرایش و... بیرون می ری این جوری شـناخته می شـی که قیدوبندی نداری. دیگه به معروف شناخته

ص:۱۷۸

۱- تفسیر نمونه، جلد ۱۷، ص ۴۳۰.

نمی شی. بعد از خوندن این آیه، روی حجاب زنان کنیز در جهان تحقیق کردم که ببینم چه وضعیتی داشت.

وضعیت پوشش خدمتکاران

در کیش آریایی، زنان محترم محجوب بودنـد و برای حفظ حیثیت طبقه ممتاز از زنان عادی و طبقه چهارم صورت خود را می پوشاندند و گیسوان خود را پنهان نگه می داشتند. در زمان داریوش، زنان طبقات بالای اجتماع جز در تخت روان روپوش دار بیرون می آمدند.(۱)

در اروپـا هم زنـانی که دارای مرتبه اجتمـاعی بالاـتری بودنـد پوشـش بیشـتری داشـتند و نحوه و کیفیت پوشـش آنهـا بـا زنـان خدمتکار بسیار متفاوت بوده است.

حتی وقتی که به پیاده روی و یا اسب سواری می رفتند از ماسک مخمل سیاه استفاده می کردند.(۲)

در قرن های پیش زنان محترم و از طبقه اجتماعی بالاتر لباس های پوشیده تر و دامن های بلند و پرچین استفاده می کردند.

در قرن ۱۸ میلادی در آمریکا و انگلیس لباس روزمرهٔ زنان شامل رو جامه ای کوتاه از پارچهٔ بادوام و دامنی بلند بود که روی یک زیردامنی از جنس پارچـهٔ دست بافت می پوشـیدند و پیش بنـد بلندی از کتان سـفید روی آن می بسـتند. لباس های زنان ثروتمنـد بلنـدتر بود و از پارچه های ظریف تر دوخته می شـد و بالشـتکی در پشت کمر قرار می گرفت و یا از فنر اسـتفاده می شد طوری که برآمدگی بدن و پاها اصلاً مشخص نبود.

۱- تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج۷.

۲- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۷، ص ۶۷.

قرآن هم می گه اگه می خوای به معروف شناخته بشی و احترام داشته باشی لباسی پوشیده بپوش.

نحوه صحبت کردن با نامحرمان

خداوند در آیه ۳۲ سوره احزاب در مورد نحوه صحبت کردن با نامحرم می فرماید که با ناز و کرشمه حرف نزن تا مردانی که در دلشون مرضی هست تحریک نشن. طوری حرف نزن که دل یه مرد بلرزه.

}یَا نِساءَ النَّبِیّ لَستُنَّ کَأَحَدٍ مِّنَ اَلنِسَاءِ إنِ اتَّقَیتُنَّ فَلا تَخضَعنَ بِالقَولِ فَیَطمَعَ الَّذِی فِی قَلبِهِ مَرَضٌ وَ قُلنَ قَولاً مَّعرُوفاً{

«ای همسران پیامبر! شما همچون زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید. بنابراین به گونه ای هوس انگیز حرف نزنید که بیماردلان در شما طمع کنند و شایسته سخن بگویید.»

نخست در مقدمه می فرماید: «ای همسران پیامبر شما همچون زنان عادی نیستید و به خاطر انتسابتان به پیامبر از یک سو و قرار گرفتن در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می توانید سرمشق برای همه زنان باشید چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه.

بنابراین موقعیت خود را درک کنید و مسئولیت سنگین خود را فراموش نکنید و بدانید اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت.»

و به دنبال این مقدمه می فرماید : «هنگام سخن گفتن جدی و خشک و معمولی حرف بزنید، همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توام با اداواطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می افکند سخن نگویید.»

ص:۱۸۰

و در پایان آیه می فرماید: «شما باید به صورت شایسته ای که مورد رضای خدا و پیامبر(ص) و توام با حق و عدالت باشد سخن بگویید.»

شاید این سؤال در ذهن پیش بیاید که این آیه مخصوص زنان پیغمبر است و شامل ما نمی شود. تفسیر نمونه این سؤال را هم جواب داده اند:

«بدون شک این یک حکم عام است و تکیه آیات بر زنان پیامبر به عنوان تأکید بیشتر است. درست مثل این که به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ نگو، مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است، بلکه منظور این است که مرد دانشمند باید به صورت مؤکدتر و جدی تری از این کار پرهیز کند.»(۱)

آرایش نکردن در برابر نا محرم

و در آیه ۳۳ همین سوره آرایش در برابر نامحرم را نهی می فرماید:

}وَ قَرنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجنَ تَبَرُّجَ الجَاهِلِیَّهِ الاُولَی و... {

«و در خانه های خود بمانید و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خودآرایی نکنید و...»

«تبرج» به معنی آشکار شدن در برابر مردم است.

آن طور که در تواریخ آمده است در آن موقع (دوران جاهلیت اولی) زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری را به پشت سر می انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه، گردنبند و گوشواره های آنان نمایان می شد.

جاهلیت اولی نشان می دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروزه در عصر خود آثار این پیشگویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می بینیم.

ص:۱۸۱

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۹۱.

اگر عرب در عصر جاهلیت اولی جنگ و غارتگری داشت و برای مثال چندین بار در بازار عکاظ منجر به صحنه خونریزی احمقانه گردید که چند تن کشته شدند در جاهلیت عصر ما جنگ های جهانی رخ می دهد که گاه بیست میلیون نفر در آن قربانی و بیش از آن مجروح و ناقص می شوند.

اگر در جاهلیت عرب، زنان «تبرج به زینت» می کردند و روسری های خود را کنار می زدند در عصر ما کلوپ هایی تشکیل می شود به نام کلوپ برهنگان که با نهایت معذرت افراد در آن برهنه مادرزاد می شوند.

خلاصه چه بگوییم از وضع مفاسد در تمدن مادی ماشینی منهای ایمان، که نگفتنش بهتر است.(۱)

در جایی درباره کلمه «تبرج» نوشته بود تبرج از کلمه برج است. شما برج را از فاصله خیلی دور می تونی ببینی و در بین ساختمان های دیگه اول اون تو چشم میاد. قران هم می گه با آرایش خودت رو مثل برج درست نکن که تو چشم بیای و از فاصله دور دیده بشی. به قول معروف چراغ چشمک زن نباش!

حضرت علی(ع) می فرمایند: «در آخرالزمان که بدترین دوران است جمعی از زنان پوشیده ای هستند که در واقع برهنه اند و از خانه با آرایش بیرون می آیند این ها از دین خارج و در فتنه ها وارد شده اند و به سوی شهوات میل دارند و به سوی لذات شتاب می کنند و حرام ها را حلال می دانند و در دوزخ به عذاب ابدی گرفتارند.»(۲)

امام صادق(ع) می فرمایند: «حفظ و صیانت زن طراوت و جمالش را تازه تر نگه می دارد.»(۳)

ص:۱۸۲

۱- تفسیر نمونه، ج ،۱۷ ص ۳۰۶
۲- وسائل الشیعه، ج،۱۴ ص۱۹
۳- مستدرک الوسائل، باب ۶۹

درد دلی با خدا

اشاره

خدایا من زنی هستم از زنان امت پیامبرت که تلاش می کنم احکامت را بفهمم تا بتوانم آن را اجرا کنم.

خدایا، کمکم کن تا چشمانم بتواند خوب را از بد، حق را از ناحق و صواب را از ناصواب تشخیص دهد و توان انتخاب درستی ها را داشته باشد. قلبم پذیرای حقایق باشد و هوای نفسم سد راهم نباشد.

خدایا، روزگار بسیار سخت شده انجام کار درست جان فرسا، فرار از گناه مشقت بار و انجام گناه ارزشمند است فقط لطف و عنایت توست که راه را هموار، مشکلات را آسان، مسیر را روشن، دل را پاک و هوای نفس را خرد می سازد.

خدایا، برایمان درست را نادرست، خیر را شر، ارزش را ضد ارزش، گناه را ثواب، نور را تاریکی، معقول را نامعقول، مشروع را نامشروع، عبادت را کهنه پرستی، بندگی را عقب افتادگی، فساد را تمدن، هدایت را ضلالت، صداقت را حماقت، گذشت را عجز، هستی را نیستی، پوچی را بقا، معاد را محال، حجاب را ارتجاع، عفت را ذلالت، حیا را حقارت، مادری را کلفتی، همسری را بردگی، هرزه گی را آزادگی و برهنگی را آزادی جلوه داده اند؛ پس خودت این واژگون ها را ناواژگون ساز.

ص:۱۸۳

من نور را پیدا کردم

سال ها در دره ای تاریک زندگی می کردم و مشغول سعی و تلاش بودم. تنها نبودم در این دره، افراد زیادی در تاریکی و ظلمت زندگی می کردند. همه سعی می کردیم راه را پیدا کنیم، اما مسیر درست را نمی دانستیم و راه را گم کرده بودیم.

در شایعات و خرافات زندگی می کردیم و سعی می کردیم هم دیگر را متقاعد کنیم که این راه اشتباه، درست است و تمام زندگی همین است و این تنها راه و اینجا تنها مکان برای زندگی است.

یک روز شایعه ای شنیدم، می گفتند جایی هست به نام نور. درست نمی دانستم نور چیست؟ اما به نظرم زیبا آمد. تصور کردم با نور می توانم واضح ببینم.

در مورد نور با بعضی از دوستانم صحبت کردم. بیشتر آن ها گفتند این یک افسانه است و بدتر ازآن بعضی گفتند این صورت تحریف شده حقیقت است. یک دروغ محض است که می خواهند با این دروغ، ساده لوحانی چون تو را فریب دهند.

در همین ضمن یک نفر نکته ای مثبت درباره آن گفت و مرا امیدوار کرد که می توانم روزی آن نور را پیدا کنم. در این جاده پر پیچ وخم از میان بوته ها گذشتم و با کوهی روبه رو شدم. دیدم روی کوه جاده ای است مثل یک تیر که صاف و مستقیم تا بی نهایت می رفت. مشتاقانه بالاـ رفتم. اما راه رفتن در تاریکی آسان نبود. به خصوص این که مردم پایین دره، مردمی که مرا از آزادی هایم محروم کردند و مرا از روح و دل و جانم دور نگه داشتند، مرا به سوی پایین می کشیدند و صدایم می کردند و می گفتند این راه خطرناک است. ممکن است بیفتی، ممکن است برای همیشه از هم جدا شویم و...

ص:۱۸۴

می گفتند اشتباه غیر قابل جبرانی را مرتکب شده ام و یک احمق هستم که از حماقت خودم گمراه شده ام.

به آن ها توجه نکردم. من در یک نگاه گذرا آن زیبایی و درخشش را دیدم.

فهمیدم خیلی بارم سنگین است. بار شک و تعصب و غرور به همراه داشتم. به آن ها علاقه ای نداشتم اما این ها تنها دارایی های من بودند و برایم سخت بود از آن ها جدا شوم. اولین قدم را که برداشتم احساس آرامش کردم. از کوله بار غرور و تعصب که به همراه آورده بودم خسته شدم آن ها را به سوی دره تاریکی و ظلمت پرتاب کردم.

وقتی که کمی از راه را طی کردم، دیدم نوری روی سرم سوسو می کند که راهم را روشن می کرد.

یکی از آن پایین فریاد زد برگرد. این راه خطرناک است بهتر است برگردی پیش ما، پیش مردمی که آن ها را می شناسی، به سرزمینی که به آن عادت کردی، به سرزمین آزادی!

اما من دیگر از سرزمین آزادی خسته شده بودم. به خودم گفتم باید ببینم نور چیست! وقتی که به لبه پرتگاه رسیدم شیب آن بسیار زیاد بود و نمی شد تنهایی بالا رفت. فهمیدم باید ازکسی کمک بگیرم.

نفس عمیقی کشیدم و فریاد زدم: «سلام ای جاده، آن بالا چه خبر است؟!»

صدایی جواب داد و به من صبورانه چیزهایی گفت که تا به حال نشنیده بودم. یک لحظه بی قرار شدم. می خواستم عجله کنم و خودم را به سوی بالا بکشم. آن صدا گفت: «صبر کن تا مطمئن شوی.»

وقتی چند قدم دیگر بالاتر رفتم منظره جدیدی را دیدم که اصلاً شبیه به دره نبود.

با تمام نیرو فریاد زدم: «می خواهم بیایم بالا، کمکم کنید، کمکم کنید!»

فورا چند دست به سمت من آمد. من هم سعی خودم را کردم.

ص:۱۸۵

دیـدم در یـک بزرگراه هسـتم که غریبه هـای مهربـانی دور تا دور آن ایسـتاده انـد. آن ها با لبخنـد به من گفتنـد: «تبریک می گوییم، تو وارد راه شدی.»

خودم نمی دانسـتم گرسـنه ام، به من غذا دادند. نمی دانسـتم برهنه ام، به من لباس دادند. آن ها گفتند: «ما با تو تا مسـیری می آییم به تو آموزش می دهیم که به چه احتیاج داری تا راه را پیدا کنی. گفتند که به هر جای سختی که رسیدم همیشه رهروانی هسـتند که به من کمک کنند و هرکس که مسافر این سـفر شود عضو انجمن اخوت و برادری می شود. انجمنی که با آن قبیله گمشده قبلی بسیار متفاوت بودند. کسانی که هدفشان با هم یکی شده بود. هدف همه آن ها رسیدن به نور بود.

آن ها می گویند که کتاب راهنما از نور ساخته شده است و به همین دلیل است که می توانیم آن را بخوانیم و راه را از آن یاد بگیریم. دارم خواندن یاد می گیرم و دیگران نیز کمکم می کنند و اطلاعاتی در اختیارم می گذارند.

من نمی توانم اینجا را توصـیف کنم. آنقـدر می درخشـد که انسان را جـذب می کند. احساس می کنید که می خواهید قدمی دیگر در این جاده پیش رویـد و سـفرتان را به سوی آن نور خیره کننده ادامه دهید. نوری که تمام جهان را روشن کرده است. من اینجا تازه وارد هسـتم. قوانینی برای سـهولت سـفر وجود دارد که سفر را امن تر، راحت تر و سریع تر می سازد و اگر کسی این قوانین را یاد نگیرد و از آن پیروی نکند در وضـعیت خطرناکی قرار می گیرد و این خطر وجود دارد که به سوی تاریکی و ظلمت سر بخورد.

من فعلاً قوانین پـایه و اساسـی را یاد گرفته ام اما می خواهم بیشتر یاد بگیرم. این مردم مهربان به من یاد می دهنـد، کمکم می کننـد و مرا یکی از اعضای خودشان حساب می کننـد و اگر روزی از آن ها جـدا شوم دچار تردید نمی شوم و راه را گم نمی کنم.

ص:۱۸۶

من راهم را پیدا کرده ام و هرگز مسیرم را عوض نخواهم کرد. به همه توصیه می کنم کوله بار خود را خالی کنند و بیایند به سمت نور و از این دره ظلمانی و خفقان خود را نجات دهند. دره ای که خود را در آن زندانی کرده اند و بر این باورند که در مکانی نورانی زندگی می کنند و حقیقت زندگی در همان دره خلاصه می شود.

پایان

ص:۱۸۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹